

پیش از آغاز ترجمه ذکر دو مسئله را ضروری میبینم:

۱- در این کتاب ترمی، سوسیالیسم امپریالیسم، مورد استفاده قرار میگیرد. در این رابطه، برای رفع ابهام، روشن نمودن موضع خودم و نویسنده را وظیفه خود میدانم.

نویسنده کتاب مردیست کهنسال که از کامپیوتر استفاده نمیکند و در نتیجه ارتباط ایمیلی نیز با او غیر ممکن است. در نتیجه راهی برای برقراری تماس با او ندارم. از اعضای حزب کمونیست سوئد خواهش کردم که میان ما ارتباطی برقرار کنند که آنهم انجام نشد. بهر رو:

او از اعضای قدیمی حزب کمونیست سوئد (م.ل) است. این حزب تا جایی که من میدانم تا دهه ۷۰ به تز سوسیال امپریالیسم شوروی اعتقاد داشت و از این ترم استفاده مینمود. اما بعدها، که نمیدانم چه زمانی رخ داد، نظر خود را تغییر داده و از آن پس به رویونیسم بودن حزب کمونیست شوروی بسنده نموده است. این کتاب در سال ۱۹۶۹ نوشته شده و تصور میکنم که در آنزمان استفاده از این ترم در میان حزب کمونیست سوئد رایج بود. از این نظر، جهت آگاهی، تصور نکنید که حزب کمونیست سوئد، مطمئناً، و نویسنده، احتمالاً، چرا که با حزب کمونیست سوئد همکاری میکند، به این نظریه اعتقادی دارند.

اما در مورد خودم، سخن کوتاه کنم که من نیز به این ترم اعتقادی ندارم و اساساً، تا زمانی عکس آن به من ثابت شود، ارتباطی میان این دو، سوسیالیسم و امپریالیسم، نمیبینم. البته در کتاب این نظریه اینچنین تعریف میشود:

سوسیالیسم در حرف و امپریالیسم در عمل. اما برای اثبات نظریه خود از هیچ پایه و اساس اقتصادی استفاده نمیکند.

من به اصل رویونیسم بودن اتحاد جماهیر شوروی که پس از رفیق استالین رخ داد، معتقدم و میدانم که دار و دسته خروشچف با هماهنگی امپریالیستها ضربات مهلکی به جنبش کمونیستی و جریانات مترقی جهان وارد آورده اند. اما از نظر اقتصادی و با توجه به اصول ارائه شده از جانب رفیق لنین، دلیلی برای امپریالیسم ارزیابی نمودن اتحاد جماهیر شوروی سابق نمیبینم.

شوروی سابق مسلماً همانند یک کشور سرمایه داری، با عادات و خلق و خوی سرمایه داری، به اینجا و آنجا حملاتی کرده و نابودیها و خرابیهایی ایجاد نموده. مسلماً از نظر اقتصادی سرمایه دار گونه عمل و پیش از هر چیز منافع خود را، بدون در نظر گرفتن منافع طبقه کارگر، دنبال نموده است، اما به شیوه ای امپریالیستی، به معنای نابود نمودن زیربنای کشوری از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی، عمل نموده است.

این کتاب را، علیرغم استفاده نویسنده از ترم سوسیال امپریالیسم، ترجمه میکنم چرا که میدانم یافتن کتابی که موجبات رضایت همگان را فراهم آورد، بخصوص در شرایط فعلی جنبش کمونیستی، دشوار است. کتاب، بدون در نظر گرفتن ترم، در مجموع اطلاعات جالبی را در اختیار خواننده قرار میدهد.

در پایان، این به معنای این نیست که برای گوش کردن آماده نباشم و نخواهم که بیاموزم. از راهنماییهای شما بهره خواهم گرفت اگر در صدد انجام آن برآیید.

۲- کتاب حاضر از جمله آثار استفان بکمان است که من آنرا برای هر چه بهتر درک نمودن وضعیت منطقه تقدیم حضور شما میکنم. دو کتاب قبلی او، «فلسطین و اسراییل»، «فلسطین و اسراییل- تجزیه و تحلیلی از نگاه چپ» را در گذشته به جنبش ارائه داده ام.

اما رفقا، جنگ حاضر میان جنبش آزادیبخش فلسطین و اسراییل جنایتکار همانند دیگر جنگهایی که میان آنها رخ داده است، جنگیست عادلانه از جانب جنبش آزادیبخش فلسطین و غیرعادلانه از جانب اسراییل و این امر حمایت از جنبش فلسطین را بر هر فرد، نه کمونیستها که آن از وظایف آنهاست، با وجدانی ضروری میسازد.

البته این به معنای دست برداشتن از مبارزه با ارتجاع نیست. این دو در ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر قرار دارند و بدون از میان برداشتن یکی از میان برداشتن دیگری امکانپذیر نیست. اما در شرایط کنونی و با توجه به تجاوزات و حملات امپریالیسم / صهیونیسم به خلقهای جهان مبارزه با آنها باید اولویت قرار گیرد.

اما جبهه مرتجعین تنها به ملایان و مذهبیون محدود نمیگردد. هستند برخی از سازمانها و گروهها، عمدتاً به سرکردگی حکمتیستها و فداییان اقلیت، که با توسل به این نظریه که هر دو مرتجعند و این جنگ ما نیست، با متهم نمودن نیروهای مبارز به ناسیونالیست بودن و تنها راه حل مسئله ایجاد یک جبهه سوم است، دست روی دست گذارده و بی عملی پیشه کرده و با انتشار اکاذیب خود توده ها را به عدم مقاومت تشویق میکنند.

هدف آنان کاملاً روشن است، تقدیم ایران به امپریالیستها با این هدف که شاید از این خوان نعمت سهمی هم نصیب آنها بشود. این یک موضع انقلابی نیست، این نشان از زبونی و ورشکستگی نظری در نزد این دسته جات دارد. این دسته جات بعنوان ستون پنجم آب به آسیاب امپریالیستها و صهیونیستها میریزند. لذا مبارزه با ارتجاع و امپریالیسم/صهیونیسم از مبارزه با ستون پنجم جدا نیست. بر این اساس و با توجه به وضعیت فعلی جنبش من ایجاد جبهه ای ضد امپریالیستی/ ضد صهیونیستی/ ضد ستون پنجمی را، با شرکت کلیه نیروهای مبارز و مخالف با این سه جرتومه فساد، ضروری میبینم.

ایجاد جبهه ای متشکل از انقلابیون ضد این سه جریان شاید دشوارترین راه باشد اما در شرایط کنونی تنها راه نجات خلق فلسطین و بشریت است چرا که بدون آزادی نه تنها خلق فلسطین بلکه هر ملتی، هیچ ملتی آزاد نیست. آزادی من در گرو آزادی دیگران و آزادی دیگران در گرو آزادی من است.

در ضمن از یاری همسر در ویرایش این کتاب، علیرغم کار و مشغله بسیار، سپاسگزارم با دروهای رفیقانه

پیام پرتوی

استفان بکمان

استفان بکمان، متولد ۱۹۳۴ در گاتنبرگ، روزنامه نگار و نویسنده ایست سوئدی. او میان سالهای ۱۹۵۷ تا ۱۹۵۹ در Svenska Dagbladet روزنامه نگار بود. او چند مقاله سیاسی نیز برای پرولتر (ارگان رسمی حزب کمونیست سوئد [م.ل]) و روزنامه "اخبار امروز" نوشته است. استفان بکمان یکی از افراد برجسته در جنبش سوئد- فلسطین بود و با تجزیه و تحلیل‌های مداوم خود، از دیدگاهی مارکسیست لنینیستی، کمکهای فراوانی به این جنبش نموده است.

استفان بکمان

فلسطین و امپریالیسم آمریکا

مترجم: پیام پرتوی

http://www.marxistarkiv.se/skribenter/s-beckman/s_beckman-palestina_och_usa-imperialismen.pdf

برادران عزیز مسلح فلسطینی

من می‌خواهم از این فرصت بمنظور عرض صمیمانه ترین تبریکات خودم به شما استفاده کنم و یکبار بر روی حمایت کاملان از مبارزه عادلانه شما بر علیه متجاوزان اسرائیلی، به رهبری امپریالیستهای انگلیس و آمریکا، بخاطر حقوق ملی مشروعتان، تاکید ورزم. مردم ما در جنوب ویتنام متقاعد شده اند که مبارزه شما از طریق تجربیات مردم ما هر چه بیشتر گسترش خواهد یافت.

ما میدانیم که مبارزه شما با مشکلات فراوان مواجه خواهد شد و بسیاری از محرومیتها را تحمل خواهید نمود، اما از طریق اراده، وحدت و اتحادمان بر کلیه مانورهای دشمن جنگ طلب و معاند پیروز خواهیم شد.

در پایان، با تمام وجود آرزوی بزرگترین پیروزیها را برای برادران فلسطینم دارم. تبریکات صمیمانه ام نثار شما و مبارزه شما. انگوین تای بین

مقدمه ۰۱ . صهیونیسم و امپریالیسم

اسرائیل در آسیای غربی بعنوان مدافع امپریالیسم، و قبل از هر چیز، امپریالیسم آمریکا عمل مینماید. یهودیان در اسرائیل بدلیل ماهیت استعماری و نژاد پرستانه جنبش صهیونیستها و متعاقب آن همکاری با منافع امپریالیستها به اجرای این نقش ناگزیر شده اند.

اسرائیل بعنوان یک قدرت استعماری، به عبارت دیگر، بعنوان کشوری متشکل از مهاجران در منطقه ای که در آن مردمی دیگری میکردند، و بعنوان دولتی نژاد پرست، یعنی، کشوری که در آن مقام مردمانی از یک نوع بخصوص بالاتر از مقام دیگر مردمان قرار داده میشوند، نمیتوانست ایجاد شود و نمیتواند بدون دریافت حمایت از خارج پایدار باقی بماند.

هدف اصلی من در کتاب "فلسطین و اسرائیل"* در هم شکستن افسانه های خطرناک و غیر واقعی بودند که اسرائیل را پس از ایجادش در سال ۱۹۴۸ احاطه نموده است. با توجه به موضع مسلط این افسانه ها ضروری بود که در این کتاب حمله بر روی صهیونیستها و اسرائیل- اگر چه اسرائیل تنها بخشی از دستگاه حاکمیت که بر علیه توسعه و رهایی مبارزه مینماید- متمرکز میشد.

* کتاب فوق توسط من ترجمه و در صورت درخواست به متقاضی ارسال خواهد شد- مترجم.

من در حال حاضر افشای نقش امپریالیسم آمریکا را در آسیای غربی، برجسته نمودن همکاری میان آمریکا، کشورهای دیگر با امپریالیستها یا منافع نو استعماری، اسرائیل، و رژیمهای عربی با ویژگیهای مختلف، از وظائف اصلی خود میدانم. دو شرط اصلی که اسرائیل بر اساس آنها باید حمایت اقتصادی و سیاسی را دریافت مینمود که تا کنون دریافت نموده است:

- ۰۱ امپریالیسم در آسیای غربی دارای منافع بسیار مهمی است .
- ۰۲ اسرائیل بعنوان یک کشور دارای چنان طبیعتیست که حمایت از این منافع به نفع اوست.

قدرتهای باصطلاح غربی در حال حاضر از طریق بهره برداری از نفت در آسیای غربی سالانه سود خالصی بالغ بر تقریباً ۳ میلیارد دلار بدست میآورند. نفت نه تنها از اهمیت اقتصادی بلکه از اهمیت استراتژیک نیز برخوردار است. در ضمن آسیای غربی از نظر سیاسی و جغرافیایی دارای وضعیست که آنرا از نظر نظامی- استراتژیکی مهم میسازد.

اسرائیل بخاطر طبیعت استعماری و نژادپرستانه اش نمیتواند در منطقه ادغام شود، در تضاد با اطرافیان خود قرار میگیرد، و بهمین دلیل به مخالفت با هر گونه پیشرفتی که میتواند مردم عرب را متحد و نیرومند سازد علاقه مند است.

کشور به همین دلیل، برای مثال، با هر گونه توسعه "مترقی" سوسیالیستی در جهان عرب، هر گروهی یا جنبشی که هدفش نیرومند یا متحد نمودن مردم در کشورهای مختلف است مبارزه مینماید. قدرتهای بزرگ و شرکتهای نفتی آنها با توسل به این سیاست اسرائیل قادر به کنترل تعداد زیادی از کشورهای عربی گشته اند.

بدلیل این منافع مشترک است که دولت آمریکا سالانه کمکهای اقتصادی قابل توجهی به اسرائیل ارائه میدهد (۱۹۴۹-۱۹۶۶ کمک دولتی آمریکا در قالب کمکهای مالی و وام تقریباً ۲ میلیارد دلاری ارائه شد - که البته بعنوان حامی رقم بسیار بزرگیست، اما مبلغ بسیار ناچیز در مقایسه با سود نفتی).

هدایای شخصی به اسرائیل از پرداخت مالیات معاف شدند (میان سالهای ۱۹۴۹-۱۹۶۶ دولت آمریکا به این وسیله از ۴۵۰ میلیون دلار مالیات به هدایا، که ۲۰۱ میلیارد دلار را شامل میشد، خودداری ورزید. و به اسرائیل بعنوان تنها کشور خارجی اجازه داده شد که در آمریکا اوراق قرضه بفروشد (در آنجا تا ۱۴ ژانویه ۱۹۶۶، ۸۴۰ میلیون دلار اوراق قرضه اسرائیلی فروخته شد).

در خلال دهه ۶۰ موشکهای هاوک، تانکهای پاتون و هواپیماهای بمب افکن اسکای هاوک به اسرائیل فروخته شد (در این رابطه "فروخت" عبارتی عجیب و غریب میشود چرا که همزمان با اهدای پول، میفروشد). بدون این منافع مشترک اسرائیل این کمکها را دریافت نمینمود.

اسرائیل، به دلیل طبیعت استعماری و نژاد پرستانه اش منافع مشترکی با امپریالیسم آمریکا بدست میآورد و اگر از چنین طبیعتی برخوردار نبود این کمکها را دریافت نمیکرد. از این

میتوان نتیجه گرفت که طبیعت نژادپرستانه و استعماری شرط لازم است برای وجود این دولت صهیونیستی.

این منافع گروهی تنها موردیست که مهاجران باید سرعت به آن تن در دهند. دومی همانطور که گفته شد امپریالیسم است. فلسطین و مناطق حول و حوش آن از مدت زمانی بسیار طولانی قبل از دوران ما اهمیت استراتژیک و تجاری بسیاری پیدا کرده بود.

اهمیت آن توسط کانال سوئز که در ۱۸۶۹ برای عبور و مرور باز شد - و پس از آغاز شکار نفت در ابتدای دهه ۱۹۰۰ (۱۹۰۸ اولین میدان نفتی در منطقه، جنوب عراق، کشف شد) افزایش یافت.

۱۹۰۷ نماینده گان قدرتهای استعماری، انگلیس، فرانسه، هلند، پرتقال، ایتالیا و اسپانیا از جمله در مورد ظهور یک قلمرو خارجی که میتواند میان بخش آفریقایی «شرق نزدیک» آفریقا از آسیا تمایز قائل شود - اقدامی متقابل بر علیه ناسیونالیسم - ه در حال ظهور عربی - بحث و گفتگو نمودند.

(از همان سال ۱۸۸۰ پلاکاردهای انقلابی توسط ناسیونالیستها بر روی دیوار خانه های بیروت چسبانده شدند و در آن استقلال از سوریه مطالبه شد - از جمله فلسطین) ۱۹۱۷ دولت انگلیس برآنشده که از جنبش صهیونیستی، در آنزمان از مدتها پیش پیشنهاد همکاری ارائه نموده و این در اعلامیه موسوم به اعلامیه بالفور منعکس شده بود، بهره برداری نماید.

بدین وسیله دیگر قدرتهای بزرگ را به پذیرش سرپرستی انگلیس ناگزیر نمودند، که پس از آن علیرغم ظهور مناقشات فزاینده ای که در رابطه با مقاصد بیش از حد گسترده ی جنبش استعماری صهیونیستها بسختی میتواند مورد قبول قیم حاکم واقع گردد - بعنوان یکی از مهمترین پایگاههای انگلیس در منطقه تا پس از جنگ جهانی دوم باقی ماند (میتوان با برخی از مناقشات میان رودزیا و انگلیس مقایسه نمود).

دولت و صنعت آمریکا از همان دوران پایانی جنگ جهانی به نفت آسیای غربی چشم دوخته بود، در خلال جنگ جهانی دوم ارزش واقعی منطقه از نظر اقتصادی و استراتژیکی کاملاً روشن شد، و توجهات بر روی بدست گیری قدرت بعنوان "نقش محافظ" برای مستعمره یهودی - که از جمله به معنای دشوار نمودن رابطه میان انگلیسیها و صهیونیستها بود-

متمرکز شد. قطعنامه سازمان ملل متحد در مورد تقسیم فلسطین (۲۹ نوامبر ۱۹۴۷) در اساس کار آمریکا بود.

بهره برداری انگلیس و آمریکا از مستعمره نشینان یهودی تنها یک نسخه بزرگ شده است از بهره برداری از اقلیت توسط طبقات حاکم در سیستم سرمایه داری.

این امر در، مقایسه با انگلیس، در آمریکا قابل قبولتر میشود، چرا که در آنجا اقلیتی بسیار بزرگ از یهودیان وجود دارد. این اقلیت دو برابر جمعیت اسرائیل است و بعنوان یک "سرزمین مادر" برای مستعمره نشینان در آسیای غربی مورد بهره برداری قرار میگیرد - به موجب آن البته دولت آمریکا تا حدی میتواند بعنوان "سرزمین مادر" عمل نماید.

اقلیت یهودی مورد بهره برداری قرار میگیرد - اما، همانطور که اوری آنوری در مورد اعلامیه بالفور مینویسد. "اگر انگلیس صهیونیستها را برای منافع استعماری خود مورد بهره برداری قرار داد به همان میزان توسط صهیونیستها برای مقاصد خودش مورد بهره برداری قرار گرفت" (انوری ص ۵۸). این در مورد آمریکا و انگلیس به یک میزان اعتبار دارد.

گروههای حاکم در میان جنبش صهیونیستی، امپریالیستها - و در انتها اهمیت استراتژیک اقتصادی و سیاسی در آسیای غربی - شرایط را برای مهاجران یهودی چنان آماده ساخت که استعمارگران «خوبی» باشند و در آسیای غربی ادغام شوند.

مقدمه ۰۲ . جبهه مردمی و مرامنامه سیاسی جبهه دمکراتیک

جبهه مردمی برای آزادی فلسطین (پ اف ال پ) خلاصه ای از یک مرامنامه سیاسی را، اتخاذ شده در جریان کنفرانس اوت سال ۱۹۶۸، در قالب اعلامیه ای منتشر نموده است. جبهه در فوریه ۱۹۶۹ منحل و برنامه در هر دو، جبهه مردمی و جبهه دمکراتیک اعمال میشود. متن زیر ترجمه ایست از این اعلامیه.

"مسئله فلسطین بصورت تنگاتنگی به وضعیت کشورهای عربی همسایه و وضعیت بین المللی پیوند خورده است. این رابطه دیالکتیکی در سراسر تاریخ فلسطین قابل مشاهده

است. برای مثال رژیم عثمانی در استانبول، "آن مرد بیمار"، به سرمایه صنعتی اروپا اجازه داد که خود را بر روی املاک این رژیم پرتاب کند، بخشی از این املاک، فلسطین، در اختیار سرمایه یهودی به رهبری صهیونیسم، قرار گرفت.

دولتهای عربی در واقع بعنوان نتیجه ای از جنگ جهانی اول توسط امپراطوریه‌ها بلعیده شدند. انگلیس که بمنظور ایجاد جدایی میان جنبش نوپای عربی به یک سازمان مسلح نیاز داشت وظیفه ایجاد یک میهن ملی یهودی را برعهده گرفت (اعلامیه بالفور ۱۹۱۷).

رژیمهای فنودالی آنزمان منافع قدرت استعماری را به اشتراک گذاردند و در برابر جنبش آزادیبخش عربی و فلسطین هدف مشترکی را اتخاذ نمودند. قدرت استعماری در ازای دریافت این یاری از این طبقات حاکم در مقابل مردم خودشان محافظت مینماید. در رابطه با طرح تسلیم فلسطین به صهیونیستها از جانب انگلیس، تنها درخواست این رژیمهای عربی از "متحدان" خود "درک" حقوق مردم فلسطین بود.

بر این اساس اینکه این رژیمها با توسل به یک مبارزه مسلحانه در مقابل این طرح انگلیس ایستادگی نمودند کاملاً طبیعی بشمار میرود، چرا که اگر توده ها مسلح و سازماندهی میشدند امتیازات طبقاتی این رژیمها مورد تهدید قرار میگرفت.

جنگها در فلسطین از همان آغاز مبارزه ای بود میان نیروهایی که از یکطرف توده های محروم را نمایندگی مینمودند و از طرف دیگر، امپریالیسم، با رژیمهای عربی بهم پیوسته و صهیونیسم.

شکست سال ۱۹۳۶، ایجاد شده توسط فنودالیسم مذهبی (حاج امین الحسینی)، قشر بالایی بورژوازی (حزب استقلال) و رژیمهای ارتجاعی آندوران، مثالست بر رابطه دیالکتیکی میان موقعیت در فلسطین و وضعیت بین المللی و کشورهای عربی.

در حال حاضر صدای اعتراضات ارتجاعی بر علیه دخالت در امور کشورهای عربی مطرح شده است، امری که آگاهانه یا ناآگاهانه منجر به عدم دخالت در امور فلسطین میشود.

اما هنگامیکه جناح راست فلسطین این تز را به پیش میبرد در تلاش است که از شکستهای مکرر، ۱۹۳۶، ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، چشم پوشی نماید، شکستهایی که رژیمهای عربی از طریق پذیرش قطعنامه ۲۲ نوامبر ۱۹۶۷ شورای امنیت که انحلال مسئله فلسطین را پذیرفته است، ایجاد شدند.

جنبش آزادیبخش ملی فلسطین در برابر انتخابی روشن قرار گرفته است، یا انحلال مسئله فلسطین را بپذیرد یا به برنامه ای برای یک جنگ آزادیبخش مردمی بپیوندند. چنین برنامه ای نمیتواند بدون عدم اتخاذ موضعی بر علیه رژیمهای عربی که آنرا مردود میدانند مورد تصویب قرار گیرد. مقاصد خوب و شعارهای احساسی عوامفریبانه در برابر این واقعیتها بی اثر میباشند.

درسهایی از شکست ۱۹۶۷

شکست در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ تنها نظامی نبود، آن ساختار یک جنبش ملی فلسطینی عربی را نیز تشریح مینماید. هم بصورتی رسمی و هم بعنوان شکستی- مردمی، در زمینه اقتصادی، نظامی و ایدئولوژیکی.

رژیمهای فنودالی و سرمایه داری ۱۹۴۸ قادر به بسیج ارتشی مدرن و آزاد نمودن خود از بند استعمار نبودند و بدین طریق خود را توسط ناکامیهایشان محکوم نمودند. پرزیدنت ناصر حق داشت هنگامیکه به رفقای محاصره شده خود در فلوجه گفت "اولین گام برای آزادی فلسطین در گرو آزادی مصر از رژیم فاروق است".

در آنزمان وظیفه اصلی جنبش آزادیبخش ملی عربی و فلسطینی این بود که خود را از شر رژیمهای فنودالی و سرمایه داری رها سازند که مسئولیت شکست را بر عهده داشتند. از طریق نابود نمودن این رژیمها میتوانند با دست یازیدن به ایجاد صنایع و اصلاحات ارضی اقتصادی ملی و مدرن را بنا نهند.

یکچنین اقتصادی، که توسعه آن باید مستقل از جهان سرمایه داری و فشارهای امپریالیستی و روشهای باج خواهی باشد، قادر به ایجاد ارتشهای منظم و مردمی میشد، این ارتشها میتوانند وظیفه مبارزه دراز مدت با نیروهای ارتجاعی را بر عهده گیرند، ارتجاعی که در جهان عرب توسط اسراییل و رژیمهای ارتجاعی عربی نمایندگی میشوند.

چنین توسعه ای واقعا آغاز و با رشد یک طبقه متوسط که توسط کارگران، فقیران، کشاورزان و سربازان احاطه شده بود همراه شده است. این ائتلاف، تحت رهبری طبقه میانی، مبارزه بر علیه سرمایه داری مرفه و فئودالیسم را آغاز نمود.

این خود را در برنامه ها و تغییرات سیاسی و اقتصادی منعکس مینماید که در مصر، سوریه، الجزایر و تا حدی در عراق ظاهر شده اند. هدف از این تغییرات این بود که اقتصاد فئودالی را نابود ساخته و آنرا با اقتصادی جایگزین نمایند که در اساس بر صنعت سبک بنا نهاده شده است.

در ضمن مقصود این بود که مسئله کشاورزی را به نفع کشاورزان فقیر یا بدون زمین حل نماید، که به کشور برق، نیرو و غیره، بدهد. این اقدامات میتواندست به ساخت و ساز اقتصادی مستقل و به مبنایی سیاسی و اقتصادی برای مبارزه در برابر امپریالیسم و صهیونیسم مبدل گردد.

این همچنین میتواندست شرایط را برای سازماندهی ارتشهای مدرنی آماده سازد که قادر به دفاع از کشور و آزادی فلسطین باشند. اما سریعا پاسخی داده شد: تجاوز ۱۹۵۶ هدفش نابودی رژیم مترقی مصر بود. این رژیم منافع امپریالیسم را در جهان عرب و در فلسطین اشغالی مورد تهدید قرار داده بود.

در ضمن بمنظور سرنگون نمودن این رژیمها تلاشی از داخل صورت گرفته، بویژه از جانب آمریکا، که این نیز با شکست مواجه شده است. پی بردن به علل ناکامی این رژیمهای مترقی و جنبش آزادیبخش در ژوئن ۱۹۶۷ امریست که در حال حاضر باید به آن توجه ویژه ای مبذول داشت.

نظریه پردازان و حامیان خرده بورژوازی از این شکست دو تفسیر ارائه داده اند. بر اساس یکی از آنها آن میتواندست به برتری فنی و علمی دولت صهیونیستی و بر اساس دومی به اشتباه تاکتیکی (تخریب حمل و نقل هوایی عربی) مربوط باشد.

آنها این نتیجه را اتخاذ مینمایند که بمنظور رسیدن به اسرائیل باید توجه بیشتری را مبذول توسعه فنی، و اقداماتی نمود که دفاع متعارف را تقویت میکنند. به نظر میاید که این نظریه پردازان با تاریخ مدرن آشنایی ندارند: اگر این برتری فنی و علمی است که به پیروزی منجر میگردد، چگونه میتوان مبارزه پیروزمندانه خلق ویتنام را توضیح داد؟

اگر یک کشور کوچک عقب مانده نمیتواند در برابر آمریکا مقاومت نماید، مورد کوبا چگونه قابل توضیح است؟ اگر قرار باشد که به این نظریه پردازان گوش کنیم شاید ناگزیر شویم که برای دریافت قدرتی برابر با اسرائیل یک قرن در انتظار بمانیم. واقعتهای تاریخی مدرن علل پیروزی ویتنام و کوبا، کشورهای کوچک و توسعه نیافته- و علل ناکامی جهان عرب را تشریح مینمایند.

ویتنام و کوبا توسط رژیمهای ملی / انقلابی، مبتنی بر پرولتاریا و کشاورزان فقیر، رهبری میشوند. این رژیمها بمنظور حل مسئله آزادی ملی و انقلاب دمکراتیک امکانات مادی و معنوی کشور را از طریق نابود نمودن امتیازات سرمایه داران و ایجاد پایه ای مادی برای اقتصاد و سیاستی مستقل- بسیج مینمایند.

چنین برنامه اقتصادی و سیاسی قادر به بسیج و تسلیح همه طبقات، با منافع مشترک عینی برای آزادی ملی و برای مبارزه با امپریالیسم، است. در چنین شرایطی است که رمز عبور، «جنگ توده ای»، دارای اهمیتی مشخص و علمی میگردد، هنگامیکه اکثریت توده های مردم بمنظور به مبارزه طلبیدن امپریالیسم و متحدانش خود را در ارتشهای منظم و شبه نظامی سازماندهی مینمایند.

در کشورهای ما مسئله متفاوت است. جنبش عربی و فلسطینی توسط خرده سرمایه داران رهبری میشوند. بنابراین برنامه "ایدئولوژیکی" و اقدامات این طبقه شکست خورده اند. بدلیل هراس یکسانش از اتحاد با توده ها و سرمایه داران، در زمینه های اقتصادی تنها موفق به انجام اقداماتی نیمه کاره شده اند.

به دلیل همان وحشت تنها به سازماندهی ارتشی منظم دست یازیده و از تسلیح توده ها سرباز زده اند. در چنین شرایطی بود که خرده بورژوازی درگیر شد، شکست خورد و با شتاب تقاضای آتش بس نمود. آنها شعارهای خود را فراموش کردند: "جنگ مردمی"، "مبارزه برای هر وجب از زمین"....

اینها بودند گزینه هایی که پس از آن پدید آمدند: یا انتخاب راه کوباییها و ویتنامیها که با توسل به آن میتوان با بسیج توده ها با برتری فنی و علمی اسرائیل برخورد نمود، یا به همان روشی ادامه داد که منجر به شکست ژوئن سال ۱۹۶۷ شد و اینکه در رابطه با اسرائیل و استعمار نو باید به ناکامیهای پیوسته منجر بشود.

در واقع گزینه دومی در حال رخ دادن است. و این تصادفی نیست: خرده سرمایه داری برای انتخاب راه ویتنامیها و کوباییها باید از امتیازات خود چشم پوشی نماید. و در تاریخ در مورد طبقه ای که داوطلبانه از منافع خود چشم پوشی نموده باشد مثالی وجود ندارد. جنبش مقاومت فلسطین نتایج زیر را استنباط نموده است:

۱- جنبش مقاومت قربانی نظرات دست راستی بوده که بصورتی موثر به پنهان نمودن تضادهای سیاسی و اجتماعی که به شکست مردم فلسطین و عرب منجر شد یاری رسانده است. رژیمهای عربی بدین طریق از کلیه طبقات انقلابی سلب مسئولیت نموده و آنها را به حاشیه - قبل و پس از ژوئن ۱۹۶۷ - رانده اند.

جنبش مقاومت فلسطین بجای تجزیه و تحلیلی مناسب از دلایل شکستهای مکرر، امری که میتوانست به ایجاد جبهه ای در برابر اسرائیل، امپریالیسم و متحدان عربیش بیانجامد، مفتون شعارهای عوام فریبانه («عدم مداخله در امور اعراب»، «وحدت ملی فلسطین»، «در این مرحله آزادی ملی نه راست نه چپ») شدند، شعارهایی که بصورتی جدی تنها در خدمت نیروهای تسلیم طلب و سیستم در منطقه قرار میگیرند.

جنبش مقاومت فلسطین در عمل و در کل در مورد تجزیه و تحلیل عوامل شکست ناکام مانده است، امری که باعث میشود دولتهای متحد با امپریالیسم، به هزینه آن نیروهایی که رهایی عربی و فلسطینی را مد نظر قرار داده اند، از بحران بعنوان پیروز ظاهر شوند.

۲- بدین طریق جنبش مقاومت فلسطین به مهره ای مبدل شده است که طبقات عرب حاکم در تاکتیک خود از آن بعنوان وسیله ای در جهت باقی نگاهداشتن توده های عرب در حاشیه، بجای سازماندهی آنان از نظر سیاسی و ایدئولوژیکی، استفاده میکنند. جنبش مقاومت همچنین، در تلاشها بسوی یک راه حل سیاسی که میتوانست مسئله فلسطین را بی ارزش جلوه دهد، بعنوان کالایی مورد بهره برداری قرار گرفته میشود.

۳. جنبش مقاومت توده های فلسطینی و عرب را به سلاح سیاسی و ایدئولوژیکی، به ترتیبی که در برابر توافقه‌های سیاسی مبارزه نموده و قادر به دفاع از خود باشند، مسلح نموده است. این جنبش در ضمن از حوادث سالهای ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷ تجزیه و تحلیلی ندارد. این امر نتیجه ایست از ساختار طبقاتی در بخشهای مهم جنبش مقاومت.

مسیر دستیابی به آزادی ملی

جنبش مقاومت فلسطین که بخشی از جنبش آزادیبخش عربی محسوب میشود به دلیل ترکیب خرده سرمایه داری که آنرا کنترل مینماید در بحران بسر میبرد. جنبش آزادیبخش ملی در آفریقا، آسیا و آمریکای لاتین تحت رهبری خرده سرمایه داری قرار ندارد.

۱- مسلح نمودن خود به یک نظریه انقلابی و علمی که به کارگران تعلق دارد و بر طبقاتی متکی است که در نبرد نهایی چیزی برای از دست دادن ندارند، امریست ضروری.

۲- برای یک جنبش انقلابی بیدار نمودن آگاهی سیاسی توده ها ضرورتیست بی چون و چرا. این امر از طریق افشای شکست انقلاب ۱۹۳۶، همانند شکست ۱۹۴۸ و ۱۹۶۷، آغاز میشود. از میان این دلایل باید بر روی نقش ارتجاعی عربی تاکید ورزید.

۳- رد قطعنامه شورای امنیت و اتخاذ برنامه ای برای آزادی، تسلیح توده ها و سازماندهی آنها در جبهه ای گسترده علیه اسرائیل، امپریالیسم و ارتجاع عرب مطالبه ایست مطلق. بر علیه جنگ امپریالیستی - اسرائیلی که بر اساس برتری فنی و حمله رعدآسا بنا نهاده شده است باید با بکارگیری ایدئولوژی پرولتاریا جنگی مردمی را در دراز مدت سازماندهی نمود.

۴- این طبیعی است که ایجاد نیرویی پیشرو و مسلح به نظریه پرولتاریا به ترتیبی که بتواند توده های سازماندهی شده را با اتکاء بخودش و نه به دیگران در جنگی رهبری نماید، در جریان گفتگوها روشن بشود. در غیر اینصورت جنبش مقاومت در بازی میان کشورهای عربی کنونی بعنوان مهره ای باقی خواهد ماند.

مسیر انتخاب شده برای دستیابی به پیروزی باید کاملاً مردود اعلام شود و بجایش موضعی برگزیده شود که جنبش مقاومت فلسطین را به جنبشی توده ای مبدل نماید، جنبشی که از نظر سیاسی، ایدئولوژیکی و مادی مسلح شده است. این تحول تنها تحت رهبری یک نیروی مترقی مسلح به ایدئولوژی پرولتاریا، در مخالفت با اسرائیل، امپریالیسم و متحدانش در جهان عرب، امکانپذیر خواهد بود."

فصل یکم: امپریالیسم آمریکا در آسیای غربی

(آمریکا قدرت امپریالیستی غالب در آسیای غربی است. انگلیس، فرانسه و شمار بسیاری از دیگر کشورهای اروپایی (از جمله آلمان غربی و ایتالیا) نیز در منطقه دارای منافع اقتصادی هستند اما سیاست آنها از بسیاری جهات وابسته به آمریکا میباشد. منافع اتحاد جماهیر شوروی در تضاد با قدرتهای موسوم به قدرتهای غربی قرار دارد، اما سیاست روسی خود را گاهی با سیاست غرب هماهنگ مینماید.

توسط استفاده از ترم معرفی شده از جانب حزب کمونیست چین "سوسیال امپریالیسم"، (سوسیالیستی در حرف، امپریالیستی در عمل) تفاوتها میان سیاست تحت کنترل آمریکا و شوروی نشان داده میشوند.

سیاستهای روسیه در آسیای غربی از جمله خود را با حمایت از رژیمها، گروهها و طبقاتی مشخص میسازد که در اکثر موارد دارای سرشتی کاملاً متفاوت از رژیمها، گروهها و طبقاتی هستند که با آمریکا و متحدانش همکاری مینمایند. مهمترین مثال در مورد همکاری میان امپریالیسم و سوسیال امپریالیسم حملات مشترک آنها بر علیه جنبش آزادیبخش فلسطین و تلاش برای سرکوب آنست.

نیروی محرک در پشت عملیات امپریالیسم آمریکا در آسیای غربی منافع اقتصادی و نظامی است. بدلیل اهمیت این دو مورد، ممکن است تناقضاتی در سیاست آمریکا ظاهر گردد، اما بطور کلی هر دو مسئله بدلیل ارتباط نزدیک میان آنها توسط همان سیاست مورد مساعدت قرار میگیرند: نفت اهمیت نظامی دارد، و یکی از اهداف مهم نظامی حفاظت از نفت است.

منافع ایدئولوژیکی و سیاسی توسط منافع اقتصادی و نظامی دنبال میشوند - همزمان که منافع ثانویه ممکن است بر روی منافع اولیه تاثیر بگذارند: بعنوان مثال سیاست نفتی تحت

تأثیر منافع ایدئولوژیکی قرار میگیرد چرا که شرط لازم برای بهره برداری از منافع امپریالیستی سیستم سرمایه داری است.)

منافع نفتی

بر اساس اطلاعات منتشر شده از جانب شرکتهای نفتی، آسیای غربی^۱ در سال ۱۹۶۵ بیش از ۶۰ درصد از ذخائر نفت جهان را دارا بود (به اصطلاح ذخائر ثابت شده). در این میان نه میزان نفت موجود در آنجا و نه میزان نفت کشف شده توسط شرکتهای نفتی، هیچیک شناخته شده نیستند.

۱. از مصر تا ایران، از یمن جنوبی تا ترکیه.

اما ۶۰ درصد از ذخائر جهان بسیار زیاد است. متخصص نفتی انگلیسی اس.اچ لونگریگ در کتاب «نفت در خاور میانه» مینویسد: «بنابراین به نظر میاید که بصورتی اجتناب ناپذیر این میدانهای نفتی خاورمیانه خواهند بود که طی قرن بعدی وظیفه تامین انرژی، به عبارت دیگر سوخت جهان را بر عهده بگیرند. این وظیفه ایست که آنها، بشرط اینکه بحرانی رخ ندهد، قابلیت انجام کامل خواهند داشت...»

تولید نفت در آسیای غربی – با احتساب ایران و تولید نسبتا ناچیز مصر، ترکیه و اسرائیل – در سال ۱۹۶۵ تقریبا کمتر از یک سوم تولید جهانی بود، ۳،۰۷۶ میلیون بشکه از ۱۰،۹۷۸ میلیون.

میدان نفت ایران و کشورهای عربی در آسیای غربی به شرکتهای نفتی «غربی» سالانه سه میلیارد دلار سود ارائه میدهند – میان ۶۰ تا ۱۱۵ درصد از مجموع سرمایه گذاریها، در مقایسه با ۲۰ درصد در ونزوئلا و ۷،۲ درصد در اروپای باختری. آسیای غربی منبع اصلی (۶۰-۶۵ درصد) برای نفت اروپای باختری است (چشم انداز جدید، تل آویو، سپتامبر ۱۹۶۸)»

به این ترتیب چه در کوتاه مدت و چه دراز مدت امپریالیسم در آسیای غربی دارای منافع است. بنا بر اطلاعات ارائه شده توسط «بررسی معاملات کنونی» در اکتبر ۱۹۶۸ تولید و فروش نفت آسیای غربی به آمریکا بیش از ۲۲ درصد از سودهایی را ارائه میدهد که توسط صنعت آمریکایی از خارج به آمریکا سرازیر میشود. در سال ۱۹۵۶ میزان ذخائر نفتی آمریکا تنها یک ششم ذخائر نفتی آسیای غربی بود.

برخی مقایسات ارقامی برای تولید نفت ۱۹۶۵ ، در واحد میلیونی

۱۰،۹۷۸	تولید جهانی
۳،۰۷۶	آسیای غربی
۰،۶۹۶	ایران
۲،۳۶۸	کشورهای عربی در آسیای غربی
۰،۷۹۱	کویت
۰،۷۳۹	عربستان سعودی
۰،۴۷۹	عراق
۰،۱۰۲	ابوظبی
۰،۰۸۴	قطر
۰،۰۴۴	مصر
۰،۰۲۰	بحرین
۰،۶۴۸	آفریقای شمالی
۰،۴۴۵	لیبی

«بررسی اقتصادی خاورمیانه» در ۲ می ۱۹۶۹ اعلام کرد که تولید ۱۹۶۹ در عربستان سعودی بالاتر از کویت بود: ۱،۰۲۴ میلیون بشکه در برابر ۰،۹۱۲ میلیون. افزایش تولید در صدی سالانه در آسیای غربی در خلال دهه ۶۰ تقریباً برابر با ۹،۵ درصد بوده است - در آمریکا تقریباً ۲،۵ درصد، در مناطق اطراف دریای کارائیب ۴ و در اتحاد جماهیر شوروی ۱۰،۵ درصد بود (لونگ ریگ «نفت در خاورمیانه»). (ارقام تازه تولید در ضمیمه سوم).

۱۹۵۴ افزایش میزان بهره وری توسط تولید نفت در آسیای غربی ۲۰۳ میلیون بشکه، ۱۹۵۲-۷۶۲، ۱۹۶۱-۲،۱۴۶ و ۱۹۶۵ - ۳،۰۷۶ میلیون بشکه بود. میدانهای نفتی عربستان سعودی در سال ۱۹۶۵ پس از آغاز تولید در سال ۱۹۳۹ در مجموع ۷ میلیارد بشکه تولید نموده بود - از ۷ میلیارد ۳ میلیارد میان ۱۹۶۰ و ۱۹۶۵ تولید شده بود.

سه‌میه مختلف کشورها و مناطق از تولید با کشف میداین جدید بتدریج تغییر میکند. میزان ذخائر عربستان سعودی در سال ۱۹۶۵، ۶۰، میلیارد بشکه و ۱۹۶۷، ۸۳،۷ میلیارد گزارش شد. ۱۹۶۵ کویت ۶۲،۵ و ۱۹۶۷، ۷۶،۷ میلیارد بشکه بود - عربستان سعودی

در طول سال کویت را بعنوان کشوری با بزرگترین مخازن نفت از موقعیت خود محروم نموده بود. (تابستان ۱۹۶۹ اعلام شد که میادین نفتی کشف شده در زیر یخهای آلاسکا میتواند به بزرگی آسیای غربی باشد).

۲ می ۱۹۶۹ «بررسی اقتصادی خاور میانه» و «واحد اطلاعات اقتصادی» میزان درآمد نفتی ۱۹۶۷ را برای کشورهای زیر در آسیای غربی و آفریقای شمالی (در واحد میلیون دلار) به قرار زیر اعلام نمود:

۹۰۹،۱	عربستان سعودی
۷۱۰	کویت
۳۳۹،۶	عراق
۲۵	بحرین
۱۰۲	قطر
۱۱۶	ابوظبی
۱۶	مسقط و عمان
۶۲۵	لیبی

شرکتهای نفتی انگلیس در اواخر جنگ جهانی دوم تقریباً سه چهارم تولید نفت آسیای غربی و آمریکاییها تقریباً یک پنجم آنرا در اختیار خود داشتند. آمریکا که پیش از پایان قرن بخش بزرگی از نفت خود را صادر کرده بود در سال ۱۹۴۸ به «وارد کننده خالص» نفت مبدل شد، به عبارت دیگر، واردات بیش از صادرات بود (لطفی، «نفت اوپک»).

در سال ۱۹۵۲ شرکتهای بزرگ آمریکایی در آسیای غربی دو برابر انگلیسیها نفت تولید میکردند، میزان تولید انگلیس و آمریکا در مجموع ۹۰ درصد از کل تولید آسیای غربی را تشکیل میداد. ۱۹۵۹ شرکتهای با عقد قراردادی ۶۴ درصد از به اصطلاح ذخائر ثابت شده در آسیای غربی، انگلیسیها و هلندیها ۳۱ درصد را در اختیار خود داشتند.

در سال ۱۹۶۵ حدود ۶۰ درصد از نفت آسیای غربی توسط شرکتهای آمریکایی و ۲۵ درصد توسط انگلیسیها تولید میشد. سهم فرانسه حدود ۶ درصد و هلند تقریباً ۴ درصد بود.

۱۹۵۶ از ۳،۰۷۶ میلیون بشکه تولید شده در آسیای غربی، ۱،۵۳۹ بشکه توسط شرکتهای آمریکایی (گلف، موبایل، استاندارد اویل کالیفرنیا، استاندارد اویل نیوجرسی و تگزاس)، ۹۳۴ میلیون توسط انگلیسیها (بجز بریتیش پترولیوم، ب پ، من ۴۰ درصد از تولید را به حساب شل گذاشته ام - ۴۰ درصد از منافع شل به انگلیس و ۶۰ درصد به هلند تعلق دارد)، و ۱۸۰ میلیون بشکه توسط مستقلها، که اغلب آنها آمریکایی هستند، (از جمله فیلیپس پترولیوم، سیگنال اویل، گتی اویل و کنتینتال اویل)، تولید شد. در لیبی شرکتهای بزرگ آمریکایی بیش از نیمی از نفت را تولید میکنند، باقیمانده عمدتاً میان «مستقلها»، شل و ب پ، در همکاری با هم، تقسیم میشود.

موسسه اقتصادی آمریکا در اکتبر ۱۹۶۸ جدولی را بر اساس منافع آمریکا در آسیای غربی و آفریقای شمالی ترسیم نمود. من نقل قول میکنم:

«معاملات و سرمایه گذاریهای ایالات متحده آمریکا در خاور میانه و آفریقای شمالی رقمی بالغ بر ۱،۶۶ میلیارد دلار را به آمریکا ارائه داد. این رقم دقیق نیست چرا که در کشورهای مختلف برخی از اطلاعات قابل وصول نیستند، و به همین دلیل برخی از داده ها بر روی هزینه ها و درآمدها خلاصه نشده اند. اما موارد بزرگ بهر حال قابل شناسایی و نظم آنها بر اساس اندازه نسبتاً دقیق هستند. اقلام بزرگتر در این مازاد بشرح زیرند (بر حسب میلیون دلار)

درآمدها	
۸۶۳	درآمدهای سرمایه گذاری خصوصی، خاور میانه
۲۶۶	درآمدهای سرمایه گذاری خصوصی آفریقای شمالی (فقط لیبی)
۸۸۱	مازاد تجارت، خاور میانه
۱۵۹	مازاد تجارت، آفریقای شمالی
۴۲	انتقال سرمایه، لیبی
۲،۲۱۱ مبلغ	X
هزینه ها	
۱۲۱	هزینه های سرمایه گذاری، خاور میانه (خالص)
	هزینه های سرمایه گذاری، آفریقای شمالی (خالص)
۳۲۱	کمک، خاورمیانه

۱۰۷	کمک آفریقای شمالی
مجموع ۵۴۹	
جریان خالص ۱،۶۶۲	

بخش اصلی این درآمد به نحوی از تولید نفت، حمل و نقل، فروش و پالایش، حاصل میشود.

از سود مذکور در بالا ۱،۳ میلیارد دلار از آسیای غربی حاصل شده است. گزارش نقل قول شده همچنین اعلام میدارد که شرکتهای آمریکایی از پایان جنگ جهانی اول تا ۱۹۶۶ مبلغی بالغ بر ۲،۸۵ میلیارد دلار در آسیای غربی سرمایه گذاری نموده اند - بنابراین در مدتی کمتر از دو سال مبلغی حاصل میشود که طی پنجاه سال صرف کرده است.

نشریه «بررسی کنونی معاملات»، نقل قول شده در گذشته، اعلام میکند که نفت در آسیای غربی به آمریکا بیش از ۲۲ درصد از سودی را ارائه میدهد که از خارج توسط صنعت آمریکایی به کشور سرازیر میشود، این رقم را با سرمایه گذاریهای شرکتهای نفتی در آسیای غربی مقایسه کنید، زیر ۳ درصد از سرمایه گذاریهای خارجی آمریکاست.

"به دلیل اینکه این یک گمانه زنی شگفت انگیز بود، که توسط یک سرمایه گذاری تصادفی ۵۰۰۰۰ دلار نفت کشف کنیم و سپس بر اساس آن امتیازی ۵۰۰۰۰۰ دلار در عربستان بدست بیاوریم، و پس از پرداخت هزینه ای ۲۷ میلیون دلار متوجه بشویم که ملکی به ارزش «میلیاردها» در اختیار داریم، (رابرت انگلر «سیاست نفت».) در آسیای غربی و لیبی شرکتهای زیر به استخراج نفت اشتغال دارند:

عربستان سعودی: کمپانی نفت آمریکایی عربستانی (آرامکو)، که در مالکیت شرکتهای آمریکایی استاندارد اویل نیوجرسی، استاندارد اویل کالیفرنیا، تگزاکو و موبایل قرار دارد.
کویت: شرکت نفت کویت، که ۵۰ درصد از سهام آن در اختیار شرکتهای گلف و ب پ انگلیس قرار دارند.

منطقه بیطرف (منطقه ای میان کویت و عربستان سعودی که درآمد حاصله را میان خود تقسیم میکنند): کمپانی نفت ژاپن- عربستان، کمپانی نفت گتی و کمپانی مستقل نفت آمریکا (امین اویل) که ۸ شرکت «مستقل» آمریکایی در آن شریکند.

عراق: کمپانی نفت عراق (IPC)، ۲۳،۷۵ درصد در اختیار ب پ انگلیس، شرکت هلندی- انگلیسی شل، کمپانی فرانسوی نفت فرانسه و شرکت آمریکایی توسعه شرق نزدیک (در آن موبایل و استاندارد نیوجرسی صاحب ۵۰ درصد آن هستند. پنج درصد سهام باقیمانده IPC عمدتاً تحت کنترل انگلیسیها قرار دارد.

ایران: تولید تحت تسلط کنسرسیومی قرار دارد که ب پ ۴۰ درصد آنرا صاحب است، ۵ شرکت بزرگ آمریکایی (گلف، موبایل، استاندارد نیوجرسی، استاندارد کالیفرنیا و تگزاکو) جمعاً ۴۰ درصد، شل ۱۴ و کمپانی نفت فرانسه ۶ درصد از سهام را در اختیار دارند (جی ف ر. بهمن نیرومند، «شاه ایران»).

بحرین- تگزاکو و استاندارد کالیفرنیا امتیاز را میان خود تقسیم میکنند.

قطر: گروه کمپانیهای نفت عراق امتیاز خشکی و شل خارج از ساحل را در اختیار دارد.

ابوظبی: گروه - IPC امتیاز خشکی و ب پ خارج از ساحل را دارد.

عمان: ۸۵ درصد از سهام شرکت توسعه نفت (عمان) در اختیار شل است.

لیبی: تقریباً ۵۲ درصد از تولید توسط موبایل، استاندارد کالیفرنیا، استاندارد نیوجرسی و تگزاکو انجام میشود. بخش عمده باقیمانده با همکاری ب پ و شل توسط شرکتهای «مستقل» آمریکا تولید میشوند.

دولتها در الجزایرو مصر (۱۹۶۹) میدین جدید نفت کشف شده اند که بعنوان بزرگ توصیف شده اند) در تلاشند که از طریق مشارکت و حضور فعال کنترل خود را بر روی تولید اعمال نمایند.

هدف من با دادن اطلاعات در مورد تولید، سودها و مالکیتها ارائه مبنایی است برای ارزیابی فعالیت امپریالیسم آمریکا در آسیای غربی. فهرست زیر از بیست شرکت بزرگ در آمریکا ۱۹۶۸ (از نشریه «فورچون») میزان بزرگی شرکتهای نفتی- و در نتیجه، میزان

قدرت آنان را نشان میدهد. قدرتشان با همکاری نزدیکشان با یکدیگر فزاینده تر میشود. ارقام شرکتهای زیر فروش سالانه آنان را به میلیون - دلار نشان میدهد.

- ۱- جنرال موتورز ۲۲۷۷۵
- ۲- استاندارد اویل نیوجرسی (اسسو) ۱۴۰۹۱
- ۳- فورد موتور ۱۴۰۷۵
- ۴- جنرال الکتریک ۸۳۸۱
- ۵- کرایسلر ۷،۴۴۵
- ۶- تجارت بین المللی ماشینهای ۶۸۸۸
- ۷- موبایل اویل ۶۲۲۰
- ۸- تگزاکو ۵۴۵۹
- ۹- گلف اویل ۴۵۵۸
- ۱۰- استیل آمریکا ۴۵۳۶
- ۱۱- تلفن & تلفن بین المللی ۴۰۶۶
- ۱۲- وسترن الکتریک ۴۰۳۱
- ۱۳- استاندارد اویل کالیفرنیا ۳۶۳۴
- ۱۴- مکدائل داگلاس ۳۶۰۹
- ۱۵- دو پونت (ای. آی) de Nemours ۳۴۸۱
- ۱۶- شل اویل (شرکت انگلیسی- هلندی) ۳۳۱۷
- ۱۷- وستینگهاوس الکتریک ۳۲۹۶
- ۱۸- بوئینگ ۳۲۷۳
- ۱۹- استاندارد اویل ایندیانا ۳۲۹۶
- ۲۰- شرکت رادیو آمریکا ۳۱۰۶

بنابراین هفت شرکت نفتی بزرگ آمریکایی در میان ۲۰ شرکت بزرگ صنعتی آمریکایی قرار دارند - فروش سالانه آنها در سال ۱۹۶۸، همگی با هم، ۴۰ میلیارد دلار از ۱۲۹ میلیارد دلار مجموع فروش سالانه ۲۰ شرکت بود. (آنها با برنامه ۳۰ میلیارد دلاری فرود آمریکا بر روی کره ماه، که در سال ۱۹۶۹ اولین فضانورد آمریکایی در آنجا پیاده شد، مقایسه کنید).

در میان ۵۰ شرکت فهرست شده و بزرگ آمریکایی چهار شرکت نفتی دیگر نیز وجود دارند، کنتینتال اویل، فیلیپس پترولیوم، سان اویل و اویل اوکسیدنت. فروش سالانه این چهار شرکت در سال ۱۹۶۸ هشت میلیارد دلار بود.

یک پنجم از شرکتهای نفتی معاملات بانکی خود را با بانک راکفلر چیس منهتن انجام میدهند، میان آنها استاندارد اویل، استاندارد ایندیانا، موبایل، سان و کنتیننتال. (اوکانر «امپراطوری نفت» ص. ۳۸۰)

همان ۷ شرکت که بر روی تولید نفت آسیای غربی تسلط دارند، بر روی بازار بین المللی نیز تسلط دارند – آنها بیش از دو سوم از کلیه ذخائر نفتی جهان را کنترل مینمایند، و بر بخش بزرگی از کلیه تولیدات، پالایش و فروش نظارت دارند.

علاوه بر پنج شرکت آمریکایی – نیوجرسی، موبایل، گلف، تگزاکو و کالیفرنیا – شل و بپ نیز در این مجموعه قرار میگیرند. غول نفتی انگلیسی، شل، بزرگترین شرکت صنعتی و خصوصی غیر آمریکایی است. از سال ۱۹۱۳ بخش عمده شرکت بسیار بزرگ برتیش پترولیوم در مالکیت نیروی دریایی انگلیس قرار دارد.

اقتصاد ۷ شرکت و به دنبال آن قدرت سیاسی آنها از طریق همکاریشان دو برابر میشود. آنها در مجموع مالک هزاران شرکت تابعه هستند، و مالکیت را در صدها هزار بخش تقسیم مینمایند.

رابرت انگلر در «سیاست نفت» مینویسد:

«امتیاز انحصاری حاکمان فنودال به اشتراک گذاشته میشود و عملیات فردی به معاملات جمعی مبدل گشته است. . . . چنین قرار دادی ترجیح داده میشود چرا که هیچ شرکتی از مزایای ذخائر بیشتر برخوردار نمیشود و در ضمن از داشتن یک جبهه انحصاری بدون رقابت منافع بیشتری عایدشان میشود، در رابطه با هر دو، دولتها و «بیگانگان» منافع نفت در الویت قرار دارد. یک مالکیت مشترک جامع توسط شرکتهای تابعه برنامه هایی را امکانپذیر میسازد که بر اساس آنها میتوان در مورد اقدامات مشترک نیز به بحث و گفتگو نشست.»

روشی که این ۷ شرکت بزرگ بر اساس آن برای استخراج نفت آسیای غربی با یکدیگر همکاری مینمایند جبهه مشترک آنان را نشان میدهد: در عربستان سعودی چهار شرکت آرامکو را مالکند، دو عدد از آنها کمپانی نفت کویت، چهار شرکت در IPC در عراق شریکند، هر هفت شرکت در کنسرسیوم ایران هستند.

نمونه هایی از عبارات دیگر برای همکاری اینست که: در مورد نفت کویت شل بزرگترین مشتری گلف است، و کمپانی توسعه شرق نزدیک، ساخته شده توسط موبایل و جرسی، نه تنها در IPC شریک است بلکه تاسیسات گسترده ای نیز در اروپا، آفریقا و بخشهای دیگر آسیا دارد.

در شماره جدید چشم انداز ۶ ، ۱۹۶۶ در مورد کشورهای عربی تولید کننده نفت از جمله آمده است:

«دولتهای عربی به کرسیهای شرکتهای نفتی تنزل یافته و خود را میبینند که هر چه بیشتر بسوی سیستم تجارت خارجی که در ارتباط با کشورهای منشاء شرکتهای قرار دارد کشیده و به پسوندهای بازارهای آنان مبدل میشوند.»

فتح نفت

در پایان جنگ جهانی اول صنعت نفت آمریکا با دریافت حمایت از دولت در واشنگتن علاقه خود را برای جستجوی نفت در خارج از مرزهای آمریکا ابراز نمود. جنگ اهمیت بزرگ نظامی نفت را روشن نموده و نتیجه گرفته شده بود که ذخائر نفت آمریکا قادر به تامین نیازهای در حال رشد مسائل نظامی و غیر نظامی نبود. پس از آن شرکتهای آمریکایی با بیش از نیمی از ذخائر نفتی برخوردار نموده اند که در خارج از آمریکا کشف شد.

اما شرکتهای آمریکایی امتیازات خود را تنها از طریق حفاری بدست نیاورده اند. اولین ورود آنها در آسیای غربی در سال ۱۹۲۲ رخ داد، هنگامیکه دولت در لندن (که در آن زمان به دلیل وام آمریکایی و سرمایه گذاریها در خلال جنگ جهانی دوم شدیداً به آمریکا مقروض بود) پس از سالها فشار دیپلماتیک از جانب واشنگتن ۲۳،۷۵ درصد از سهام عراق را به گروههای آمریکایی واگذار نمود.

۱۹۳۰ استاندار اوایل کالیفرنیا در بحرین امتیاز دریافت کرد و ۱۹۳۳ گلف تحت فشارهای دیپلماتیک مشابه و اتهامات آمریکا بر علیه انگلیسیها بخاطر «انحصار ملی» نیمی از سهام کویت را دریافت نمود. انگلیس در آن زمان قدرت غالب در آسیای غربی بود و با کلیه پادشاهان و شیوخ، بجز پادشاه عربستان سعودی ابن سعود، قراردادهایی مختلفی را منعقد نموده بود. در ضمن زمین شناسان انگلیسی تشریح نموده بودند که در خلیج فارس و شبه جزیره عربستان نمیتوانست نفتی وجود داشته باشد (نفت در بحرین در سال ۱۹۳۲ و در کویت ۱۹۳۶ کشف شد).

بدلیل ناباوری زمین شناسان انگلیسی، و سوءظنهای ابن سعود به انگلیسیها که از رقبای او در خانواده سلطنتی هاشمیان در اردون و عراق حمایت مینمودند، در سال ۱۹۳۳ امتیاز نفت در عربستان سعودی به استاندارد اویل کالیفرنیا واگذار شد - ۱۹۳۳ اولین چاه نفتی در آنجا پیدا شد. و بدین ترتیب اساس تسلط آمریکا در منطقه بنیان نهاده شد.

در جریان انتخابات آمریکا ۱۹۴۲ و ۱۹۴۴ از دمکراتها تحت رهبری روزولت، با علاقه شدید به نفت، حمایت شد. ۱۹۴۳ روزولت تحت فشار شرکتهای نفتی توضیح داد: «من بدینوسیله اعلام میکنم که دفاع از عربستان سعودی برای آمریکا از اهمیت حیاتی برخوردار است»، پس از آن ابن سعود سالها از صندوق دولتی آمریکا پول دریافت کرد. (انگلیز «سیاست نفت».)

شرکتها پیش از آن روزولت را به انتصاب کمسیون از متخصصان، که خاطرات منتشر شده آنها آغاز شد، تحریک نموده بودند: «آینده نفت در قاره آمریکا نیست. مرکز تولید نفت از خلیج مکزیک و دریای کارائیب به حول و حوش خلیج فارس منتقل شده است.» روردام، «قدرت سرمایه و سیاست بزرگ».

۱۹۴۵ روزولت در راه بازگشت به خانه از کنفرانس یالتا در یک کشتی آمریکایی در دریای سرخ با ابن سعود قراردادی از جمله در مورد یک لوله نفتی بزرگ از خلیج فارس به دریای مدیترانه و پایگاه هوایی طهران، که ساخت و ساز آن بسرعت پس از انجام ملاقات آغاز شد، قراردادی منعقد نمود. (چرچیل ابن سعود را یک روز پس از روزولت، که در آنزمان همه چیز را وعده داده بود، ملاقات کرد.)

استاندارد اویل نیوجرسی و سوکونی موبایل (همراه با کالیفرنیا و تگزاس) بعنوان مالک بخشی از نفت عربستان سعودی سهم شدند «دقیقا مانند [دکترین ترومن] که ارائه شد و ترکیه و یونان را بعنوان مناطق مورد علاقه آمریکا تشریح نمود» (انگلیز) و این در مارس ۱۹۴۷ رخ داد. (من به ترومن، شرکتهای نفتی و تقسیم فلسطین باز خواهم گشت.)

شرکتهای نفتی آمریکایی در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا ۱۹۵۲ و ۱۹۵۶، هنگامیکه آیزنهاور در هر دو انتخابات به پیروزی رسید، میلیونها دلار را برای کارزار انتخاباتی جمهوری خواهان سرمایه گذاری نموده بودند. شرکتهای نفتی، از ارقام شناخته

شده، ۱۹۵۲، ۹۷ درصد و ۱۹۵۶، ۹۶ درصد از کمکهای خود را صرف جمهوری خواهان نمودند.

در سال ۱۹۵۲ به نظر میامد که آینده سیاسی ریچارد نیکسون، که بعنوان نامزد معاون ریاست جمهور پولهای شرکتهای نفتی را از طریق صندوقی مخفی دریافت نموده بود، در خطر باشد (انگلیز).

برنامه حزبی جمهوری خواهان در انتخابات ۱۹۵۶ از جمله حاوی متن زیر بود:

«خاور میانه توسط همکاری دفاعی میان جبهه چهار کشور شمالی - ترکیه، عراق، ایران و پاکستان - که راه را برای استخراج منابع عظیم نفتی که صنایع و قدرت نظامی جهان آزاد به آن وابسته است هموار مینمایند، تقویت شده است. این امر توسط آزاد نمودن ایران از چنگ حزب کمونیست توده امکانپذیر شد. ایران ذخائر نفتی خود را بر اساس توافقنامه ای عادلانه با ایالات متحده آمریکا یکبار دیگر در اختیار جهان قرار میدهد.»

۱۹۵۱ شرکت نفت انگلیس در ایران توسط پارلمان ایران تحت رهبری رهبر ناسیونالیسته بشدت غیرکمونیست، مصدق، ملی و ۱۹۵۳ سیا مصدق را سرنگون نموده بود (Joesten «Öl regiert die Welt» و انگلیز «سیاست نفت»). دولت آمریکا در آزمون اقداماتی را اتخاذ نموده بود که بر اساس آن کنسرسیوم، که در آن پنج شرکت بزرگ آمریکایی ۴۰ درصد از سهام را در اختیار داشتند، جایگزین انحصار سابق انگلیس میشد. ایران، پس از عربستان سعودی و کویت، ۱۲ درصد از ذخائر نفت جهان را در اختیار دارد.

ملک سعود (پسر ابن سعود) پس از انتخاب دوباره آیزنهاور در ژانویه ۱۹۵۷ برای دریافت وام، کمک نظامی و ۲۰۰ میلیون دلار پول نقد به واشنگتن آمد. جان فوستر دالاس که ارتباطات نزدیکی با استاندار اوایل نیوجرسی داشت در دولت آمریکا عضو، و وزیر دارایی، غول نفتی رابرت ب. آندرسون بود.

در پاییز ۱۹۵۷ پادشاه سعود توسط حمایت از شورش در سلطان نشین مسقط و عمان برای الحاق آنها به عربستان سعودی تلاشی بخرج داد - آرامکو به هر دو طرف، سعود و شورشیان پول و سلاح تحویل میداد. (روردام «قدرت مالی و سیاست بزرگ».)

در آن زمان سلطنت در عراق توسط ورود ناوگان ششم آمریکا به لبنان سرنگون شد، و اسرائیل به هواپیماهای انگلیسی اجازه داد که با استفاده از فضای هوایی کشور به اردون پرواز کنند. نیویورک تایمز در ۱۸ ژوئیه ۱۹۵۸ اعلام کرد:

«واشنگتن و لندن با همکاری یکدیگر تصمیم گرفته اند که تا اطلاع ثانوی و تا هنگامیکه دولت انقلابی به منافع نفتی قدرتهای غربی احترام میگذارد گسترش دخالت خود را در لبنان و اردون تا عراق به حالت تعلیق درآورند.» در آغاز دهه ۶۰ پس از ارائه درخواستهای شدید برای الحاق کویت توسط پرزیدنت عراق کاظم، سیا در ۸ فوریه ۱۹۳۶ برای تدارک کودتایی دولتی در بغداد اقدام نمود. کودتا با ترور هزاران کمونیست و «عناصر مترقی» دنبال شد. (Jeune Afrique ۱۸ مارس ۱۹۶۳).

من در «تاریخچه ای» که در صفحات اخیر وقت خود صرف آن نموده ام تلاش کرده ام که خود را بر روی نقش نفت متمرکز نمایم و بهمین دلیل آندسته از حوادثی را انتخاب نموده ام که در آنها نفت نقش تعیین کننده ای را در ایجاد حوادث ایفا نموده است. اما به همان میزان روشن است که نفت در چهار چوب نمایش داده شده در اساس برای هر چیزی که در آسیای غربی - تقسیم فلسطین، پیمان بغداد، حمله سوئز، دکترین آیزنهاور، حملات بزرگ اسرائیل بر علیه همسایگانش، جنگ یمن و جنگ ۱۹۶۷ - رخ میدهد از اهمیت سیاسی عظیمی برخوردار است. مثال:

کودتای دولتی یمن ۱۹۶۲ که در آن برای اولین بار نیروهای «مترقی» قدرت را در شبه جزیره عربستان بدست گرفته بودند، منافع شرکتهای آمریکایی و دیگر منافع نفتی «کشورهای غربی» را مورد تهدید قرار داده بود. این دراز مدت به معنای تهدیدی بود بر علیه رژیمهای حاکم در عربستان سعودی، کویت، بحرین و دیگران. - و بهمین مناسبت آمریکا در جنگ داخلی یمن از امامان مرتجع حمایت نمود.

جنبشهای «مترقی» در اردون نه تنها ملک حسین و اسرائیل بلکه رژیمهای ارتجاعی حاکم در شبه جزیره عربستان را نیز تهدید مینمایند - آمریکا به همین دلیل علاقه دارد که از طریق حملات اسرائیل در مناطق اردونی به ملک حسین و ارتش وابسته اش بهانه ای برای حمله به این جنبشها ارائه دهد.

سوریه که پیش از جنگ ۱۹۶۷ برای ماهها از عبور نفت عراق از میان لوله های نفتی منتهی به دریای مدیترانه ممانعت بعمل آورده بود در جهت ناگزیر نمودن عراق برای ملی نمودن نفت خود تلاش و از جنبش آزادیبخش عربستان سعودی حمایت نمود. و اینها عواملی بودند که آمریکا را به حمایت از حملات اسراییل ناگزیر کرد.

فقط برای پرواز یک هواپیمای بمب افکن ب-۷۴۷ هفت بشکه یا کمتر از یک تن سوخت مورد نیاز است. بخاطر عدم وجود اطلاعات مشابه در مورد جنگ ویتنام میتوان متذکر شد که در خلال جنگ کره بیش از ۶۰ درصد از حمل و نقل آمریکا به آنجا از نفت و تولیدات نفتی تشکیل میشد. (انگلس «سیاست و نفت»).

نفت آسیای غربی تا کنون تنها چند درصد از مصرف آمریکا را تشکیل داده است - که در سال ۱۹۵۶ چهار میلیارد بشکه یا ۳۶ درصد از تولید جهان بود. بخش اعظم مصرف آمریکا از آمریکای شمالی و جنوبی میاید - اما در آنجا ذخائر شناخته شده چنان کوچک هستند که قادر به تغذیه آمریکا تا بیش از ۲۰ سال نیستند، با احتساب مصرف فعلی (که البته واقع بینانه نیست چرا که میان سالهای ۱۹۵۵-۶۵ میزان مصرف از ۳ تا ۴ میلیارد افزایش یافت).

در اروپای غربی با دولتهایی از نظر نظامی متحد با آمریکا وابستگی به نفت آسیای غربی کاملاً مطلق است. اروپای غربی در سال ۱۹۵۶ ، ۲،۸ میلیارد بشکه مصرف کرد، ۲۵ درصد از تولید جهان، و ۶۰ - ۶۵ درصد از این نفت از آسیای غربی وارد شد.

جمع بندی:

۱. آسیای غربی تقریباً یک سوم از نفت جهان را تولید میکند و دو سوم از ذخائر جهان را در اختیار دارد.
۲. نفت آسیای غربی توسط صنایع نفتی آمریکایی و شرکای انگلیسی- هلندی که همراه با هم یکی از بزرگترین امپراطوریهای مالی جهان را تشکیل میدهند کنترل میشود.
۳. نیاز ماشین جنگی، صنعت آمریکا و اروپای غربی به نفت که از طریق بجز منابع نفتی آسیای غربی قابل ارضاء نیست بصورتی پیوسته رو به افزایش است.

به همین مناسبت هدف اصلی سیاست آمریکا حفظ کنترل خود بر روی منابع نفتی است. به همین دلیل هر گونه امکانی مورد بهره برداری قرار میگیرد - تحویل سلاح و حمایت از اسرائیل، تحویل سلاح و تاسیس پایگاهها در عربستان سعودی، تحریک جنبشهای ارتجاعی مسلمان. آمریکا، اگر با حمایت از پان اسلامیسم ارتجاعی تقویت یهودی ستیزی در آفریقا، آسیا و آمریکا امکانپذیر باشد، از پرداخت بهای آن نیز ابایی ندارد.

از سویی دیگر جنبش آزادیبخش فلسطین، دیگر جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد امپریالیستها در اسرائیل، سازمان سوسیالیستی Matzpen، بر علیه منافع این بلوک میجنگند.

سیاست شرکتهای نفتی در کشورهای تولید کننده

رویکرد امپریالیسم برای حفظ اقتدار خود بر روی نفت در آسیای غربی در ویژگیهای اصلی خود ساده و روشن است.

با ابزار سیاسی و نظامی از رژیمهای ارتجاعی موجود حمایت مینماید، در جهت متلاشی نمودن جهان عرب در چهارچوبی که قدرتهای استعماری کشورها را بوجود آوردند تلاش میکند، برای ممانعت از رشد جنبشهای ضد امپریالیستی و ضد سرمایه داری کوشش نموده و بر سر راه نفوذ سوسیال امپریالیسم مانع ایجاد مینماید. در اینجا آمریکا، انگلیس، فرانسه، شرکتهای نفتی، اسرائیل و رژیمهای عربی ارتجاعی دارای منافع مشترکی هستند.

این بنیاد قدرتی پس از قرار گرفتن در برابر تهدیدی فوری معمولاً از اشکال مختلف خشونت استفاده میکند - برای مثال در جنگ ژوئن ۱۹۶۷ - یا دستکاریهای سیاسی با منافع گروهی متفاوت - مانند عملکرد سیا در کودتاها در ایران ۱۹۵۳ و عراق ۱۹۶۳.

اما برای حفظ یک موقعیت سودمند اشکال مختلفی از عملیات مداوم نیز وجود دارد. یکی از کمکهای عمده شرکتهای نفتی به این رویکرد محافظه کارانه سیاستهای اقتصادی آنهاست.

به دلیل عدم توازن کامل قدرت میان شرکتهای بزرگ نفتی (با حمایت شدید سیاسی خود از داخل) و کشورهای نفتی توسعه نیافته، تحت استعمار و تقسیم شده عربی با اغلب سیستم

اجتماعی فنودالی و مذهبی، شرکتها قادر به فراهم آوردن قدرتی برای خود بوده اند که تنها به اعمال کنترل بر روی نفت پایان نمیابد.

آنها برای تقریبا مبلغی ناچیز «امتیازی» دست و پا کرده اند، به عبارت دیگر، حق انحصار بر روی تولید نفت در کشورهای مربوطه، و این قرارداد اغلب تا دهه ها پس از سال ۲۰۰۰- ب پ در کویت و کلف تا سال ۲۰۲۲، اعتبار دارد («لطفی نفت اوپک»).

آنها مراقب بوده اند که قراردادها با امتیازاتی نظیر معافیت مالیاتی، تخفیف گمرکی غیرو غیرو همراه باشد. تنها ویژگی این رژیمها در رابطه با منابع طبیعی خود دریافت بخشی از سود است که معمولا ۵۰ یا بیش از ۵۰ درصد از سود خالص را شامل میشود.

شرکتهای نفتی آزادانه تولید، تسویه و فروش را طراحی مینمایند. همه اینها در واقع به معنای ایجاد محدودیت در حق حاکمیت کشورهای مختلف است، آنها بخش بزرگی از قدرت را که در کشورهای دیگر توسط دولتها و پارلمانها اعمال میشود غصب نموده اند. شرکتها تنها در شرایط اضطراری مایل به هماهنگ نمودن طرحهای خود با کشورهای تولید کننده هستند، و در نتیجه بخش بزرگی از طرحهای اقتصادی در کشورهايشان توسط آمریکا و انگلیس اداره میشوند.

شرکتهای نفتی البته به بیشترین میزان سود ممکن، برای طولانیترین زمان ممکن، علاقمند هستند. مصرف محلی بیش از حد در کشورهای عربی قادر به کاستن سود خواهد بود. به همین دلیل صنعت نفت با توسعه فن آوری و صنعتی در کشورهای تولید کننده نیز مخالف است - آسیای غربی دارای کمترین میزان مصرف ممکن و ۸۵ درصد از تولید برای صادرات است. توسعه صنعت نفت داخلی - با تسویه خانه ها، صنعت پتروشیمی - میتواندست به معنای ارائه فرصتهای کاری بیشتر، توسعه آموزش و پرورش، و شرایط بهتر زندگی در کشورهای عربی- و برای صنعت نفت به معنای کاهش سود توسط تسویه و غیرو - باشد.

از جمله به همین دلیل شرکتهای نفتی تسویه خانه های خود را به خارج از منطقه منتقل مینمایند. ظرفیت پالایش نفت در آسیای غربی ۴،۵۳ درصد از تولید ۱۹۵۰ بود. در حالیکه شرکتهای آمریکایی سهم خود را از تولید افزایش داده اند درصد پالایش کاهش یافته است:

۱۹۶۵، ۲۲،۷ درصد بود و ۱۹۶۶، ۱۸ درصد (لطفی «نفت اوپک» و چشم انداز شماره ۶، ۱۹۶۶).

صندوق های سرمایه گذاری ایجاد شده از طریق صادرات نفت خام از غرب آسیا در مناطق دیگر بسته میشوند، و پس از آن تسویه خانه هایشان میتوانند به هزینه آسیای غربی بمنظور پردازش نفت خام از مناطق دیگر مورد بهره برداری قرار گیرند.

این سیستم برای شرکتهای نفتی نیز دارای منافع سیاسی است، که آنها بنا بر تمایلشان در مورد افزایش میزان تولید از مناطق دیگر، اگر کسی و یا کشوری در آسیای غربی موضعی تهدید آمیز اتخاذ نماید، تصمیم گیری کند. ۱۹۶۴ شرکتهای آمریکایی در آسیای غربی ۲۱۹،۸ میلیون دلار سرمایه گذاری نمودند همزمان در اروپای غربی ۱۳۱۸،۸ میلیون دلار صرف سرمایه گذاریها کردند (لطفی «اوپک و نفت»).

آمریکا و اروپای غربی در سال ۱۹۶۸ هر یک تقریباً ۲۷ درصد از ظرفیت پالایشی جهان را در اختیار داشتند (اخبار روز ۵ اوت ۱۹۶۹). همزمان سیاستهای شرکتهای نفتی بر سر راه توسعه اقتصاد ملی کشورهای تولید کننده نفت بر اساس منابع طبیعی شان موانع سیاسی ایجاد مینمایند.

در ضمن اغلب پالایشگاههای موجود در آسیای غربی با زندگی اقتصادی منطقه همساز نیستند، اینها پالایشگاههایی هستند که در مالکیت شرکتهای نفتی قرار دارند و وظیفه اصلی آنها اینست که در خدمت رفع نیازهای استراتژیک کشورهای مربوطه قرار گیرند، در جهت خشنود نگاهداشتن پایگاههای خارجی موجود در آسیای غربی عمل نمایند و به کشتیهای خارجی سوخت ارائه دهند.

پالایشگاههای راس تنوره در عربستان سعودی از این تابع پیروی میکنند - از جمله تولید سوخت جت برای هواپیماهای حمل و نقل آمریکایی که به ویتنام پرواز میکنند - پالایشگاه مینا - عبدالله در کویت و تاسیسات سیترا در بحرین. توسط شرکتهای متعلق به دولت تعدادی پالایشگاه برای مصرف محلی ساخته شده اند، در عراق، سوریه، مصر. یکی در عربستان سعودی و دو مرکز در ایران.

پیامد سیاست شرکت‌های نفتی اینست که تولید عظیم کشورهای عربی آسیای غربی، که در حال حاضر به شرکت‌های نفتی و رژیم‌های عربی مربوطه ۶ میلیارد دلار سود خالص ارائه می‌دهد، شرایط را برای بیکاری بیش از ۴۰ تا ۵۰ هزار عرب فراهم می‌سازد.

در عوض برای مثال در سوئد پالایشگاه‌هایی وجود دارند- که به شرکت‌های بزرگ نفتی یا شرکت‌های تابعه آنها متعلقند- به آنجا نفت خام آسیای غربی سرانجام می‌شود، در آنجا سرمایه داران سوئدی و آمریکایی سود‌دهایی را ایجاد می‌نمایند که کشورهای تولید کننده سهمی از آن عایدشان نمی‌شود، در آنجا کارگران سوئدی به هزینه کارگران عرب صاحب مشغله ای میشوند و شرایط برای صنایع اروپا یا آمریکا و غیره آماده می‌گردد.

کشورهای تولید کننده سود خالص نفت را دریافت می‌کنند، اما از سود بدست آمده از آماده سازی نفت بهره ای نمی‌برند. شرکت‌های نفتی از رژیم‌های مستبد حمایت و بر سر راه توسعه مانع ایجاد می‌نمایند، و سپس به طریق زیر استدلال می‌کنند (بر اساس اظهارات لونگ ریگ در «نفت در خاور میانه»):

«بجز دلایل عمومی اقتصادی که پالایشگاه‌ها را در کشورهای تولید کننده با صرفه تر می‌سازند، اگر نه بخاطر نگرش بطور کامل مسلط - ه خاور میانه به تاسیسات بیگانه برای آینده ای از مدیریت نفت بدون دردسر، بسیاری از شرکتها مایل بودند که بجای افزایش سرمایه که عملیاتشان آنان را ناگزیر به انجام سرمایه گذاری در چنین کشورهایی، با ناسیونالیسمی بی تاب و عاطفی، مینماید آنرا کاهش میدادند.»

برای مثال ملی گرایی توسط همکاری میان رژیم عربستان سعودی و شرکت‌های نفتی برای سرکوب مردم کشور بی تاب و عاطفی میشود. کارکنان آرامکو نه حق سازماندهی خود را دارند و نه حق خواندن ادبیات سیاسی و انجام مباحث سیاسی. بهمین دلیل اعتصاب ۱۳۰۰۰ از ۱۵۰۰۰ کارگر عرب شرکت (بجز مدیران و مقامات بالاتر) در سال ۱۹۵۳، تنها چند سال پس از آغاز عملیات اکتشاف نفت، برای شاه و آرامکو شوکی شد. آن با توسل به زور سرکوب، حکومت نظامی اعلام و صدها کارگر به بند کشیده شدند. اعتصاب به خاطر حق سازماندهی و افزایش دستمزد آغاز شده بود.

پس از آن مسئله ای دیگر اینست که شرکت‌های نفتی تمام توان خود را بمنظور جلب رضایت حاکم مستبد بکار می‌گیرند - یک پل اینجا، یک جاده آنجا، یک پایگاه موشکی اینجا و

غیره. بخش بزرگی از سود نفت به دلیل ماهیت رژیمهای کشورهای تولید کننده نفت یا به جیب زده میشود و یا بر روی هزینه های غیرمولد سرمایه گذاری میشوند.

برای مثال شیخ کویت در بانک انگلیس مالک ثروتی بیش از ۳۰۰ میلیون پوند (=۷۱۵ میلیون دلار)، است، او بزرگترین مشتری خصوصی بانک محسوب میشود، و این ۳۰۰ میلیون پوند با اینحال یک سوم از ثروت خانواده شیخ است. (چشم انداز ۶ - ۰۱۹۶۶) به همین دلیل تأثیر اصلی رشد درآمدهای خصوصی و عمومی افزایش واردات است (که متناسب است با صنعت صادرات کشورهای امپریالیستی).

میتوان گفت که این اشتباه شیخ است، و بخشی از آن نیز قابل درک است. اما در این میان این شرکتهای بزرگ نفتی و دولتهای حامی آنها هستند که باید مورد ملامت قرار گیرند، چرا که این آنها هستند که از حاکمان مستبد حمایت مینمایند، به دلیل اینکه آنها در مناطق از شبه ناسیونالیستهای حمایت میکنند که پیش از کشیدن خطی از شن توسط امپریالیستها بدورشان کشوری محسوب نمیشدند.

اغلب کشورهای نفتی آسیای غربی، بعنوان کشور، بجز ارائه حمایت قانونی به شرکتهای نفتی دارای هیچ حق حیات دیگری نیستند. ثروتهای نفتی در نتیجه به عاملی برای نفاق و نه اتحاد میان جهان عرب، مبدل میگردد و بجای تحریک توسعه عمومی اقتصادی انگلی را ایجاد مینماید. در شیخ نشینها ثروتهای اقتصادی وجود دارند اما شمار جمعیت بسیار اندک است، در بخش بزرگی از جهان عرب جمعیت بسیاری وجود دارد اما از پول خبری نیست.

فن آوران نفت عرب از سالها پیش، برای ملی کردن صنعت نفت، در مورد طرحهای مختلفی بحث و گفتگو کرده اند. من در بغداد و ریاض از جمله با نماینده گان شرکتهای ملی نفت در مورد نگرششان به ملی کردن مصاحبه کرده ام. یکی از استدلالت اساسی در این بحث اینست که همه کشورهای صاحب نفت در آسیای غربی باید بیکباره ملی شوند و در حال حاضر شرایط برای انجام آن آماده نیست.

بر علیه ملی کردنهای گاه و بیگاه، شرکتهای بین المللی نفتی به دلیل کنترل خود بر روی حمل و نقل و تولید و توزیع منابع قادر به اعمال تحریمهای موثری هستند که تنها میتواند منجر به ایجاد ضررهای بزرگی برای کشور ملی شده بشود در حالیکه شرکتهای نفتی تولید خود را در کشور دیگری افزایش میدهند - این همان موردی بود که در آغاز دهه پنجاه رخ

داد- هنگامیکه تولید نفت کویت بصورتی جدی آغاز شد در حالیکه ایران قادر بفروش بیشتر از چند درصد از حجم تولید قبلی خود نبود (به نیرومند نگاه کنید «شاه ایران»).

در واقع با وجود رژیمها کنونی در کشورهای تولید کننده نفت در آسیای غربی امکان ایجاد نوعی از همکاری برای ملی کردن غیر قابل تصور است. حاکمان خود بخوبی میدانند که چنین همکاری جایگاه آنان را بصورتی جدی مورد تهدید قرار خواهد داد. آنها میدانند که قدرتشان، درآمدهای شخصیشان، آموزش ارتش خصوصیشان، مرزهای مناطقتشان بر اساس قدرت و تمایل شرکتهای نفتی بنا نهاده شده است که از آنها حمایت مینماید.

شیخها و عموها، پسران، پسر عموها و دختر عموهای آنها بدون دریافت حمایت عظیم از جانب شرکتهای، در مقابل مردم خود بدون پشتیبان باقی میمانند - و بهمین دلیل ترجیح میدهند که با سود خالص زندگی کنند (که آنها همواره در حال افزایش آن هستند) و به بیگانگان اجازه بدهند که منابع طبیعی را هر گونه که مایلند مورد بهره برداری قرار دهند (شیوخ البته مایلند که بهره برداری با سرعت انجام شود و بدین ترتیب سود خالص آنان نیز افزایش یابد).

مطالبات ارائه شده از جانب ملک فیصل و دیگر حاکمان مستبد برای مشارکت شرایط را، اگر تحقق میپذیرفتند، بسختی تغییر میدادند. اما فقط شرکتهای نفتی و شیوخ نیستند که به مردم اجازه بهره برداری از سود منابع طبیعی خودشان را نمیدهند، بلکه این ساختار پیچیده و در هم بافته قدرت امپریالیستی است که آنرا انجام میدهد.

من به اظهارات **David Hacoen**، رئیس دفاع و روابط خارجی مجلس اسرائیل که در کتاب «فلسطین و اسرائیل» نقل قول کرده ام باز میگردم: «شاید متناقص بنظر بیاید، اما با اینحال درست است که ارتش اسرائیل از رژیمهای اردون، لبنان و شاید عربستان سعودی نیز حمایت میکند.» اینرا او در ۱۸ می ۱۹۶۶ در پارلمان گفت.

هاروی اوکانر در «امپراطوری نفت» مینویسد: «اگر موجودیت آرامکو، اندازه گیری شده با معیارهای تاریخی، در خاورمیانه کوتاه باشد پس برای برداشت تا حد امکان دلایل بیشتری وجود دارد.» - آنها به همان روش پادشاهان و شیوخ عرب استدلال میکنند.

استفان لونگرید در «نفت در خاورمیانه» در مورد دوران میان ۱۹۶۰-۶۶ عربستان سعودی از جمله مینویسد «ساختار قبيله ای و روستایی کشور، تقریباً جدا از یک انطباق آرام با زمان حال - با تمام تضادهای بزرگش - با مجموعه ای بزرگ از فن آوریهای پیشرفته و صنعتی غربی، دست نخورده باقی ماند...»

جبهه آزادیبخش فلسطین، پ اف ال پ، شاخه ایست از یک حزب مارکسیست لنینیستی که در عربستان سعودی و بسیاری از دیگر کشورهای خلیج فارس دارای شعباتیست.

در گزارشی، می ۱۹۶۹، شاخه جنبش آزادیبخش در عربستان سعودی اعلام نمود که ملک فیصل با کمک آرامکو در حال ساختن پایگاههای موشکی و تاسیسات نظامی دیگری در کنار ریاض (پایتخت کشور)، تائف (کوهی در کنار مکه)، تبوک (درست در جنوب مرز فراردون)، جیزان (در کنار دریای مدیترانه)، ظهران (پایگاه هوایی در کنار خلیج فارس)، ال جبیل (شمال ظهران) و در کنار Al Qasuma (در کنار خطوط لوله های نفتی آرامکو، «تابلین»، (نزدیک مرز عراق) است.

بر علیه چه کسی؟

آمریکا و انگلیس در سال ۱۹۶۶ بر اساس توافقنامه ای ۴ تا ۵۰۰ میلیون دلاری تحویل سلاح به عربستان سعودی را آغاز نمودند. (چشم انداز فوریه ۱۹۶۶). انجام حمله ای مهم بر علیه شرکتهای نفتی تنها توسط جنبشی مردمی، با سیاستی ضدامپریالیستی، که برای جنگیدن بر علیه کلیه زوائد امپریالیستی آماده باشد امکان پذیر خواهد بود.

منافع راهبردی آمریکا در آسیای غربی

منافع راهبردی امپریالیسم آمریکا در آسیای غربی بطور عمده به سه دسته تقسیم میشود:

۱- «حفاظت» از منابع طبیعی آسیای غربی (که بخودی خود از اهمیت نظامی برخوردار است) و بازارها، و اینکه بدست یک قدرت رقیب نیفتد.

۲- استفاده استراتژیکی/ نظامی از آسیای غربی برای «حفاظت» از منافع و مناطق دیگر و یک حمله احتمالی به اتحاد جماهیر شوروی، مهمترین رقیب اقتصادی، راهبردی و سیاسی امپریالیسم آمریکا در حال حاضر.

آسیای غربی منطقه ایست هم مرز با اتحاد جماهیر شوروی، در ضمن در شمال با قفقاز که اتحاد جماهیر شوروی در آنجا تعدادی از بزرگترین میادین نفتی خود را دارد هم مرز است، و علاوه بر این ترکیه نیز سواحل بسفر، ارتباط آبی مهم و استراتژیکی میان دریای مدیترانه و دریای سیاه را کنترل میکند. آبراه تشکیل شده توسط کانال سوئز، دریای مدیترانه و تنگه آبی باب المندب از نظر استراتژیکی برای اتحاد جماهیر شوروی از اهمیت خاصی برخوردار است.

۳- علاقه به «حفاظت» از ارتباطات تجاری و نظامی، از / میان آسیای غربی - به دلیل وضعیت منطقه میان اروپا / آسیا و آفریقا / آسیا، همچنین منطقه میان دریای مدیترانه و اقیانوس هند که برای ارتباطات هوایی، دریایی، و حتی زمینی اهمیت دارد. در اواسط جولای ۱۹۶۹ در بحرین ایستگاهی زمینی برای ارتباطات ماهواره ای افتتاح شد.

برای امپریالیسم آمریکا و متحدان اروپاییش خط لوله نفتی بزرگ از عربستان سعودی به دریای مدیترانه، خط لوله ترانس عرب = «تابلین»، و خطوط نفتی میان عراق به دریای مدیترانه از نظر استراتژیکی از اهمیت قابل ملاحظه ای برخوردار هستند.

آمریکا بر اساس این منافع، تماما در راستای سلطه بر جهان و تسط انحصاری اقتصادی، از یک استراتژی سیاسی و نظامی برنامه ریزی شده بر اساس موارد زیر بهره برداری مینماید:

۱. حمایت از اسرائیل و رژیمهای ارتجاعی.
 ۲. مخالفت با چنان توسعه ای از شرایط مردم که عوامل ظهور یک طبقه ضد امپریالیستی را فراهم میآورد
 ۳. مخالفت با هرگونه جنبش سیاسی توده ای یا رژیمهای مترقی (با «مترقی» منظور رژیمهایی غیر سوسیالیستی هستند که موضعی ضد امپریالیستی اتخاذ مینمایند و در ضمن اقداماتی را برای بهبود معیشت مردم تدارک میبینند).
 ۴. ایجاد نفاق میان جنبشهای مردمی و رژیمهای مترقی.
 ۵. حمایت از همکاری رژیمهای مرتجع به منظور تقویت موقعیت آنها.
- و اینها با هدف ایجاد کنترل کامل آمریکا بر روی آسیای غربی صورت میگیرند.

عناصر اصلی استراتژی عبارتند از:

۱. ناوگان دریایی ششم مستقر در دریای مدیترانه، مجهز به سلاح اتمی، روباتهای نشانه گیر قابل کنترل، جت‌های بمب افکن، غیرو و غیرو.

ناوگان از «۵۰ یا ۶۰ کشتی در اطراف دو ناو هواپیمابر بزرگ تشکیل شده است.»
(نیویورک تایمز ۱۵ آوریل ۱۹۶۸). ناوگان ششم از جمله برای حمایت از ملک حسن اردونی در جریان کودتای دولتیش در سال ۱۹۵۷، برای جلوگیری از وقوع انقلاب لبنان در سال ۱۹۵۸ و تضمین امنیت اسرائیل بکار گرفته شد.

۲. پایگاههای نظامی.

آمریکا بلافاصله پس از جنگ جهانی دوم چند گروه از متخصصان نظامی را به ترکیه و ایران فرستاد، و هر دو کشور در حال حاضر به ائتلاف نظامی، بشدت تحت سلطه آمریکا (ناتو، سنتو)، گره خورده اند و به آمریکا اجازه تاسیس پایگاه میدهند.

در خلال دوران پایانی دهه ۴۰ پایگاه هوایی بزرگ طهران در خلیج فارس، در عربستان سعودی، ساخته شد. پایگاه ویلاس در لیبی، یکی از بزرگترین پایگاهها هوایی خارج از آمریکا، که رژیم جدید در سپتامبر ۶۹، پس از مورد سوال قرار دادن آن، کنترلش را بدست گرفت.

پایگاه آمریکایی آسمارا، در اریتره، نیز برای منافع راهبردی آمریکا در آسیای غربی از اهمیت خاصی برخوردار است. انگلیس در قبرس دارای دو پایگاه هوایی، هواپیما و واحدهای کوچک نظامی در لیبی و خلیج فارس و یک پایگاه بزرگ در بحرین، است.

پس از عقب نشینی انگلیس از عدن، ۱۹۶۹، پایگاههای انگلیس در شیخ نشین شارجه، در خلیج فارس و ظفار در کشور پادشاهی عمان و مسقط، تاسیس شده اند (این تاسیسات انگلیسی به خلع سلاح انگلیس در «شرق سوئز» ارتباطی ندارد).

۳. حفاظت از برتری نظامی اسرائیل در مقابل کشورهای اطرافش و بدنبالش توان آن برای دخالت در مواقعی که منافع آمریکا و اسرائیل مورد تهدید قرار میگیرند.

آمریکا، بمنظور عدم ایجاد اخلاص در جلب هر چه بیشتر کشورهای عربی برای عقد پیمان نامه های نظامی تحت کنترلش، تا ۱۹۶۲ تلاش خود را بطور کلی معطوف مخفی نمودن رابطه خود با اسرائیل نمود.

۱۹۴۷-۴۸ نمایندگان اسرائیلی به هر حال از آمریکا تجهیزات نظامی به ارزش «میلیونها دلار» خریداری کردند (ب. لیتوینوف، «بن گوریان اسرائیل»). بر اساس اظهارات Jon Kimche، «هفت ستون در حال سقوط» (نیویورک ۱۹۵۳) «در می ۴۸ کنه های در حال پرواز از آمریکا به اسرائیل [قاچاق] شدند».

در ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ (مصادف با روزی که افسران قدرت را در مصر بدست گرفتند) آمریکا در مورد تحویل تجهیزاتی به اسرائیل تصمیم گرفت که از جای دیگری قادر به تهیه آنها نبود (در آرشیو Keesings Archiv der Gegenwart ۱۹۵۲ ص ۳۶۰۴ آمده است که محمولات از طریق آژانس امنیتی Mutual تحویل میشد) - توجه داشته باشید که ارتش برمه در آنزمان در اسرائیل آموزش داده میشد.

به گفته نیویورک تایمز در ۴ سپتامبر ۱۹۵۸ وزارت امور خارجه یكروز پیش از آن اعلام نموده بود که آمریکا در جریان روزهای اخیر به اسرائیل تجهیزات نظامی فروخته بود، امری که میتوان در رابطه با کودتای نظامی در عراق، ژوئیه همان سال، و حمله متعاقب آمریکایی-انگلیسی به لبنان و اردون قرار داد.

جان مارلو در کتاب «ناسیونالیسم عرب و امپریالیسم انگلیس» مینویسد که «وجود ارتش اسرائیل در سال ۱۹۵۸ اقامت طولانی تر آمریکاییها و انگلیسیها را در لبنان و اردون غیرضروری ساخت».

اما دولت آمریکا تا سال ۱۹۶۲ از طرفند حمایت از تحویل سلاح به اسرائیل از طریق متحدان خود اساسا حمایت نمود. در آوریل ۱۹۵۶ جان فوستر دالاس اعلام کرد که آمریکا در آنزمان قصد فروش سلاح به اسرائیل را نداشت، اما با تحویل سلاح از جانب کشورهای دیگر به آنجا نیز مخالفتی نمیکرد. امری که بطور کلی بعنوان دعوت انگلیس و فرانسه که دست بکار شوند تفسیر شد. (نیویورک تایمز ۳ آوریل ۱۹۵۶).

در آنزمان نیویورک تایمز سه روز پیش از آن (۳۱ مارس) افشاء کرده بود که «فرانسه با رضایت ضمنی آمریکا تحویل ۱۲ جت Mystère را به اسرائیل آغاز نموده بود». تحویل این محموله که در اساس به فرمان ناتو انجام شده بود آغاز عرضه گسترده سلاح فرانسه به اسرائیل را، قطع شده برای مدتی پس از جنگ ۱۹۶۷ بعنوان بخشی از سیاستهای ضد آمریکایی دوگل (به دلایل خاص اقتصادی)، مشخص مینماید.

۱۹۶۰ آلمان غربی به فرمان آمریکا تحویل تجهیزات نظامی آمریکایی را به اسرائیل آغاز نمود، و در ۲۰ فوریه ۱۹۶۵ نیویورک تایمز گزارش داد که «یک کارمند بلند پایه آمریکایی در تابستان گذشته درخواست مستقیمی را به صدر اعظم لودویگ جهت تحویل سلاح به اسرائیل ابلاغ نموده بود».

آمریکا در اوایل دهه ۶۰ از طرحهای مربوط به توافقتنامه های نظامی با دولتهای عربی دست کشید و به دنبال آن این تصور بوجود آمد که بکارگیری تزویر دیگر ضرورتی نداشت. در ۲۶ سپتامبر ۱۹۶۲ دولت کندی اعلام نمود که در مورد فروش موشک های ضد هوایی در حال تصمیم گیری است و در ۲۸ ژوئیه ۱۹۶۳ قرار دادی برای فروش موشکهای مافوق صوت به ارزش ۲۵ میلیون دلار امضاء شد. (نیویورک تایمز ۲۹ ژوئن ۱۹۶۳).

نیویورک تایمز در ۶ فوریه ۱۹۶۶ افشاء کرد که آمریکا نوزده تانک م-۴۸ پاتون به اسرائیل فروخته است. ۱۹ می خبری منتشر شد که بر اساس آن آمریکا در مورد فروش «هوایمای تاکتیکی» (از جمله به *Neue Zürcher Zeitung* ۲۸ می ۱۹۶۶ نگاه کنید) تصمیم گرفته است - نیویورک تایمز در ۲۰ می اعلام کرد که این برای اولین بار است که آمریکا «سلاحی بشدت تهاجمی» (*strictly offensive weapon*) به اسرائیل تحویل داده است، و در ۲۱ می آغاز فروش گسترده هوایمیا آ-۴ اسکای هاوک را، «نوع کوچکی از جتهای بمب افکن»، در درجه اول بعنوان بمب افکنهای طراحی شده برای ناوهای هوایمابر» منتشر نمود. به گفته ماکسیم رودینسون قیمت هوایمیاها اسکای هاوک بسیار «مطلوب» بود. («اسرائیل و اعراب» ص ۱۸۰).

پس از جنگ ژوئیه ۱۹۶۷ آمریکا فروش سلاح به خاورمیانه را متوقف نمود، اما در اکتبر ۶۷ اعلام شد که چهل و هشت اسکای هاوک آ-۴ اف به همراه تجهیزات دیگر نظامی به اسرائیل تحویل خواهد شد. (نیویورک تایمز ۲۵ اکتبر ۶۷) - آمریکا پس از ۱۹۶۷، بر خلاف ۱۹۶۵-۵۷ برای اتخاذ موضعی بیطرفانه حتی تظاهر هم نکرده است. در جریان

جنگ کانال سوئز در ژوئیه ۶۹ هواپیماهای جدید اسکای هاوک برای اولین بار مورد بهره برداری قرار گرفتند.

روزنامه گاردین در ۲۷ دسامبر ۱۹۶۸ گزارش کرد که آمریکا و اسرائیل در مورد فروش ۵۰ فانتوم اف ۴ به ارزش بیش از ۲۰۰ میلیون دلار به توافق رسیده اند. در ۹ اوت ۶۹ اعلام شد که اسرائیل تقاضای ۱۰۰ فروند هواپیمای جدید دیگر را ارائه داده است.

هفته نامه جروزالم پست در ۴ اوت ۱۹۶۹ خبر فارغ التحصیل شدن اولین گروه از خلبانان اسرائیلی هواپیماهای فانتوم از پایگاه هوایی جرج در کالیفرنیا را منتشر و در ۶ سپتامبر ۶۹ خبر ورود تعدادی از هواپیماهای فانتوم به اسرائیل اعلام شد. (۷ سپتامبر روزنامه اخبار روز - یک روزنامه سوئدی - مترجم).

در این رابطه باید متذکر شد که آمریکا از ۱۹۵۵ بمنظور توسعه راکتورهای آبی برای نمک زدایی آب از نمک به اسرائیل کمک کرد - یکی از این کارخانه ها در ۱۹۷۲ آماده بهره برداری خواهد شد. در می ۱۹۶۹ اسپینگل اعلام کرد که اسرائیل اولین بمب اتمی خود را تولید نموده است.

دولت آمریکا در تمام دوران موجودیت اسرائیل مدعی شده است که خواهان ایجاد توازن میان کشورهای عربی است. آمریکا و متحدانش در خلال نیمه اول دهه ۵۰ به استناد توافقنامه های بسته شده در سالهای قبل انحصار تحویل سلاح به آسیای غربی را بدست گرفته بودند.

این مسئله از جمله به این امر منجر شد که مصر در آغاز ۱۹۵۵ دارای ۶ هواپیمای قابل استفاده و «تانکهای کافی برای جنگی یکساعته» بود. (ماکسیم رودینسون، «اسرائیل و اعراب»). آمریکا در فوریه ۱۹۵۵ بمنظور همراه نمودن مصر با پیمان نامه بغداد، که در ازای آن سلاح دریافت مینمود، از یک حمله گسترده اسرائیلی به غزه بهره برداری نمود. اما در آنزمان پرزیدنت ناصر دریافت کمک از روسها را که بدون قید و شرط پذیرفته شد ترجیح داد.

توازن ایجاد شده، که آمریکا مدعی انجام آنست، از کمکهای نظامی به ملک حسین اردونی، که آمریکا و انگلیس از او حمایت مینمایند، قابل استنباط است: در بهار ۱۹۶۹

نیروهای هوایی اردون ۲۰ هواپیمای جنگی در اختیار داشت، کمتر از یک پانزدهم نیروی هوایی اسرائیل (مقایسه کنید. نیوزویک ۱۷ فوریه ۱۹۶۹). لبنان و عربستان سعودی، دو کشور دیگر تحت کنترل آمریکا، در بهار ۱۹۶۹ به ترتیب دارای ۳۰ و ۴۰ هواپیمای جنگی بودند.

۴. تحویل تسلیحات به رژیمهای مرتجع عربی بمنظور دفاع از خود در مقابل مردم خودشان.

کشورهایی مانند عربستان سعودی، کویت، بحرین، اردون، لبنان و ایران با تسلیحات زمینی اما شمار اندکی از هواپیماهای جنگی مسلح میشوند. هم در عربستان سعودی و هم اردون برای حفاظت از پادشاهان و خویشاوندانشان واحدهای نظامی ایجاد شده اند، و مشترک در هر دو مورد اینستکه واحدها از آموزش، تجهیزات بهتری برخوردارند و دستمزد بالاتری دریافت مینمایند.

۵. پیمان ناهه های نظامی.

آمریکا در دهه ۵۰ با فرض بر اینکه اسلام یک مذهب است و چنین پدیده ای در مقایسه با دیگر موارد باید به کمونیسم نگرشی خصمانه تر داشته باشد تمام تلاش خود را برای جلب «حمایت بسیاری از کشورهای عربی برای مقابله کمونیسم بین المللی» بکار گرفت.

اولین گام ایجاد یک «فرماندهی متحد خاورمیانه ای» در ۱۳ اکتبر ۱۹۵۱ بود، تشکیلاتی تاسیس شده برای «دفاع» در مقابل دو تهدید خطرناک که امپریالیسم آمریکا مدعی آن بود: اولی اینکه دولت مصر مذاکرات با انگلیس را در مورد تجدید احتمالی قراردادی دفاعی متعلق به ۱۹۳۶ بحالت تعلیق درآورده بود، و دومی ایران که نفت خود را ملی اعلام نموده بود (آمریکا دومی را بعنوان تهدیدی کمونیستی قلمداد مینمود اگر چه آمریکاییها از «نیروهایی در ایران حمایت کرده بودند که با نفوذ انگلیس در ایران به دلیل ناخشنودی با پیمان نامه نفت مخالفت مینمودند» - بهمن نیرومند، «شاه ایران»).

«فرماندهی» خود را بر روی همراه نمودن مصر و مبدل نمودن پایگاه انگلیس در کنار کانال سوئز به یک سنگر «متحد» متمرکز نموده بود. مصر مایل نبود، آمریکا ناگزیر دست بکار و ترکیه در سال ۱۹۵۲ به عنوان ۲۳- مین کشور به عضویت ناتو درآمد.

آمریکا پس از سرنگون نمودن مصدق در اوت ۵۳ مقدار بسیار متنابهی سلاح به شاه تحویل داد. در آوریل ۵۴ آمریکاییها توافقنامه ای دفاعی را میان ترکیه و پاکستان تنظیم نمودند و به پاکستانیها ارسال سلاح را وعده دادند. آنها همزمان کار ارسال تسلیحات به پادشاهی عراق را آغاز نمودند، در آنجا حاکمان و شاه برای دفاع از خود در مقابل مردم خودشان به سلاح نیاز داشتند.

در بهار ۱۹۵۵ به اصطلاح پیمان نامه بغداد میان عراق، ترکیه، پاکستان، ایران و انگلیس منعقد شد. (توجه داشته باشید که حمله ذکر شده اسرائیل به غزه در صفحات بعد، چهار روز، ۲۴ فوریه ۱۹۵۵، پس از اینکه عراق و ترکیه بعنوان اولین کشورها از پنج کشور، پیمان نامه امضاء کرده بودند رخ داد).

مصر علیرغم فشارها سرباز زد، اما اردون در ۱۴ فوریه ۱۹۵۸ از طریق تاسیس «اتحادیه عرب» میان اردون و عراق بصورتی غیرمستقیم به پیمان نامه پیوست. آمریکاییها در سالهای اول در کار پیمان نامه دخالتی ننمودند اما افسران آنها در ۲۳ مارس از مخفیگاه خود خارج و بعنوان مشاور نظامی به عضویت پیمان نامه درآمدند.

کشورهای بیطرف، مصر و سوریه، در سال ۱۹۵۵ و پس از تاسیس پیمان نامه بغداد از شوروی تقاضای خرید اسلحه نمودند و تقاضای آنان مورد اجابت قرار گرفت. در اوت ۱۹۵۷ سه دیپلمات آمریکایی از دمشق به اتهام تلاش برای برپایی یک کودتای دولتی از سوریه اخراج و در فوریه ۱۹۵۸ سوریه و مصر در جمهوری متحد عربی ادغام شدند.

- اسرائیل در ظاهر به ایجاد اتحادیه ای میان اردون و عراق تظاهر نمود. اما خود را از طریق دادن اجازه به هواپیماهای انگلیسی و هواپیماهای حمل و نقل نظامی آمریکایی برای عبور از اسرائیل به اردون، هنگامیکه اتحادیه توسط کودتایی دولتی در عراق در جولای ۱۹۵۸ متلاشی شد، افشاء کرد. از سال ۱۹۵۹ ترکیه، ایران و پاکستان عضو سازمان پیمان مرکزی، سنتو هستند.

به اصطلاح دکترین آیزنهاور، ۵ ژانویه ۱۹۵۷، تلاش دیگری بود از جانب آمریکا برای وابسته نمودن کشورهای آسیای غربی به آنجا. بر اساس آن پرزیدنت اجازه یافت که از نیروهای نظامی آمریکا برای «تضمین و حفاظت از تمامیت عرضی و استقلال سیاسی ملی

استفاده کند که در برابر تجاوز مسلحانه آشکار از جانب کشوری که توسط کمونیسم جهانی حمایت میشود تقاضای چنین کمکی را بنماید».

آیزنهاور بمنظور متقاعد نمودن بیشتر کشورها برای امضای این دکترین نماینده شخصی خود را به آسیای غربی فرستاد، و او از عراق، لبنان، لیبی، عربستان سعودی، یمن و اسرائیل با پاسخی مثبت بازگشت.

- ملک حسین اردونی این دکترین را نپذیرفت زیرا انتخابات سال گذشته دولتی را به او داده بود که بدنبال سیاست بیطرفانه و ضد امپریالیستی سوریه و مصر تلاش مینمود، او در عوض پس از تظاهرات ساکنان فلسطینی بر اخراج دولت تصمیم گرفت، پس از آن بمنظور ممانعت از سرنگون نمودن حسین توسط فلسطینیها ناوگان ششم به نزدیکی سواحل فلسطین آورده شد - در آنجا دولت آمریکا نشان داد که میتواند دکترین آیزنهاور را در مورد کشورهای هم که آنرا امضاء نمیکند اعمال نماید.

آن دکترین این کار را در اوت ۱۹۵۷ نیز، پس از یک تلاش ناموفق آمریکایی که رژیم سوریه را سرنگون سازد، انجام داد. آیزنهاور با اخراج سفیر سوریه از آمریکا پاسخ داد و نماینده ای را به لبنان، اردون و عراق فرستاد که همگی نگرانی شدید خود را از «تهدید کمونیستی» در سوریه نشان دادند.

ناوگان ششم بمنظور انجام مانور در بیرون از سواحل سوریه فرستاده شد، آیزنهاور مردم سوریه را به انجام انقلاب ترغیب نمود - و نیروهای نظامی ترکیه به مرزهای سوریه اعزام شدند. اما مردم سوریه انقلاب نکردند.

از دکترین بعنوان بهانه ای برای تجاوز در گذشته ذکر شده در لبنان و اردون در سال ۱۹۵۸ بهره برداری و پس از آن به فراموشی سپرده شد - نشان داده شد که ارزش آن بعنوان بهانه چندان اهمیتی نداشته باشد. امام بدر- ه یمنی، که پدرش به امضاء کننده گان تعلق داشت، از سال ۱۹۶۲ از حمایت آمریکا برخوردار بوده است، اما نه بخاطر دکترین آیزنهاور. و برای حفاظت از رژیمهای لبنان، عربستان سعودی و اسرائیل به دکترین نیازی نیست.

گونه ای از توافقنامه که آمریکا تمایلی به داشتن آن نداشته است توافقنامه ایست میان آمریکا و اسرائیل بدون اینکه کشوری عربی در آن شرکت داشته باشد. این امر در بقیه مناطق قادر به وارد آوردن ضربات سنگین به موقعیت آمریکاست.

۱۹۵۱ اسرائیل در جهت امضای پیمان نامه ای دفاعی با آمریکا تلاش نمود، اما پاسخی منفی دریافت کرد (م. رودینسون «اسرائیل و اعراب» و لیلان. کادی «بررسی روابط آمریکا و اسرائیل»، در سال ۱۹۵۵ اسرائیل پیشنهاد تاسیس پایگاههایی را در اسرائیل به آمریکا ارائه داد و ۱۹۵۷ گلدامیر بمنظور تلاش برای ایجاد همکاری با ناتو در واشنگتن بود (رودینسون).

آمریکا کمک تسلیحاتی غیر مستقیم خود را ترجیح میداد، مشارکتی بی سر و صدا، و تنها موردی که با صدای بلند درباره آن صحبت شد ضمانتهای امنیتی بود «سیاست خارجی آمریکا که حفاظت از دولت اسرائیل شامل آن میشود» (دالس ۶ فوریه ۱۹۵۶).

۰۶ اعمال نفوذ سیاسی توسط بهره برداری از گروههای حامی آمریکا در کشورهای مربوطه.

اقداماتی که به این نکته تعلق دارد تذکر داده شده اند، هدف با طرح آنها در اینجا فقط تاکید بر روی روشهاست - یک عنصر اساسی در استراتژی سیاسی امپریالیسم آمریکا: کودتای سیا در ایران، ۱۹۵۳، تلاش برای انجام کودتای نظامی در سوریه ۱۹۵۷ و کودتای سیا در عراق ۱۹۶۳.

۰۷ فریب متحدان قدرتهای امپریالیستی.

امپریالیسم آمریکا بدنبال کسب انحصار تلاش مینماید از اینرو دولت آمریکا پس از جنگ جهانی دوم اقدامات قابل توجهی را مبذول ناپود نمودن نفوذ انگلیسیها در آسیای غربی نمود. انگلیس در جریان جنگ نیز نیروی مسط در منطقه بود.

۱۹۵۷ بخش بزرگی از نفوذ انگلیس از میان برداشته شده بود. روزولت اقدامات تعیین کننده برای این هدف را در سال ۱۹۴۵، پس از تلاشهایش بمنظور مهار عربستان سعودی توسط آمریکا، اتخاذ نموده بود: ۱۹۴۷، ترومن توسط حمایت خود از صهیونیسم انگلیسیها را از فلسطین بیرون راند. یکسال پیش از آن نفت ایران ملی شده بود. ۱۹۵۱، در آنزمان آمریکا از ملی گرایان ضد انگلیسی ایرانی حمایت نمود.

یکسال پیش و یکسال پس از کودتای دولتی در مصر، ۱۹۵۲، به همان روش از ملی گرایان مصری ضد انگلیسی حمایت شده بود. و ۱۹۵۶، آمریکاییها حمله اسرائیلی، فرانسوی و انگلیسی را به مصر، بعنوان بخشی هدایت شده از سیاست آمریکا، محکوم نمودند.

پس از این اقدامات انگلیسیها در جهان عرب بی اعتبار بودند، و از طریق کودتای عبدال کریم کاظم در عراق، ۱۹۵۸ سرانجام در مواردی خاص طرد شدند (عدن، تا ۱۹۶۷، و بحرین، شارجه، ظفار در آنجا اجازه داده شد که نقش یک پایگاه نظامی تابع را ایفا نماید).

آمریکا در مورد فرانسه نگرانی نداشت - فرانسویها در جریان جنگ جهانی دوم توسط انگلیسیها از سوریه و لبنان از میدان بدر شده بودند. انگلیسیها در آنزمان از ملی گرایان ضد فرانسوی حمایت نمودند.

۰۸. تلاش ناموفق برای کسب کنترل بر روی مصر.

مصر به دلیل موقعیت جغرافیایی- سیاسی، وسعت و جمعیت خود، در آسیای غربی و جهان عرب، جدا از ماهیت رژیم حاکم، میتواند نقش اصلی را ایفا نماید، و به همین دلیل برای قدرتی، خواهان کنترل منطقه، از ارزش استراتژیکی بسیار زیادی برخوردار است. آمریکا مدت کوتاهی پس از تاسیس اسرائیل کار سرمایه گذاری بر روی ملی گرایان مصری را، که خواهان ترک پایگاه سونز توسط انگلیسیها و ارائه استقلال کامل به مصریها بودند، آغاز نمود.

۱۹۵۱، هنگامیکه مصر هنوز پادشاهی، با یک سیستم فاسد پارلمانی بود، آمریکا از این طریق که «پایگاه انگلیسی سونز بصورت رسمی به مصریها بازگردانده میشد» برای جلب این ملی گرایان تلاش نمود، همزمان فهمیده بود که پایگاه میتواند با مشارکت مصر در نگهداری آن، در جنگ و صلح، به پایگاه متحدی در میان فرماندهی خاورمیانه مبدل شود» (کادی، «بررسی و غیره»، برخی از نقل قولها از بولتن وزارت امور خارجه، ۲۵، ۷، ۲۲ اکتبر ۱۹۵۱ ص ۶۴۷-۶۴۸).

آنزمان مانند فرصتهای بعدی تصور شد که پاسخ مثبت مصر میتواندست برای دیدگاه سایر کشورهای عربی تعیین کننده باشد. پس از گذشت دو روز دولت مصر پیشنهاد را مردود اعلام کرد و بر روی نقطه نظر خود مبنی خاتمه قرارداد با انگلیس تاکید نمود.

آمریکا در آنزمان نمیدید که نفوذ دراز مدت بیگانگان در مصر، کلیه ملی گرایان مصر را، بدون در نظر گرفتن دیگر نظراتشان، مظنون و یا دارای موضعی منفی نسبت به هر گونه همکاری نظامی با قدرتهای بزرگ نموده بود. آمریکا در ضمن در مورد نقش اسرائیل در جهان عرب قضاوت نادرستی داشت. عداوت دیده میشد اما از درک نوع آن عاجز بود.

آمریکا پس از کودتای دولتی ۲۳ ژوئیه ۱۹۵۲ در مورد ماهیت روابط تقریباً خوبی که موفق به ایجاد آن با «افسران آزاد» شده بود اشتباه کرد، و به منظور کشیدن مصر به آنچه که بعدها پیمان نامه بغداد شد تلاش نمود.

آمریکا پس از ناکامی به تهدید و خشونت روی آورد. اسرائیل به کنترل غرب بر روی مصر علاقه داشت و سازمان جاسوسی اسرائیل بمنظور ناگزیر نمودن انگلیس برای حفظ نیروهای نظامی در سوئز در پاییز ۱۹۵۴ حمله به تاسیسات انگلیسی را در قاهره سازماندهی نمود.

حملات اسرائیلی به غزه، ۲۸ فوریه ۱۹۵۵، تاثیر در نظر گرفته شده ای را که بر اساس آن مصر بمنظور دریافت سلاح به انگلیس و آمریکا پناه ببرد از خود بر جای گذاشت. شرطی که تحمیل شد عبارت بود از پیوستن مصر به پیمان نامه بغداد - و این امر به این منجر شد که مصر به سراغ شوروی برود و سلاح چکی دریافت کند، امری که توسط ناصر در ۲۷ سپتامبر ۱۹۵۵ اعلام شد.

در خلال سال ۱۹۵۵ دولت مصر بمنظور تامین مالی سد اسوان تقاضای دریافت وام نمود. دولت در واشنگتن طرح را «سالم» ارزیابی نموده و پاسخ داده بود که پولها از طریق بانک جهانی قابل دسترسی بودند.

در ژوئیه ۱۹۵۶ دالس اعلام نمود که وامی به مصر پرداخت نمیشد، چرا که «توان مصر برای بکار گرفتن امکانات مناسب جهت به پایان رساندن طرح بسیار نامطمئنتر از دورانی شده است که پیشنهاد ارائه شد» مصر از قبول شرط ارائه شده: هماهنگی با سیاست

آمریکا، سرباز زده بود. یک هفته بعد، ۲۶ ژوئیه، ناصر شرکت کانال سوئز را ملی اعلام نمود - امری که اسرائیل توسعه طلب و قدرتهای استعماری رو به افول، انگلیس و فرانسه، به آن بعنوان بهانه ای برای حمله نگاه کردند.

آمریکا (که در شرکت کانال سوئز سهامی نداشت و از کانال به اندازه یک دهم انگلیس هم استفاده نمیکرد) بمنظور ممانعت از حمله متحدان تلاش نمود. چرا که آمریکاییها هنوز امید خود را در مورد داشتن نفوذ در مصر از دست نداده بودند و تصور میکردند که اتحاد جماهیر شوروی بخاطر منافع خود از این حمله بهره برداری مینمود.

توجه داشته باشید، در مطالب نوشته شده از جانب من در مورد استراتژی آمریکا، در موارد مختلف گاهی تناقضاتی وجود دارد - امپریالیسم انگشتان خود را همواره لگد میکند.

مشاهده اینکه آمریکا چگونه بسرعت انگلیس و فرانسه را به اعلام اشغال سوئز ناگزیر نمود (از جمله با کمک تحریم نفتی) و چگونگی دور نمودن آهسته اسرائیل، علیرغم اقتصاد وابسته اش به آمریکا، جالب است. حمایت آمریکاییها تا پشتیبانی از درخواست اسرائیل مبنی بر دریافت سود از تجاوز پیش رفت: عبور آزاد از خلیج عقبه، و آنها عبور اسرائیلیان را توسط دادن اجازه عبور به تانکر کرن هیلز از میان تنگه تیران آزمایش کردند.

در استراتژی آمریکا، به اسرائیل پس از حمله سوئز نقش بسیار بزرگتری داده شد و نیاز آمریکا به متحدان مانند نیاز به کنترل مستقیم مصر کاهش یافت. از جابنی دیگر به عدم عرضه سلاح بدون شرایط سیاسی ادامه داده شد و بهمین دلیل مصر از این نظر به محموله های شوروی، لهستانی، چکی و بلغاری ارجاع داده شد.

اما چرخش رژیم مصر میان سیاست پان عربیسم ملی گرایی و ضد امپریالیستی - ضد ارتجاعی، و تلاشش برای پرهیز از وابستگی بیش از حد به اتحاد جماهیر شوروی امکاناتی را برای اعمال نفوذ آمریکا فراهم آورد.

آمریکا در خلال نیمه اول دهه ۶۰ بصورتی مداوم از عرضه بیش از حد گندم برای باج گیری مستقیم بهره برداری نمود - حمایت مصر از دولت Stanleyville در کنگو و حمایت

آمریکا (و اسرائیل) از موسا چمبه به سوزاندن کتابخانه آمریکا در قاهره منجر شد، پس از آن حمل و نقل گندم بمدت شش ماه متوقف شد.

آمریکا در ژانویه ۱۹۶۷ بمنظور گذاردن شروط برای تحویل گندم تلاش نمود، و این اقدام بحرانی را ایجاد نمود که بخشی از پیش درآمد جنگ ژوئیه بود. یکی از مقاصد روشن با جنگ ۶۷ کوشش برای سرنگونی پرزیدنت ناصر بود، که به دلیل اعتماد کاملی که مردم مصر پس از شکست به او نشان دادند ناکام ماند.

۰۹. عنصر سیاسی- ایدئولوژیکی در استراتژی.

سرمایه آمریکایی و رهبری سیاسی آن برای ایجاد انگیزه و تقویت فعالیتهای امپریالیستی خود از یک ایدئولوژی فراساختار نظری، مبتنی بر منافع اقتصادی و راهبردی، که در اساس از ماهیتی ارتجاعی برخوردار است بهره برداری مینماید.

جهان تحت کنترل خود و ساکنان آن آزاد توصیف میشوند. بر اساس این ادعا توضیح داده شد که آزاد نگاه داشتن کشورهای در نظر گرفته شده و مردمانش از وظائف آمریکاست - و هدف آزاد نمودن مناطقیست که تحت کنترل نیستند و برای دسترسی به آنان تلاش میشود.

- به دلیل اینکه اغلب ساکنان مناطق تحت کنترل آمریکا (در نظر گرفته شده) از ظلم و ستم، استثمار، قحطی جسمی و ذهنی در عذابند، تاثیر ایدئولوژی آمریکا اینستکه این وظیفه آمریکاست که با کمک رژیمها و طبقات متحد با امپریالیسم به استثمار و اعمال دیکتاتوری ادامه بدهد.

از اینرو «ضد کمونیسم» به هسته اصلی ایدئولوژی آمریکا مبدل میگردد. «کمونیسم» هر چیزیست که میخواهد رژیمهای متحد با آمریکا را سرنگون سازد. وجود دو کشور بزرگ کمونیستی که هر دو رقیب استراتژیک اقتصادی- سیاسی آمریکا محسوب میشوند، عنصر منفی، ارتجاعی در ایدئولوژی امپریالیستی را تا حد زیادی تقویت مینمایند.

استراتژی ایدئولوژی آمریکا به همین دلیل شامل دو هدف مجزا میشود (اگرچه اغلب با هم همزمان شده): اول، بر علیه هر دو دولتهای رقیب، و دوم، بر علیه «جنبشهای کمونیستی» در بخشهای تحت کنترل آمریکا یا نقاط مورد نظر در جهان.

ائتلاف آمریکا با رژیمهای ترکیه و ایران، از نظر ایدئولوژیکی در درجه اول با مبارزه با اتحاد جماهیر شوروی توجیه میشود. برای ائتلاف با اسرائیل، مبارزه با جنبشهای «کمونیستی» داخلی در جهان عرب بعنوان مهمترین انگیزه ایدئولوژیکی ارائه شده است. - در فصل بعد ارتباط ایدئولوژیکی - سیاسی و همکاری امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم را مورد بحث قرار خواهیم داد.

یک نسخه از «ضد کمونیسم» امپریالیسم آمریکا، بر موضع خصمانه کمونیسم به مذهب تاکید دارد. آمریکاییها بعنوان مدافع مذهب ظاهر شده اند و همکاری میان رژیمهای مرتجع آسیای غربی بر پایه اسلام بنیان نهاده شده است. پس از ابتکار عمل آمریکا همکاری مذهبی - سیاسی میان از جمله عربستان سعودی، اردون، تونس، ترکیه، ایران، و دیگران مطرح شده است.

فصل دوم: آمریکا و اسرائیل

آغاز همکاری میان امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم

آمریکا جامعه سرمایه داری و امپریالیستی غالب در جهان است. در آنجا انحصارات نفتی، انحصارات فولاد، صنایع عظیم اتوموبیل سازی و بانکها حکومت میکنند. در آنجا آمریکاییهای آفریقایی تبار، سرخ پوستان، پورتوریکویها و مکزیکیها مورد تبعیض قرار میگیرند و در آنجا شرایط برای کسب موفقیتهای اقتصادی زمانی مهیا میگردد که فرد بعنوان «wasp»، به عبارت دیگر، بعنوان «پروتستان سفید» متولد شود. در آنجا میلیونها نفر بیکارند (۲، ۳ میلیون ثبت شده در ژوئیه ۱۹۶۹).

صهیونیسم جنبشی است سیاسی که یهودیان را بعنوان یک ملیت واحد تشریح مینماید، که اسرائیل میهن این قوم است (بر خلاف «کشوری که در آن یهودیان وجود دارند» «باید کشوری یهودی») وجود داشته باشد، که اسرائیل همواره باید پذیرای مهاجران یهودی باشد که به مهاجرت به آنجا تمایل دارند، که هموار سازی شرایط وظیفه صهیونیسم است، که اسرائیل معضل یهودیان را حل خواهد کرد.

این امریست اساسی - بنیانی برای همه صهیونیستها. سپس در میان صهیونیسم گروههای مختلفی وجود دارند که در مورد نظام اجتماعی کشور ایجاد شده و میزان محدودیتهای در نظر گرفته شده برای آن و غیره برداشتهای مختلفی دارند.

با اندکی تامل در مورد تزه‌های یاد شده صهیونیستی بسرعت میتوان دریافت که برای «این کشور جدید نوع خاصی از نظم اجتماعی در نظر گرفته شده است، نظمی اجتماعی که در آن در اقلیت بودن نمیتواند خوشایند باشد. در غیر اینصورت تفاوتی نمیکرد اگر آن «کشوری یهودی» بود یا «کشوری که یهودیان در آنجا وجود دارند».

تنها نتیجه ای که صهیونیسم از تعقیب و آزار یهودیان در اروپا بدست آورد: تمایل به ایجاد کشوری که در آن یهودیان در اکثریت باشند. اگر قرار بر این باشد که اقلیت یا اقلیتهایی وجود داشته باشند، باید بپذیرند که در کشوری «یهودی» زندگی میکنند و اینکه مهاجرت یهودی یکی از اصول اساسی آنست.

نژادپرستی در نتیجه در این سیستم ساخته شده است، و تنها از طریق تاسیس دولتی یهودی در منطقه ای خالی از سکنه قابل پرهیز میشود.

آلبرت لئون در «*La Conception Matérialiste de la Question Juive*» «مفهوم ماتریالیستی مسئه یهود» مینویسد: «ایدئولوژی صهیونیسم مانند هر ایدئولوژی دیگری در واقع تنها بازتاب تصویر تغییر شکل داده شده از منافع در نزد یک طبقه خاص است. آن ایدئولوژی خرده بورژوازی یهودی است، آنهایی که میان فنودالیسم در هم شکسته شده پوسیده و سرمایه داری منحن خفه شدند» (لئون لهستانی بود، در اواسط دهه بیست مدتی در فلسطین زندگی کرد، پس از آن در آشویتس به قتل رسید).

«یهودیت بین المللی در اسرائیل خود را در دفاع از جامعه ای درگیر میبیند که در آن ازدواج مختلط نمیتواند قانونی شود، در آنجا مقام غیریهودیان پاینتر از یهودیان و ایده آل، نژادپرستی و بیگانه ستیزی است. و یهودیان باید در هر جایی برای امنیت و موجودیت خود مبارزه نمایند. در برابر اصول و سنی که در اسرائیل خود را ملزم به دفاع از آنها میبینند» (ای. اف. استون، نقل از کلام و تصویر شماره ۷، ۱۹۶۷).

«قدرت واقعی در اسرائیل در واقع امتیاز خاصی است برای گروههایی بسیار محدود، گروههایی که ترکیب [قومی] آنها بصورتی کاملا روشن قابل شناسایی هستند. نخبگان سیاسی و اقتصادی هنوز مجموعه ای هستند از یهودیان روس یا لهستانی، نخبگان نظامی بنوبه خود از صبراها (=اسرایلیان متولد در اسرائیل یا فلسطین) تشکیل میشوند.

تنها نخبگان علمی مجموعه ای هستند از، صبراها و یهودیان از تمام کشورهای اروپایی و آمریکایی. آنچه که در مورد یهودیان آفریقایی یا آسیایی میتوان گفت اینست که آنها عملاً در جایی نماینده ای ندارند.» (سائول فریدلندر، *Réflexions sur l'avenir d'Israël*، پاریس ۱۹۶۹).

(اینجا جایست که مسئله یهودی باز کردن پرانتزی را ضروری میسازد: صهیونیسم و یهودی یکی نیستند. بخش بزرگی از ۱۲-۱۳ میلیون نفری که صهیونیستها یهودی مینامند صهیونیسم را نمیپذیرد - صهیونیستها فرد زاده شده از یک مادری یهودی را بدون در نظر گرفتن اینکه او مذهبی است یهودی محسوب مینمایند. بسیاری از اینها خود را یهودی نمیدانند و نه تنها ارتباطی با یهودیان احساس نمیکند بلکه در تطابق با ایدئولوژی عمومی خود به حوادث آسیای غربی نگاه میکنند. در میان آنهایی که خود را یهودی قلمداد مینمایند گونه های مختلفی وجود دارند:

آنهایی که با اسرائیل رابطه ای احساس نمیکند، بلکه در تطابق با ایدئولوژی عمومی خود به حوادث آسیای غربی نگاه میکنند، آنهایی که کشور اسرائیل را میپذیرند و با اسرائیل رابطه ای عاطفی دارند، اما ایدئولوژی آنها، تابعیت یهودی و مهاجرت را نمیپذیرند، آنهایی که بدون پذیرش دولت و یا ایدئولوژی با کشور رابطه مذهبی دارند، آنهایی که صهیونیسم را کاملاً میپذیرند - و آنهایی که اسرائیل را بعنوان یک کشور استعمارگر قلمداد نموده و با صهیونیسم مبارزه مینمایند. - البته اشکال دیگری نیز وجود دارند، اما هدف من در اینجا تاکید بر این امر است که صهیونیسم و یهودی یکی نیستند.)

اما در اسرائیل طبقاتی مشابه با طبقات حاکم در آمریکا بر جامعه حکم میرانند. در ۸ نوامبر ۱۹۶۸ نشریه بزرگ اسرائیلی، هآرتز، گزارشی را درج نموده بود که در آن نماینده گان دولت در جلسه ای به اقتصاددانان برجسته کشور در مورد کمکهای دولتی برای سرمایه گذاریها در مناطق اشغال شده پس از ۱۹۶۷ اطلاعاتی ارائه میدادند: من نقل قول میکنم:

"مدیر تجارت - و وزارت صنعت آقای گولان گفت، آنهایی که سرمایه گذاری نمیکند نه تنها از بهره پایین وام (۵٪ به نیمه اول وام) و ضمانتهای دولتی، بلکه از معافیتهای مالی نیز، قانونی که حمایت از سرمایه گذاریها را تعیین میکند، سهمی نمیبرند. حمایت تنها به سرمایه گذارانی تعلق میگیرد که ساکن مناطق اشغالی نیستند، در صورت وقوع همکاری میان کسانی که در آنجا زندگی میکنند کمک تنها به طرف اسرائیلی یا خارجی داده خواهد شد و نه به ساکن دائمی.»

صهیونیستها توسط اشغال ساحل غربی اردون، سینا و بلندیهای جولان یک بحران فوری اقتصادی را، با از جمله ۱۲ درصد بیکار که اکثر آنان پاکستانی و عرب بودند و عملاً، تماماً به اصطلاح یهودیان شرقی، حل نمودند. به زیر سلطه کشیدن مناطق جدید تلاشی بود برای نجات یک جامعه سرمایه داری در بحران - روشی که شناخته شده است. لئون مینویسد: «..... موقعیت یهودیان به هیچ وجه به وجود دولتی در فلسطین ارتباطی ندارد بلکه تابعی است از وضعیت عمومی اقتصادی، سیاسی و اجتماعی.» و در ادامه:

«جنگ امپریالیستی و پیروزیهای هیتلریسم در اروپا فاجعه بیسابقه ای را برای یهودیان بوجود آورد. یهودیت در حال انقراض بود. صهیونیسم در مقابل چنین فاجعه ای چه میتواند بکند؟ آیا آشکار نیست که معضل یهودی در گستره ای بسیار اندک به سرنوشت تل آویو گره خورده است، اما در عوض در سطحی گسترده به رژیمی که فردا روزی در اروپا و جهان تاسیس خواهد شد؟»

ابراهیم لئون کتاب خود را در دسامبر ۱۹۴۲ به پایان برد. در آنزمان امپریالیسم آمریکا در حال تحکیم سلطه خود بر جهان بود. پس از جنگ جهانی دوم جایگاه قدرتی آمریکا روشن بود. پرزیدنت ترومن در سال ۱۹۴۷ تقسیم فلسطین را در سازمان ملل، از جمله با کمک اعمال فشارهای اقتصادی - سیاسی به هائیتی، فیلیپین، لیبریا، تایلند و چین، به تصویب رساند. امپریالیسم آمریکا معضل یهودیان را از طریق حمایت از صهیونیسم - جنبشی سیاسی که سیستم و ایده آل آن بطور عمده در تطابق با ایدئولوژی امپریالیستی قرار داشت - حل نمود.

این بخودی خود، همانطور که بسیاری از مورخان میگویند، کاملاً روشن است که جنبش صهیونیستی در خلال جنگ جهانی دوم ستاد فرماندهی خود را از انگلیس به آمریکا منتقل کرد. این روشن است که در سال ۱۹۴۷ پرزیدنت ترومن از جانب لابیهای صهیونیست در کاخ سفید تحت شدیدترین فشارها قرار گرفت.

این نیز روشن است که ماهها پیش از انتشار تصمیم آمریکا، توسط جان فوستر دالس، مبنی بر عدم ارائه وام به مصر برای سد اسوان، بر دولت آمریکا فشارهای صهیونیستی وارد آورده شده بود، و اینکه از جانب صهیونیستها اعمال نفوذیهایی کم و بیش پیوسته به وزارت امور خارجه وجود داشت.

همه اینها بخودی خود واقعی و مهمند، اما تنها بخشی از حقیقتند. آیا این اعمال نفوذهای نتیجه ای میداد اگر در تطابق با سیاستهای آمریکا قرار نداشت؟

آیا پرزیدنت ترومن بخاطر آرمان گرایی بر روی کشور اسرائیل سرمایه گذاری نمود؟ آیا بخاطر این بود که او همانند واعظ بابتیست* سابق با مردم عهد عتیق سابق احساس همدردی مینمود؟

چرا قتل عام نازیها و آن ۲۲۷۰۰۰ بازمانده مهاجر یهودی در اروپا چرچیل و آتلی* را متقاعد به حمایت از طرحهای صهیونیستها ننمود؟ آیا آنها همانند ترومن قلب پاکی نداشتند؟ آنها شاید یهودیان را دوست نداشتند؟ چرچیل؟

<http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%A8%D8%A7%D9%BE%D8%AA%DB%8C%D8%B3%D8%AA> *

<http://fa.wikipedia.org/w/index.php?search=Attlee+&title=%D9%88%DB%8C%DA%98%D9%87%3A%D8%AC%D8%B3%D8%AA%D8%AC%D9%88&go=%D8%A8%D8%B1%D9%88>

در سیاست امپریالیستی اعمال فشارها و قلبهای پاک در واقع اهمیت بسیار ثانویه ای دارند. هنگامیکه از آنها نتیجه ای حاصل میشود، همواره میتوان در پشتشان منافع اقتصادی، استراتژیک و یا سیاسی پیدا کرد، منافعی که اهدافشان در تطابق با اعمال فشارها و احساسات زیبا قرار میگیرند.

بسیاری از کارشناسان «علیرغم اعتراضات شرکتهای نفتی» از اینکه ترومن صهیونیسم را مورد حمایت خود قرار داد شگفت زده شدند. این کارشناسان، گذشته از دست کم گرفتن تناقضات احتمالی میان منافع مستقیم استراتژیک کشور امپریالیستی و برخی از منافع اقتصادی انحصارات، بوضوح نشان میدهند که از وقایع روی داده در سالهای پیش از ۱۹۴۷ بصورتی دقیق خبر ندارند.

شرکتهای نفتی از اقدامات ترومن در سازمان ملل شگفت زده نشدند. ابن سعود - ه عربستان سعودی نیز به همین اگر چه کارزار او بر علیه مهاجرت یهودیان در فلسطین در دهه ۴۰ عداوت جویانه ترین بود.

شرکتهای نفتی در انتخابات ۱۹۴۴ از روزولت حمایت نمودند، علیرغم اینکه در برنامه انتخاباتی او چنین آمده بود «توصیه ما اینست که استعمار و مهاجرت نامحدود یهودیان به

فلسطین گسترش یابد و اینکه چنین سیاستی به تاسیس یک جامعه یهودی آزاد و دمکراتیک منتهی گردد».

ابن سعود در فوریه ۱۹۴۵ در مورد امتیاز نفتی، خط لوله بزرگ به دریای مدیترانه و پایگاه ظهران قراردادی با روزولت امضاء کرد. علیرغم اینکه روزولت تنها چند ماه پیش از آن از تاسیس کشوری یهودی حمایت نموده بود.

شرکتهای نفتی باید به برنامه انتخاباتی روزولت و اعلامیه ترومن در ۱۶ اوت ۱۹۴۵ توجه کرده باشند: «موضع آمریکا اینست، ما خواهان این هستیم که یهودیان تا آنجایی که ممکن است از فلسطین به کشور وارد بشوند». آنها باید درک کرده باشند که ترومن چه در ۳۱ اوت ۱۹۴۵ و چه در ۴ اکتبر ۱۹۴۶ نخست وزیر انگلیس آتلی را به دادن اجازه فوری برای ورود صدها هزار مهاجر به فلسطین ترغیب نموده بود.

با اینحال در مارس ۱۹۴۷ استاندارد اویل نیوجرسی و سکونی موبایل بعنوان شریک در سهام نفت عربستان سعودی وارد شدند و کار بر روی خط دراز لوله به دریای مدیترانه را آغاز نمودند (که شامل ۲۳۰ میلیون دلار میشد)

چه عاملی شرکتهای نفتی را، به نحوی که به کار ساخت و ساز امپراطوری خود در عربستان سعودی ادامه دادند، آرام نمود؟ آیا آغاز کار پایگاه ظهران سبب آنشد؟ آیا دکترین ترومن در مارس ۱۹۴۷ بود که درباره هدف دولت آمریکا در مورد ممانعت از انتشار کمونیسم صحبت کرد و از جمله ترکیه و یونان را بعنوان مناطق مورد علاقه دولت آمریکا تشریح نمود؟

شاید دلیل آن این بود که آنها فهمیده بودند که ابن سعود ترجیحا مادر خود را بعنوان برده میفروشد اما دست رد بر سینه پولهای آمریکایی و شرکتهای نفتی نمیزند؟ چرا آنها در سال ۱۹۴۷ اعتراض کردند؟ آیا بخاطر آن بود که ابن سعود را آرام کنند؟ آیا بخاطر این بود که ابن سعود را به آرام نمودن دیگر رژیمهای عربی ترغیب نمایند؟

در اینجا زمان برای تحقیق در مورد عواملی فرامیرسد که منجر به حمایت آمریکا از صهیونیسم در سال ۱۹۴۷ شد. منافع اقتصادی همواره اساس منافع سرمایه داری و

امپریالیسم را تشکیل داده است، اما این منافع اقتصادی گاهی راهی را برای بیان خود میابند که بدون یک تجزیه و تحلیل بنیانی دیدن صفات و خصوصیت آنها دشوار میشوند.

آ. شرکت آمریکا در جنگ جهانی دوم البته تا حد زیادی بخاطر منافع استراتژیکی اقتصادی - سیاسی بود. گروههای اقتصادی نیرومند - از جمله به نمایندگی از جانب روزولت - مدتها پیش از تجاوز ژاپن به پرل هاربر (۷ دسامبر ۱۹۴۱) برای دخالت آمریکا تلاش نموده بودند.

پرل هاربر به بهانه ای مبدل شد، امری که میشد از آن بمنظور کسب حمایت توده ای برای شرکت در جنگ بهره برداری نمود. انحصارات مختلف و شرکتهای در اتحاد با دولت آمریکا، با بخشها در تضاد با یکدیگر، بدنبال نفوذ آمریکا در بخشهایی از جهان تلاش نمودند، انحصارات نفتی کوشش خود را معطوف نفوذ در آسیای غربی کردند.

در جریان دوران پایانی جنگ روشنتر شد که قدرتهای بزرگ اروپایی در بسیاری از نقاط مانعی بودند بر سر راه منافع امپریالیسم آمریکا. در آسیای غربی انگلیس بود که دو سوم از تولید نفت و پایگاهها در فلسطین، مصر، عراق، عدن، بحرین، لیبی، ایران و کنترل سیاسی بر روی کویت و اردون را در اختیار خود داشت. پایگاهها در فلسطین و مصر بزرگترین و مهمترین بودند، آنها از آنجا تمام منطقه را تحت کنترل خود داشتند.

بنابراین انگلیس باید خلع سلاح میشد. ما دیده ایم که آمریکا طی سالهای پیش از تقسیم فلسطین چگونه آغاز نمود: با عربستان سعودی، همکاری نظامی با ترکیه و ایران، با دکتترین ترومن. - اما اینها تنها برای محاصره نیمی از انگلیسیها کفایت نمود، برای از میان برداشتن جایگاه تسلط آنها باید پایگاههای استراتژیک در فلسطین و سونز حذف میشدند.

از این میان قابل دسترسترین فلسطین بود: در آنجا انگلیس به سبب جنگ بشدت تضعیف شده بود (و به آمریکا شدیداً مقروض بود). جدی ترین مسئله انگلیس سازمانهای خرابکاری صهیونیستی بود. حمایتی به این سازمانها وضعیت انگلیس را متزلزل مینمود.

ب. در جامعه آمریکا با رقابت منحن میان افراد و گروهها نه تنها آمریکاییهای آفریقایی تبار و اسپانیایی تبارها بلکه یهودیان نیز مورد تبعیض قرار میگیرند. تنشهای اقتصادی در

جامعه بر اساس وضعیت اقتصادی و اجتماعی فرد متفرد - با گروه‌های رقیب منفور - به تنفر از «سیاه پوستان و یهودیان» منجر میشود.

یهودیان در آمریکا بر روی سرمایه بزرگ، که در عوض تا حد بسیار زیادی تحت کنترل «پروتستانهای سفید» قرار دارند، نفوذی ندارند. در تحقیقاتی انجام شده توسط کمیته یهودیان آمریکا نشان داده شد که در کمیته اداری ۴۵ بانک از ۵۰ بانک بررسی شده هیچ یهودی مقامی ندارد، در چهار بانک یک یهودی با موقعیتی بالا، و در یک بانک چهار یهودی دارای رده های بالایی بودند.

مصطفی عبدالعزیز - فلسطینی در «اقلیت در ایالات متحده آمریکا» (مرکز تحقیقاتی بیروت، فلسطین، ۱۹۶۸) مدارکی را مورد تحقیق قرار داده است که نشان میدهند، در بخش غالب اقتصاد آمریکا: صنعت نفت، فولاد، اتوموبیل سازی، معدن و غیره، تقریباً هیچ یهودی وجود ندارد. و در آمریکا با اینحال ۵ میلیون یهودی زندگی میکنند.

عبدالعزیز در ادامه نشان میدهد که در دانشگاهها یهودیان مستقیماً مورد تبعیض قرار میگیرند. اگرچه شمار دانشجویان یهودی در این دانشگاهها میان ۱۰ تا ۱۲ درصد از دانشجویان است، و علیرغم اینکه تعداد معلمان دانشگاه زیاد است، اما هیچیک از آنها در این دانشگاهها دارای سمت رهبری و اداری نیستند. این امر با اینکه دانشگاهها در آمریکا توسط موسسات مذهبی (مسیحی) اداره میشوند توجیه میشود.

این اطلاعات میتوانند به نتایج مختلفی منجر شوند. یکی اینست، که در میان یهودیان آمریکایی هستند صهیونیستهایی که علیرغم جایگاه نیرومند خود در جامعه آمریکا به اهداف خود دست نمیابند.

در صورتیکه اطلاعات فوق با اطلاعات داده شده در کتاب آرتور مورس «هنگامیکه شش میلیون مردند» ادغام شود یک نتیجه دیگر قابل دستیابی است و آن اینکه میان ۱۹۳۳-۱۹۳۴ در سهمیه مهاجرت آمریکا برای آلمان و دیگر کشورهای که تحت سلطه نازیها قرار گرفته بودند ۴۰۰۰۰۰ جای استفاده نشده وجود داشت.

در کنفرانس برمودا در آوریل ۱۹۴۳، هنگامیکه که مسئله مهاجران مورد گفتگو قرار گرفت، نماینده آمریکا به دستور وزارت امور خارجه نباید برای بحث در مورد مهاجران

محدودیتی قائل میشد، که محمولات نظامی را با حمل مهاجران در کشتیهای تعیین شده خالی باربری آمریکایی به اروپا تا زمانیکه که در آنجا جایی برای آنها وجود داشت به تاخیر نمیدانداخت، که وعده کمکهای اقتصادی میداد چرا که پرزیدنت و کنگره در مورد آن تصمیم میگرفتند، که قوانین مهاجرت ایالات متحده در آینده تغییر نمیکردند و اینکه برای کمک به پناهنده گان نهادهای جدیدی تاسیس نمیشد. (لیلا کادی، «یک بررسی و غیره»)

یهودی ستیزی در آمریکا البته توسط تبلیغات نازیستی ترغیب شده بود. اما مورد دیگری وجود دارد که اغلب، یهودیان را به همان میزان یهودی ستیزی قربانی میکند: ترس از یهودی ستیزی. این ترس اغلب به نپذیرفتن یهودیان - ه خواهان کمک - از ترس از اینکه ورود آنها بر میزان یهودی ستیزی بیفزاید، منجر میشود.

چنین وحشتی ناشی از کمبود دانش در مورد علل اجتماعی پیدایش نژادپرستی است، کمبود دانشی که در موارد بسیاری منجر به پذیرش نظرات نژادپرستانه در درون فرد میشود اگر چه بصورتی مداوم بر علیه آن اعتراض مینماید. یهودی ستیزی و وحشت از آن اغلب منافع مشترکی بدست میاورند، که از یهودیان پرهیز کنند.

پ. عامل ایدئولوژیکی بعدی، بخشی از ایدئولوژی امپریالیسم آمریکاست. ترومن در خاطرات خود در رابطه با تقسیم فلسطین در سازمان ملل مینویسد:

«من تصور میکردم که طراحی یک برنامه توسعه ای، بر اساس ایجاد یک سیستم صنعتی بزرگ، تحت رهبری یهودیان و بهره برداری توان بالقوه اقتصادی مناطق بر اساس منافع متقابل اعراب و یهودیان، امکانپذیر بود.»

این روایت بطور مناسب با انسجام توضیح داده شده قبلی میان ایدئولوژی امپریالیستی - صهیونیستی، و با دکترین ترومن و ساختار منافع آمریکا در عربستان سعودی ادغام میشود.

در حالی که سازمان ملل متحد در نوامبر ۱۹۴۷ در حال بررسی مسئله فلسطین بود «یک طرح صنعتی بزرگ» با ورود اولین محموله لوله برای خط لوله عربستان ادغام میشود - یک محموله با حمایت وزارت امور خارجه که اعتراض بسیاری را بر علیه آن برانگیخت

چرا که کمبود وسیع فولاد در جهان وجود داشت. بندری در خلیج فارس در دست ساخت بود - مانند پایگاه طهران. (لونگ ریگ، «نفت در خاورمیانه»).

جمله «تحت رهبری یهودی» بخشا به دلیل نگرشی که به حقوق اعراب نشان میدهد جالب است، اما جالبتر میشود به شرط اینکه به آن به ترتیب زیر مشاهده کنیم:

۱. جمع آوری بزرگ پول توسط صهیونیستها برای فلسطین در خلال دهه ۴۰ باید این را برای سیاستمداران آمریکایی روشن ساخته باشد که آن پنج میلیون یهودی در آمریکا، اساسا از طبقه میانی، آماده بودند که بخش بزرگی از داراییهای خود را برای تاسیس مستعمره یهودی در فلسطین سرمایه گذاری نمایند.

۲. اقلیت یهودی در آمریکا (در آنزمان ۸ برابر بیش از یهودیان موجود در فلسطین) و نقشی که صهیونیستها آمریکایی در صهیونیسم ایفا نمودند باید سیاستمداران آمریکایی را به پذیرش وجود امکانات کافی برای ایجاد یک رابطه مستحکم اقتصادی و سیاسی میان آمریکا و یک کشور یهودی وادار نموده باشد، که کشور یهودی در واقع میتوانست از نظر اقتصادی به آمریکا وابسته بشود. همانطور که صهیونیستها بهره برداری نمودند و پیش از آن به قدرتهای بزرگ در آسیای غربی اجازه بهره برداری از خود را دادند احتمال این نیز وجود دارد که آنها به استحکام رابطه ای اشاره داشتند که قابل ایجاد بود. (علاوه بر این در حال حاضر ابراهام لنون امکانات دولتی یهودی را «تحت سلطه کامل امپریالیسم انگلیس یا آمریکا» تشریح مینماید.)

«تحت رهبری یهودی» بدین ترتیب با «تحت رهبری آمریکا» معادل میشود.

ابتدا پس از این بررسی است که میتوان عوامل «آرمان گرایانه» را در استدلال خود وارد نمود: نگرانی در مورد قوم یهود که تحت نازیسم اروپا رنج کشیده اند، احساس گناه در نزد آنهايي که میتوانستند دخالت کنند اما نکردند - و رابطه مذهبی واعظ بابتیست با مردم عهد عتیق.

دولتهای انگلیسی تحت رهبری چرچیل و آتلی مطمئنا سرشار از نگرانی و احساس گناه بودند - اما منافع صهیونیسم با امپراطوری در حال فروپاشی انگلیس دیگر متناسب نبود.

حزب کارگر در بهار ۱۹۴۵ - به دلیل اینکه حزب در آن زمان در اپوزیسیون قرار داشت - در مورد مهاجرت نامحدود یهودیان به فلسطین صحبت کرد. هنگامیکه از طریق انتخابات ژوئیه ۱۹۴۵ قدرت را بدست گرفت منافع اقتصادی و استراتژیکی غالب و مهاجرت همانند گذشته محدود شد - امری که ارنست بوین را در کنگره حزب کارگران، ۱۹۴۶، به متهم نمودن ترومن به یهودی ستیزی ناگزیر نمود:

«آمریکاییها از درخواستهای یهودیان مبنی بر مهاجرت صدها هزار تن از آنان به فلسطین حمایت مینمایند به دلیل اینکه آنها، بیش از آنچه که مایل باشند در نیویورک دارند» (M. Bar-Zohar، «Le Prophète Armé»)

روزولت علاوه بر این کمی پیش از مرگ خود به این ایده دست یافت که آمریکا میتواند مهاجران اروپایی را صرف نظر از مذهبشان بپذیرد. اعتراض یهودیان بر علیه پیشنهاد کفایت نمود چرا که نباید انجام میشد (آ. لیلین هال، «چه بهایی اسرائیل؟») - به دلیل اینکه نگرانی روزولت با هیچیک از منافع اقتصادی، سیاسی یا استراتژیکی «نگرانی» طرف مقابل در مورد یهودیان، منطبق نبود.

بدین ترتیب حمایت آمریکا به اسرائیل در نوامبر ۱۹۴۷ بصورتی عریان بعنوان مثالی بر بهره برداری از اقلیتها به روش امپریالیستی ظاهر میشود. هاری اس. ترومن از اقلیتهای یهودی در آمریکا و فلسطین برای ایجاد یک طرح نو استعماری بهره برداری نمود.

او به جنبش استعماری صهیونیستی برای تاسیس یک کشور استعماری، محکوم به مبارزه برای موجودیت خود تا نابودی ساختار استعماری آن، کمک تعیین کننده ای را ارائه داد، او اقلیت یهودی آمریکایی را به سرزمین مادری مستعمره اسرائیل مبدل نمود، تحت سلطه و فریب داده شده توسط امپریالیسم آمریکا به نحوی که بخاطر رابطه خود با استقرار و سیستم امپریالیستی در خطر است که مورد تنفر کلیه آمریکاییان آفریقایی تبار، اسپانیایی زبانها و «فقیران سفید» قرار گیرد.

امپریالیسم بهره برداری میکند و اجازه میدهد که مورد بهره برداری قرار گیرد، صهیونیسم نیز بهمین ترتیب. یهودیان و اعراب قربانیان آنان هستند.

اگر فقط خود را به آنچه که ترومن در خاطرات خود نوشت مقید نماییم میتوان اینچنین نتیجه گرفت که او از برخی جهات قضاوتی نادرست داشت- که از قدرت ملی گرایی عربی بیخبر بود، که او صهیونیسم را بعنوان ابزاری در دستان خود تصور نمود- بخش بزرگی از آسیای غربی بجای یک طرح بزرگ امپریالیستی تحت رهبری یهودی، به طرحی تحت مدیریت مستقیم آمریکایی مبدل گشت- اسرائیلیها به پادگان نظامی طرح نو استعماری، بجای اینکه هنیت مدیره آن باشند، تبدیل شدند.

در واقع برای ترومن نقش نظامی اسرائیل در استراتژی آمریکا از همان ابتدا روشن بوده است- اسرائیل پس از ناتوان ساختن نیروهای انگلیسی جایگزین آنها میشد و سپس همراه با آمریکا عمل مینمود.

او در خاطرات خود در مورد پیشنهاد فولکه برنادوت* در پایان تابستان ۱۹۴۸ که بر اساس آن صحرای نگب به اعراب داده میشد اظهار نظر میکند:

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%81%D9%88%D9%84%DA%A9%D9%87_%D8%A8%D8%B1%D9%86%D8%A7%D8%AF%D9%88%D8%AA *

«من این تغییر را دوست ندارم- دادن منطقه نگب به اعراب، که هنوز کاملاً ساخته نشده، کار عجولانه ایست.»

در کتاب ج- مل دونالدز، سفیر وقت آمریکا در اسرائیل، «ماموریت من در اسرائیل» نسخه دیگری ظاهر میشود- او در آن مینویسد که دادن نگب به اعراب میتواند در خدمت منافع انگلیس و بر علیه منافع آمریکا قرار گیرد- ترومن در خلال زمستان ۱۹۴۸-۴۹ حمایت خود را از یک نگب اسرائیلی به کرات نشان داد.

اسرائیل از توافقتنامه آتش بس با مصر، ۲۴ فوریه ۴۹، بهره برداری نمود برای اینکه در جریان مذاکرات در حال انجام با فراردون منطقه ساحلی خلیج عقبه را فتح کند، عاملی که به دلیل آن ارتباط زمینی میان نیمه شرقی و غربی جهان عرب و بهمان ترتیب ارتباط پایگاه بزرگ انگلیس در سوئز با نیروهای نظامی انگلیس در اردون، عراق و خلیج فارس قطع شد.

پس از آن وزیر دفاع آمریکا، لویی جانسون، اعلام نمود که، بدون مخلوط نمودن هیچ آرمان گرایی، «اسرائیل از نظر راهبردی اهمیت دارد و ما باید کمک ارائه دهیم». در عراق درخواست برچیدن استحکامات انگلیسی به ناگهان به امری حاد مبدل شده بود.

به حمایت اتحاد جماهیر شوروی از اسرائیل در سازمان ملل، ۱۹۴۹، و تحویل سلاح در جریان جنگ باید در اساس بعنوان حمله ای به سلطه انگلیس در منطقه، و نفوذ هر چه فزاینده تر آمریکا (طرحها در عربستان سعودی، دکترین ترومن، تحویل تسلیحات نظامی به ترکیه از می ۱۹۴۷، مذاکرات در مورد همکاری نظامی میان ایران و آمریکا که به امضای قرار دادی در اکتبر ۱۹۴۷ منجر شد) نگاه کرد. تنفر از رژیمهای مرتجع عربی و همکاری آنها با امپریالیسم، فقدان جنبشهای ضد امپریالیستی در مقیاسی، نیز باید نقشی ایفا نموده باشند.

این نیز امکان دارد که استالین تحت تاثیر مفاهیم قوم مدارانه اروپایی به مهاجرت اروپاییها بعنوان امری نگاه کرد که میتواند نظرات و توسعه را تحریک نماید. در ادامه قابل تصور است که او علیرغم درک خود از صهیونیسم بعنوان «ابزاری برای امپریالیسم سرمایه داری» تصور نمود که کمونیستهای یهودی در فلسطین صهیونیست نبودند و اینکه آنها میتوانند مانع از این شوند که اسرائیل تحت نفوذ امپریالیستی قرار گیرد (چیزی که از چنین تصویری حمایت مینمود از جمله این بود که در آنزمان ارتباطاتی میان یهودیان و کمونیستهای عرب، همچنین جهان عرب در خارج از فلسطین، وجود داشت).

اهداف ضد امپریالیستی در سیاست استالین از جمله در بهار ۱۹۴۸، هنگامی ظاهر شد که آمریکا با حمایت انگلیس، بوضوح در مورد توان اسرائیل برای مقابله با اعراب تردید نمود. آمریکا در آنزمان نوعی از قیومیت را بر روی فلسطین پیشنهاد نمود، اما برای استالین امکان نفوذ مستقیم آمریکا بر روی منطقه قابل قبول نبود.

دو ماه بعد، در جریان اولین تحویل تسلیحات در می ۱۹۴۸، هواپیمای چکی با سلاح برای اسرایلیها فرود آمد. این منافع اقتصادی نبود که استالین را به تقسیم فلسطین ترغیب نمود، او برای پروژه های استعماری نیز برنامه ای نداشت، اما مشارکت او در تاسیس دولت استعماری صهیونیستی و برداشت اشتباه او از شرایط کم اهمیت نبود.

اقتصاد در فلسطین پیش از ۱۹۴۸

پیش از تشریح چگونگی شرایط قبل از آغاز روند استعمار نمیتوان در مورد اقتصاد فلسطین و اسرائیل در خلال دهه ۱۹۰۰ سخنی بمیان آورد. در «واژنامه جغرافیایی»، منتشر شده ۱۸۱۳ توسط دانیل یوربری، Rector Scholae، اعضای انجمن کیهان نگاری در اوپسالا، تشریحی از فلسطین وجود دارد:

«از همان ماه ژانویه در دشتها و دره ها چمنزارهای سبز وجود دارند و شکوفه ها از درختان سر برمیآورند. در پایان ماه آوریل دانه ها بالغ شده اند و در پایان می گندمها. کوهها معمولاً از صخره هایی در اندازه های متوسط و عمدتاً سرد پوشیده اند، اما دره ها و برخی از دشتها همواره بارورند.»

تولیدات متشکلند از حبوبات، میوه، هم از نوع معمولی اروپایی آن، هم حتی میوه هایی که در جنوب پرورش میابند، مانند مرکبات، نارنج، انجیر و خرما، زیتون منطقه از جمله بهترینها در مشرق زمین است.

درختان انگور بسیار بزرگند، به بلندی ۲ متر و شرابی که تولید میشود سرخ، قوی و بسیار خوشمزه است. از انگور نوعی شیره به نام دیباس، که بر روی صدها شتر بار زده میشوند، تهیه میشود. از فشردن دانه زقوم روغن تهیه میشود، و مصطلکی و درخت پسته ایان نیز در اینجا بهمین ترتیب رشد میکنند. در اینجا پرورش احشام، بخصوص در شمال کشور، مهم و پرورش زنبور نیز قابل توجه است. اعراب بیشتر ساکنان کشور را تشکیل میدهند، اما ترکها و مسیحیان هم در اینجا زندگی میکنند.»

هدف از این نقل قول نشان دادن اینستکه در فلسطین، پیش از آغاز استعمار در پایان دهه ۱۸۰۰، مردم، کشاورزی و اقتصاد وجود داشتند. استعمارگرانی که از پیش خواهان دریافت دانش در مورد این کشور بودند میتوانند با مطالعه شمار زیادی از کتابها اطلاعات ضروری را بدست بیاورند. E. Stave، نویسنده مقاله «در مورد فلسطین در کتاب خانوادگی اروپای شمالی»، جلد بیست ۱۹۱۴، در پایان مقاله خود مینویسد:

«از آن ادبیات بسیار غنی فلسطین در اینجا تنها ذکر نقل قولهایی از O. Ankel، Grundzüge der Landesnatur des Westjordanlandes، ۱۸۸۷، بول: فلسطین، ۱۸۹۰، گارین: Description de la Palestine (جلد ۷-۱۸۶۸-۸۰)، اس.»

آ. اسمیت، جغرافیای تاریخی سرزمین مقدس (سیزدهمین کتاب مرجع ۱۹۰۷) «...» امکان پذیر است.

از مقاله Stave میتوان این را نیز نقل قول نمود: «جمعیت (تقریباً ۷۰۰۰۰۰ هزار نفر) توزیع بر اساس قوم نگاری: سوریه اییها، اعراب (عشایر و ساکن)، ترکها (معدود)، یهودیان و فرانسویها (اروپاییها) ۰۰۰ از میان مذاهب، معتقدان به اسلام در سوریه و فلسطین تقریباً سه چهارم از جمعیت ارزیابی شده است،،،»

همانطور که در گذشته در کتاب «فلسطین و اسرائیل» نشان داده ام مهاجرت اروپایی به فلسطین از همان آغاز از یک ویژگی استعماری- نژادپرستی برخوردار بود، البته با برخی از تفاوت‌های جزئی و عمده در مقایسه با نژاد پرستی استعماری در نزد دیگر مهاجران در مناطق دیگر اما با تأثیری مشابه.

«یک زمیندار یهودی که در باغ پرتقال خود اعراب را در استخدام خود داشت بعنوان خائن به هدف، نفرت انگیز و ارتجاعی در نظر گرفته میشد، کشاورزی باید با نگهبانان مراقب انجام بشود، اعراب را - در مواردی که ریختن خونریزی ضرورتی قابل توجیه بود- با خشونت اخراج نمود.» (اوری. اونری، اشپیگل شماره ۸-۶۹).

گوران روسنبری در Clarté شماره ۱۹۶۹ مقاله ای از David Hacohen، رئیس امور خارجه و کمیته امنیت امور مجلس، را روایت میکند، که در روزنامه هآرتض در ۱۵ نوامبر ۱۹۶۷ نوشت: «من عضو انجمن دانشجویان سوسیالیست شدم، انگلیسیها، ایرلندیها، یهودیها، چینیها، هندیها و آفریقاییها، همه تحت سلطه انگلیس قرار داشتند.

و دقیقاً در همین جا ناچار بودم که در میان صمیمی ترین و نزدیکترین دوستانم بخاطر سوسیالیسم یهودی مبارزه کنم. دفاع از حقیقتی که من اعراب را در اتحادیه خودم، در سازمان عمومی کارگران در کشور اسرائیل « هستدروت- بزبان عربی- مترجم» (که معادل است با اتحادیه سراسری کارگری در سوئد LO) نپذیرم، که ما در اینجا ترغیب میکردیم که از اعراب خرید نکنند، که ما در کنار باغهای مرکبات نگهبانی میدادیم که به اعراب کاری ندهند، که ما بر روی گوجه فرنگیهای اعراب نفت سفید میریختیم، که ما در بازار به زنان خانه دار یهودی حمله میکردیم و تخم مرغ عربی را در سبدهایشان میشکستیم، که ما Keren Kayemet (صندوق ملی یهودی) را به عرش اعلاء میبردیم همزمان جاشوا

هانکین (یک فعال صهیونیست- مترجم) را برای خرید زمین افندیهایی که وجود نداشتند، و نثار آوردنگی به کارگران کشاورز به لبنان میفرستادیم، که در نزد ما خرید دهها دونوم* از یک عرب مجاز بود - اما، وا مصیبتا اگر یک دونومی به یک عرب میفروختیم، که من بعنوان سوسیالیست نماد سرمایه داری، روتشیلد،* را میگرفتم و او را «اھدا کننده سرشناس» مینامیدم - آسان نبود،» (با پیوست سوم مقایسه کنید).

* یک واحد اندازه گیری مساحت که در دوران امپراطوری عثمانی رواج داشت است.

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AE%D8%A7%D9%86%D9%88%D8%A7%D8%AF%D9%87_%D8%B1%D9%88%D8%AA%D8%B4%DB%8C%D9%84%D8%AF

به عبارت دیگر: تصویری از استعمارگران که بخاطر جامعه ای برای خودشان بر علیه مردم بومی مبارزه مینمایند. ریختن نفت سفید بر روی گوجه فرنگی البته هم هدف سیاسی و هم هدف اقتصادی را دنبال مینمود.

و این مهاجران نسبت به ساکنان قبلی، همانند استعمارگران در مناطق دیگر، تقریباً از همان مزایا برخوردار بودند. آنها بصورتی دوره ای همکاری نزدیکی با رژیم قیمومیتی داشتند (برای مثال. در جریان شورش کارگران در خلال دهه ۳۰)، آنها بر خلاف کارگران از حق سازماندهی زندگی اجتماعی خود برخوردار بودند، در میان تاسیسات مدرن و سازمان یافته خود از وجود متخصصان بهره میبردند، افرادی کارآموده مانند معلم، پزشک و غیرو و غیرو داشتند، و از خارج - از «کشور مادر» که در این مورد عبارت بود از اقلیتهای تدریجاً رو به افزایش یهودی آموزش داده شده توسط صهیونیستها در خارج از کشور- از کشورهای مختلف عمدتاً آمریکا - پول و حمایت سیاسی دریافت مینمودند.

بر اساس «خلاصه آمار فلسطین» منتشر شده از جانب دولت قیمومیتی ارگانهای صهیونیستی و صندوقهای ملی، ۱۹۱۷-۴۴ تقریباً ۱۵۰ میلیون دلار به استعمارگران فلسطین تحویل دادند.

در حالیکه میان ۱۹۳۶-۳۹ هزینه های تقسیم شده رژیم قیمومیتی برای هر نفر ۰،۸ دلار در سال بود، ارگانها صهیونیستی طی همان سال مبالغی معادل با ۴،۷ و ۵،۶ دلار برای هر فرد و سالانه تقسیم نمودند- و این پولها نه به اعراب بلکه تنها به مهاجران ارائه شد. (Nathan-Gass-Creamer «فلسطین: مشکلات و وعده»، واشنگتن ۱۹۴۶).

یکی از پیامدهای هجوم این سرمایه به فلسطین توسعه نیافته این بود که مالکان بزرگ به مردم خود خیانت و زمینهای خود را به مهاجران فروختند.

اوری آوری در «اسرائیل بدون صهیونیستها» مینویسد: «عربی که زمین خود را میفروخت اغلب اوقات از طریق املاک خود امرار معاش نمیکرد بلکه افندی ثروتمندی بود که زندگی خود را در بیروت یا قمارخانه های ریویرا-ی فرانسه تلف میکرد. او به کارگران کشاورز فقیر فکر نمیکرد که در آنجا بصورتی فقیرانه زندگی میکردند. آنها همراه با خرید زمینها توسط صندوق ملی برای ساخت و ساز کیبوتزها، بسادگی، کاملاً آواره شدند.»

- اگر بخش بزرگی از زمین فلسطینی در اختیار مالکان بزرگ قرار داشت صهیونیستها یقیناً موفق به خرید بیش از ۵،۶۸ درصد از مساحت کشور، که آنها در ۱۹۴۶ در اشغال خود داشتند، میشدند - اما اغلب فلسطینیها زمینداران کوچک بودند و از فروش زمین خود، بدون در نظر گرفتن بهای آن، امتناع ورزیدند. "هنگامیکه یهودیان میخواستند از پدربزرگ من در فلسطین زمین بخرند او گفت «زمین مثل پوسته»، او این را بعنوان یکی از اعضای جبهه مردمی فلسطین برای من تشریح نمود.

پیامد دیگر این شد که ساکنان بومی از نظر اقتصادی، اجتماعی، فن آوری و فرهنگی در وضعیت نامطلوبی قرار گرفتند. در سال ۱۹۴۱، تعداد کوکان یهودی که در فلسطین به مدرسه میرفتند بیش از فلسطینیان بود اگر چه شمار اعراب تقریباً بیش از سه برابر یهودیان بود. ۱۹۴۴ پذیرش بیمارستانی ۳۵۷۰۱ یهودی در مقابل ۳۱۴۸۱ عرب بود. در مورد درمانهای دارویی بدون پذیرش بیمارستانی ارقام در سال ۱۹۴۴، ۱۲۱۳۲۴۴ یهودی در مقابل ۳۳۱۸۰۳ عرب بود. این امر عمدتاً به امکانات بزرگتر بیمارستانهای یهودی ارتباط داشت. (وجود این ارقام در آمار رژیم قیمومیتی، تقسیم شده میان استعمارگران و بومیان، بخودی خود نشان از تفاوتهای ایجاد شده میان آنان دارد).

سازمانهای صهیونیستی با کمک این پشتیبانی اقتصادی از خارج - بر اساس «چکیده آمار فلسطین» تا ۶۰ درصد از آمریکا ارائه شد - موفق به تجزیه جامعه قدیمی و نیرومند نمودن مستعمره اروپایی شدند. اما در امر تهیه میزان زیاد زمین چندان موفق نبودند. این باید بعنوان دلیلی برای مبارزه هر چه شدیدتر استعمارگران برای ایجاد کشور خودشان، که شرایط را برای تصرف هر چه بیشتر زمین فراهم ساخت، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

من در جریان تحقیقاتم در موسسه مطالعات برای فلسطین در بیروت گزارشی را به نام «بررسی فلسطین» مورد بررسی قرار دادم. این گزارش توسط رژیم قیمومیتی در سال ۱۹۴۵ و ژانویه ۱۹۴۶ برای کمیسیون انگلیسی-آمریکایی، که در سال ۱۹۴۶ شرایط یهودیان را در اروپا و فلسطین مطالعه کرده بود، تهیه شده بود. آن روابط مالکیتی در مناطق تحت قیمومیت را مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

رژیم قیمومیتی ارقام زیر را (بر حسب دونوم = تقریباً برابر با ۱۰۰۰ مترمربع) برای زمین کشت شده ارائه میدهد:

	یهودیان	اعراب	
	۲۱۵۱۹۱	۴۱۵۲۴۳۸	حبوبات
	۴۰۲۰۷	۲۳۹۷۳۳	سبزیجات
	۱۱۹۵۷۳	۲۳۹۷۰	علوفه
۳۷۲۱۷	۳۵۵۷۰۹	نه مرکبات	میوه
	۷۵۸۷	۵۹۲۵۴۶	الیور
	۵۶۷۵	۱۲۰۳۰۴	هندوانه
	۱۱۴۳۵۲	۱۲۲۹۵۸	میوه مرکبات
	۵۳۹۸۰۲	۵۶۰۷۶۵۸	مجموع

استعمارگران به این ترتیب در آغاز ۱۹۴۶ مالک ۸،۸ درصد از زمینهای کشت نشده در فلسطین بودند. مقاومت کشاورزان کوچک که این ارقام در مورد آنها شهادت میدهند شرایط را برای درک مقاومت منفعل - ۵ دراز مدت مهاجران فلسطینی در اردوگاهها و جنگ آزادیبخشی، که در حال حاضر آغاز نموده اند، هموار مینماید.

استعمارگران در سال ۱۹۴۶ بخش بزرگی از برنامه های خود را به اجرا درآوردند: دولت و اقتصادی یهودی ایجاد نموده بودند و نیروی کار آنها «عبری» بود. اما کشور و زمین هنوز به آنان تعلق نداشت (تقریباً ۴۴ درصد از تولیدات ملی فلسطین توسط فلسطینیان بدست میامد). در آنزمان بخش بزرگی از پول جمع آوری شده بهمین دلیل صرف سلاح میشد.

و این کمک - ۵ از خارج بود که خشونت را امکانپذیر ساخت: ۱۹۴۶ تنها از طریق موسسات رسمی صهیونیستی آمریکایی ۴۵ میلیون دلار ارائه میشد، ۱۹۴۷، ۸۶ میلیون و ۱۹۴۸، ۱۱۵ میلیون دلار از آمریکا فرستاده شدند. با این پولهای آمریکایی، و با حمایت سیاسی آمریکایی، در آخر برای استعمارگران امکانپذیر بود که زمین را نیز «عبری» کنند.

صهیونیستها از طریق جنگ ۱۹۴۸-۴۹ بیش از ۷۰ درصد از زمین فلسطینیان را مصادره و ۸-۹۰۰۰۰۰ نفر، از تقریباً ۱ میلیون عرب ساکن در مناطق فتح شده، را اخراج نمودند. اعرابی که اجازه ماندن بدست آوردند طی سالهای تقریباً پس از جنگ ۴۰-۵۰ درصد از زمینهای خود را به طرق مختلف مصادره از دست دادند (ام. رودینسون در «عمل استعماری اسرائیل؟» در Les Temps Modernes ۲۵۳ (Bis 1967).

اقتصاد دان فلسطینی Youssef Sayegh، استاد در بیروت، تخمین زده است که مهاجران فلسطینی میان سالهای ۱۹۴۸-۶۲ با از دست دادن ابزار تولید خود در فلسطین تقریباً ۸ میلیارد دلار متضرر شدند.

استعمارگران این ابزار تولید را به تصرف خود درآوردند و بدین ترتیب شرایط برای به اجرا درآوردن رویای هر تسل* فراهم آمده بود (ص ۲)، ایجاد جامعه ای که در آنجا «سرمایه داران یهودی از سرمایه گذاری سرمایه های خود خوشحال خواهند شد».

* http://fa.wikipedia.org/wiki/%D8%AA%D8%A6%D9%88%D8%AF%D9%88%D8%B1_%D9%87%D8%B1%D8%AA%D8%B3%D9%84

۱۹۵۰ یک موسسه سرمایه گذاری «برای کمک به سرمایه داران خارجی»، که رودینسون در «اسرائیل و اعراب»، مینویسد تاسیس شد. «شرکتهای پذیرفته شده به امتیازات مالیاتی ویژه و کاهش سرمایه اولیه و غیره دسترسی پیدا میکردند».

بوگوستاوسون در «از استعمار تا سوسیالیسم» در مورد سومین برهه از توسعه استعمار، هنگامیکه سرمایه داری در اروپا و آمریکا به مرحله امپریالیسم گام نهاد و جهان در دهه های ۱۸۷۰- و ۱۸۸۰ به مستعمرات و حوزه نفوذ تقسیم شد، مینویسد: «آن بیش از همه آفریقا را، که پس از کنفرانس برلن در ۱۸۸۵ در طی چند سال تقسیم شد، قربانی خود نمود. زمین آفریقاییها مصادره شدند - در آفریقای جنوبی تقریباً ۹۰ درصد، در رودزیای جنوبی و سوازیلند ۵۰ درصد. آفریقاییها در ضمن معمولاً به سوی زمینهایی سوق داده شدند که یا بد و یا بسختی قابل کشت بودند».

جنبش استعماری-ه تازه متولد شده - ی صهیونیستی با دریافت حمایت از کشور مادر، آمریکا، روش اسلاف خود را تکرار نمود: ابتدا با بکارگیری خشونت زمینهای اعراب و

فلسطینیها را مصادره و - پس از آن باقیمانده را به سمت زمینهای بد و یا بسختی قابل کشت سوق داده شدند.

وابستگی اقتصادی اسرائیل

اسرائیل، بعنوان کشوری استعمارگر، به عبارت دیگر بعنوان کشوری دست ساز، در درجه اول نه بعنوان محصولی از یک جنبش ملی مردمی بلکه بعنوان محصولی از منافع در نزد طبقه ای خاص از تبار خارجی، در ادغام با منافع خودخواهانه اقتصادی و راهبردی امپریالیستی، از ساختاری اجتماعی و سیستم اقتصادی برخوردار است که بجز همکاری با یک «کشور مادر»، مانند ماهواره ای نسبت به یک پایتخت، قادر به انجام اقدامی نیست. آمریکا، پس از تاسیس کشور استعماری با اقلیت بزرگ یهودی، کشور مادر اسرائیل بوده است

یک «کشور مادر» با حمایت و نگهداری از مستعمره - این اهداف کم و بیش میتوانند با اهداف استعمارگران متفاوت باشند - همواره مقاصد ویژه و خاص خود را دنبال میکند.

این را میتوان با تنشهایی مقایسه نمود که در حال حاضر میان منافع دولت پرتقال / سرمایه پرتقالی در آنگولا و منافع استعمارگران پرتقالی ساکن آنگولا وجود دارند. دومی مایل است که سرمایه گذاریها به نحوی صورت پذیرند که اقتصاد آنگولا متکی بخود بشود، اولی با چنین توسعه ای مخالف است - یا در درجه اول مایل به انجام سرمایه گذاریهایست که بیشترین سود را نصیب پرتقال کند.

میان آمریکا و اقلیت یهودی آن از یکطرف و اسرائیل از سویی دیگر چنین رابطه ای وجود دارد. هم دولت آمریکا (از طریق از جمله بانک واردات- صادرات) و هم موسسات صهیونیستی در آمریکا، در پیوند با سرمایه گذاریهای مالی در اسرائیل، منافع خاص خود را دنبال میکنند.

اینکه اسرائیل قادر به رها نمودن خود از این وابستگی و ایجاد اقتصادی مستقل نیست، بطور عمده به دو دلیل تنگاتنگ و بهم پیوند خورده، که به طبیعت مصنوعی کشور مرتبط است، ارتباط دارد.

اولی اینست که، اسرائیل به هزینه مردم و ملتی دیگر ساخته شد، امری که مانع از ادغام کشور در منطقه و اقتصاد آن میشود. که کشور را وابسته به کمک اقتصادی بخش دیگری از جهان مینماید. دومی موردیست که صهیونیستها آنرا «raison d'être» (دلیلی برای موجودیت اسرائیل) مینامند، در نظر گرفته شده بطور مداوم، از طریق اقدامات فعالانه مداوم مهاجرت - که ساخت و ساز بین المللی سیستم صهیونیستی را، اقتصادی و سیاسی، دائمی مینماید.

ایزاک دویچر در مقاله ای در New Left Review ۲۳ ژوئن ۱۹۶۷ (منتشر شده در «یهودی غیر یهودی») مینویسد:

«اسرائیل برای ایجاد توازن اقتصادی و رشد به کمک اقتصادی صهیونیستهای خارجی، بویژه اهدا کننده گان آمریکایی، وابسته است، و این هدایا به نفرین جدید کشور مبدل شده است. آنها این را برای دولت ممکن ساخته اند که پرداختیهای خود را به شیوه ای سازماندهی نماید که هیچ کشوری در جهان، بدون داشتن معامله ای با همسایگان خود، قادر به انجام نیست. جریان پول خارجی توسط ترغیب رشد بخش عظیم غیرمولد و یک سطح زندگی، نامتناسب با بهره وری و هزینه های خود کشور، ساختار اقتصادی اسرائیل را تغییر داده است.»

و او ادامه میدهد:

«چندین سال پیش، هنگامیکه که از اسرائیل بازدید میکردم، یک کارمند بلند پایه اسرائیلی فهرست طویلی از کلیه کارخانجاتی که اسرائیلیها به دلیل مخالفت آمریکایی نتوانستند بسازند برای من ردیف کرد. از جمله کارخانه تولید فولاد و کارخانجات برای تولید ماشینهای کشاورزی. از سویی دیگر فهرستی با کارخانجات واقعا غیرضروری وجود داشت که میخواستند بر روی ساخت مقدار بسیار زیادی از ظروف پلاستیکی و اسباب بازی و غیره سرمایه گذاری کنند.»

دویچر این مسائل جدی را میبیند، اما دلایل آنرا نمیبیند. او تا لحظه آخر مدعی شد که اسرائیل توسط فردی زاده شد که «از طبقه آخر خانه ای در حال سوختن در حالیکه تعداد زیادی از اعضای خانواده او در آن جان داده بودند بیرون پرید. او موفق به نجات خود شد.»

اما او هنگامیکه فروافتاد فرد دیگری را که در پایین ایستاده بود مجروح و دست و پای او را شکست...» و بدین ترتیب او تصور میکند که «اگر هر دو منطقی عمل نموده بودند دشمن یکدیگر نمیشدند» و در نتیجه نه سهم صهیونیسم و امپریالیسم را در کل این ماجرا میبیند و بهمین دلیل نه وابستگی به هدایای خارجی و آمریکا را که پدید آمده اند.

این آن فرد نبود که از آن خانه در حال سوختن پایین پرید و فرد دیگری را مجروح کرد - هنگامیکه او، بشدت شوکه، بر روی زمین افتاد آقای اس. و آقای ای. در آنجا ایستاده بودند و او را به خانه ای بردند که آنها، آقایان اس و آی.، مستاجران سابق آنرا بیرون کرده بودند.

دویچر در انتقاد خود از اقتصاد اسرائیل میگوید: اسرائیل در خلال سالهای گذشته «سالانه مبلغی بالغ بر ۲۵۰ میلیون دلار اعانه و وام از کشورهای غربی، بعنوان کمک از آمریکا و اعانه از یهودیانی که در خارج زندگی میکنند، دریافت نموده است». تقریباً ۱۲۵ دلار سالانه و به ازای هر نفر از جمعیت اسرائیل.

بلافاصله پس از مرگ دویچر، «نشست میلیونرها»، فراخوانده شده توسط دولت اسرائیل، در بیت المقدس برگزار شد، نشستی که هدفش بحث و گفتگو در مورد نیاز اسرائیل پس از پیروزی در ژوئن بود. به گفته «اسرائیل اکونومیست» Pinhas Sapir وزیر دارایی وقت در این نشست اعلام نمود که اسرائیل میان ۱۹۴۹ و ۱۹۶۶، هفت میلیارد دلار از خارج دریافت نموده بود (میتوان آنرا با کمک آمریکایی مارشال به کشورهای جنگ زده اروپا مقایسه کرد که در ۱۹۴۸-۵۴، شامل ۱۳ میلیارد شد).

بر اساس اظهارات Sapir آن هفت میلیارد دلار به ترتیب زیر توزیع شده بود:

- ۱،۵۰۱ میلیارد از جانب موسسات صهیونیستی.
- ۰،۸۳۵ میلیارد از جابجایی سرمایه های «متفرقه» یکجانبه.
- ۰،۸۵۰ میلیارد بصورت سرمایه گذاریهای خصوصی در اسرائیل.
- ۰،۳۱۵ میلیارد بعنوان هدیه از جانب دولت آمریکا
- ۱،۶۵۰ میلیارد بصورت وام.
- ۱،۱۰۶ میلیارد غرامت آلمان به اسرائیلیهای مجزا.
- ۰،۷۷۵ میلیارد غرامت آلمان به دولت اسرائیل.

روزنامه سوئدی «اخبار امروز» در ۱۴ ژانویه ۱۹۶۹ مقاله ای در مورد اقتصاد اسرائیل داشت که براساس اطلاعات ارائه شده از جانب «اکنومیست» انگلیسی نوشته شده بود.

در مقاله از جمله آمده بود:

«اسرائیل در خلال ۱۸ سال، ۱۹۵۰-۶۷، بیش از ۴۸ میلیارد کرون (= تقریباً ۹،۲ میلیارد دلار- استنفان بکمان) از خارج دریافت نمود و کمتر از ده (= تقریباً ۱،۹ میلیارد دلار- استنفان بکمان) پرداخت نمود. تقریباً ۲۵ میلیارد کرون (= ۴،۸ میلیارد دلار- استنفان بکمان) انتقالات یکجانبه مستقیم، عمدتاً بصورت خصوصی و کمک علنی از آمریکا و غرامتهای نقدی از جانب آلمان غربی، بوده است. آن در سال ۱۹۶۷، که جریان سرمایه به اسرائیل ۳،۸ میلیارد کرون (= ۷۳۰ میلیون دلار- استنفان بکمان) بود، به اوج خود رسید اما در حال حاضر نتیجه گرفته شده است که جریان کاهش خواهد یافت.»

اطلاعات Sapirs و اکنومیست از نظر دوره ای و محاسبه ای متفاوت هستند. من بمنظور فراهم آوردن رقمی برای سالهای میان ۱۹۴۹-۱۹۶۷، براحتی نتیجه کل بدست آمده توسط Sapir را با رقم اکنومیست برای ۱۹۶۷ جمع میزنم، و رقم ۷،۷ را بدست میآورم.

(توجه داشته باشید: این ۷،۷ میلیارد دلار تنها شامل کمکهای ثبت شده میشوند. و فقط کمکهایی که دولت اسرائیل میخواهد و یا میتواند دریافت آنرا اعلام نماید. این رقم برای مثال عرضه رایگان سلاح، عرضه بزرگ سلاح آمریکایی توسط آلمان غربی در خلال نیمه اول دهه ۶۰ را، شامل نمیشود.)

نشان دادن اینکه این ۷،۷ میلیارد دلار از کجا ارائه شد- یا حداقل تا حدودی نشان دادن حقیقتی بر اساس واقعیت در مورد منبع اصلی بخش بزرگ آن، مهم است. در نقل قول دویچر آمده است «بعنوان کمک از آمریکا و یهودیان که در خارج زندگی میکنند»، در روزنامه اخبار امروز «عمدتاً در قالب کمکهای عمومی و خصوصی از آمریکا و پرداخت غرامت از جانب آلمان غربی».

لیلا کادین در «بررسی روابط آمریکا و اسرائیل» گزارشی را تحت عنوان «بررسی مفصل کمکهای اقتصادی آمریکا به کشورهای خاورمیانه و شمال آفریقا ۱۹۴۶-۶۷» ارائه میدهد

که بر اساس آن اسرائیل در خلال دوران ذکر شده ۲۱۷۷،۸ میلیون دلار، بعنوان کمک اقتصادی، از آمریکا دریافت نموده بود:

۰۱. آژانس توسعه بین المللی (AID) و سلف آن: ۵۱۳،۴ میلیون دلار.
۰۲. قانون عمومی شماره ۴۸۰ (مربوط به مازاد گندم و دیگر تولیدات کشاورزی و غیره): ۳۴۶،۴ میلیون.
۰۳. دیگر برنامه های اقتصادی آمریکا از جمله کمک از جانب بانک واردات و صادرات: ۲۲۹،۱ میلیون دلار.
۰۴. وام: ۷۱۹،۴ میلیون.
۰۵. هدایا: ۳۶۹،۵ میلیون دلار.

از میان اینها نکته سوم و چهارم باید در گروهی جداگانه مورد بررسی قرار گیرند چرا که عمدتاً شامل اشکال مختلف کمک با تعهدات بازپرداخت میشوند - آنها بر روی هم ۹۴۸،۵ میلیون دلار را، و «کمک رایگان» به عبارت دیگر ۱۲۲۹،۳ میلیون، تشکیل میدهند.

ارقام لیلا کادین سالهای ۱۹۴۵-۶۷ را نیز شامل میشوند. سامی هدآوی در «برداشت تلخ» (نیویورک ۱۹۶۷) از «گزارش مالی نماینده آژانس توسعه بین المللی در اسرائیل»، سفارت آمریکا، تل آویو، ۲۶ ژوئیه ۱۹۶۳ ارقامی را ارائه میدهد، در آن گفته میشود که مقدار «برنامه های دلار» به اسرائیل، ۱۹۴۹-۶۳، ۱۰۰۲،۶ میلیون دلار بود. او برای ۱۹۶۴ و ۱۹۶۵ ارقامی را از «گزارش شرق نزدیک» می ۱۹۶۶، مجموعاً ۱۱۶،۲ میلیون دلار، انتخاب میکند.

بدین ترتیب در کل برای، ۱۹۴۹-۶۵، ۱۱۱۸،۸ میلیون دلار میشود، که بخوبی با رقم ذکر شده در سطور فوق برای ۱۹۴۹-۶۷، ۱۲۲۹،۳ میلیون دلار مطابقت مینماید. میتوان آنرا با «خلاصه آماری از ایالات متحده آمریکا ۱۹۶۸» مقایسه کرد (به کتابخانه آمریکایی، بازار نورمال، استکهلم سری بزئید) که در بند ۱۲۰۹ میگوید «عمده کمکهای خارجی دولت، خالص، ۱۹۴۵-۶۷» به اسرائیل ۹۳۴ میلیون دلار، و در بند ۱۲۱۰ «وامهای کمکی برای توسعه ۱۹۵۸-۶۷» به اسرائیل ۱۹۵ میلیون دلار بود.

(قانون عمومی شماره ۴۸۰ معمولاً «توسعه تجارت کشاورزی و قانون کمک از ۱۹۵۴» نامیده میشود و قانونیست در نظر گرفته شده برای «افزایش مصرف تولیدات کشاورزی آمریکا در خارج، بمنظور بهبود روابط آمریکا با کشورهای خارجی و دیگر مقاصد» در

قانون آمده است، هدف اینست که «به روشی بسیار موثر از مازاد تولیدات کشاورزی بمنظور ترویج سیاست خارجی آمریکا بهره برداری شود».

کشور دریافت کننده بهای کالاها را به واحد پول خود میپردازد که پس از آن «در جهت افزایش تجارت بین المللی، خرید مواد استراتژیکی، پرداخت تعهدات آمریکا در خارج، تقویت نیروی مشترک نظامی» و غیره مورد بهره برداری قرار بگیرد.

یک فرمول بندی دیگر در قانون میگوید که پول میتواند برای «خرید تجهیزات نظامی، ابزار نظامی، ابزار کمکی نظامی و تجهیزات نگهداری برای دفاع مشترک» مورد بهره برداری قرار گیرد. (به «اساسنامه ایالات متحده آمریکا به تفصیل، ۱۹۵۴، جلد ۶۸، بخش - کتابخانه آمریکا نگاه کنید) - در واقع پرداختیهای کشورهای دریافت کننده اغلب گمراه کننده اند به دلیل اینکه آنها به ازای همان مبلغ تجهیزات نظامی دریافت نموده اند.)

در نقل قول ارائه شده در گزارش لایلا کادین ۷۱۹،۴ میلیون دلار بعنوان وام عنوان شد در حالیکه ۲۲۹،۱ میلیون دلار از «دیگر برنامه های اقتصادی» و کمک از بانک دولتی واردات و صادرات حاصل شد.

در اینجا بنظر میرسد که ارقام گزارش نقل شده کمتر باشند، چرا که «گزارش مالی بانک صادرات و واردات ۱۹۶۷» میگوید که تا ۳۰ ژوئن ۱۹۶۷ به اسرائیل وامی به ارزش ۲۳۷،۴ میلیون دلار و تضمین های اضافی و حمایتی دیگر به ارزش ۳۶،۹ میلیون دلار اعطاء شده است.

این در ضمن جالب است که اسرائیل در ۱ جولای ۱۹۶۶ - ۳۰ ژوئن ۱۹۶۷، ۱۶،۳ میلیون دلار از بانک واردات- صادرات دریافت کرد در حالیکه اردون در خلال همان دوران ۱،۶ میلیون، عراق ۱،۸، عربستان سعودی ۸، تایلند ۹،۲ و آفریقای جنوبی ۱۵،۲ میلیون دلار دریافت نمودند.

بر اساس اظهارات ماکسیم رودینسون، در جریان نشستی در واشنگتن در سال ۱۹۶۰ بن گوریون و آدناور در مورد دریافت وامی از آلمان غربی، ۵۰۰ میلیون دلار با بهره ای به نرخ نمادین، به توافق رسیدند. در مورد وام میتوان مقایسه ای مستقیم را با ارقام Sapir

(بند ۵) انجام داد و گفت که بیش از نیمی از تمام وامی که اسرائیل دریافت نموده است از آمریکا میاید، و کمی کمتر از یک سوم از آلمان غربی (با واشنگتن در پشت پرده).

همچنین میتوان مقایسه ای را انجام داد میان اطلاعات Sapir که سازمانهای صهیونیستی با ۱،۵ میلیارد دلار، ۱۹۴۶-۶۶ کمک کردند و اطلاعات در دانشنامه «خاورمیانه و شمال آفریقا» (لندن ۱۹۶۶) در مورد یهودیان در آمریکا که با حدود ۷۰ میلیون دلار در سال به سازمان «درخواست اسرائیل متحد» کمک میکنند.

بدون توجه به اینکه در خلال دوران مختلف از موجودیت اسرائیل این رقم تا چه میزان تغییر کرده است من آنرا در عدد ۱۸ ضرب میکنم (سال ۱۸=۱۹۴۹-۱۹۶۶) و رقم ۱،۲۶ میلیارد دلار را بدست میآورم. در رابطه با رقم Sapir این ۱،۲۶ میلیارد ۸۴ درصد است، معقول بودن داده ها از اطلاعات ارائه شده در زیر نشان داده میشوند:

بر اساس ارقام جنبش صهیونیستی در سال ۱۹۶۷ شمار یهودیان در جهان تقریبا ۱۲ میلیون بود. از این تعداد تقریبا ۵ میلیون نفر در آمریکا، ۲،۳ میلیون در اسرائیل، و تقریبا ۳ میلیون نفر در اتحاد جماهیر شوروی زندگی میکردند. بقیه در اروپای غربی، آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی و دیگر کشورها.

در مورد جمع آوری کمکهای مالی به اسرائیل طبیعتا ۳ میلیون در اتحاد جماهیر شوروی و ۲،۳ میلیون در اسرائیل کاهش میابد، باقی میماند ۶،۷ میلیون - و ۷۶ درصد از آنها در آمریکا زندگی میکنند. حتی در مورد کمک از جانب یهودیان خارج از اسرائیل آمریکا دارای جایگاهی غالب است.

اینکه به گفته صهیونیستها ۷۶ درصد از آنها یهودیانی هستند که در آمریکا زندگی میکنند باید البته به این معنا نیز باشد که بخش بزرگی از سرمایه گذاریهای خصوصی، ۸۵۰ میلیون دلار، ذکر شده از جانب Sapir، از آنجا میاید.

در آمریکا به اسرائیل بعنوان تنها کشور خارجی در جهان حق فروش اوراق قرضه دولتی ارائه شده است. این اوراق پیش از ۱۹۶۷ در چهار نوبت فروخته شده بودند، و به گفته «خلاصه اسرائیل» (جلد نهم، ۱۴ ژانویه ۱۹۶۶) میزان فروش در آمریکا تا آنزمان به ۸۴۰ میلیون دلار رسیده بود.

یک کمک نامرئی از جانب دولت آمریکا تحمل خسارات ناشی از پولهای معاف از بهره ایست که آمریکاییها به اسرائیل میدهند- رقمی بالغ بر بیش از میلیارد باید به معنای چند صد میلیون باشد. به نظر دویچر این یکی از آن روشهایست که دولت آمریکا توسط آن اسرائیل را کنترل میکند.

سپس آنچه که میتوان در مورد غرامت آلمان غربی، ۷۷۵ میلیون، به اسرائیل گفت (من در اینجا تنها در مورد کمک ارائه شده به دولت اسرائیل صحبت میکنم و نه در مورد پرداخت غرامت به افراد) اینستکه کمک آلمان غربی با اعمال فشار از جانب دولت آمریکا، ۱۹۵۰، - و پس از آن به اجرا گذاشته شده از جانب رهبری صهیونیستی علیرغم اعتراضات مردمی، ارائه شد.

برداشتهای مختلفی میتوان از این غرامت داشت - در این زمینه نکته مهم اینستکه روش ارائه آنها تقریبا به همان روش ارائه محمولات تسلیحاتی ناتو توسط آلمان غربی به اسرائیل، و وام ۵۰۰ میلیون دلاری آلمان غربی، ۱۹۶۰، به ابتکار و اعمال فشارهای آمریکایی، صورت گرفت.

بدین ترتیب میتوان تصویری کم و بیش منطقی / مستند از کمکهای اقتصادی داده شده از جانب آمریکا به اسرائیل، ۱۹۴۶-۶۶ ارائه داد.

۱۱۵۰ میلیون دلار	«کمک بلاعوض» دلار
۹۴۸،۵	وام
۱۲۶۰	صهیونیستها
۶۳۷	سرمایه گذاریهای خصوصی
۸۴۰	خرید اوراق قرضه
۴۸۳۵،۵	جمع کل

همراه با غرامتهای جنگی آلمان غربی، الهام گرفته شده از آمریکا، (در حالیکه آلمان غربی کمک مارشال دریافت نمود) و وام (۷۷۵+۵۰۰ میلیون دلار) مبلغ سر به ۶،۱۱ میلیارد دلار میزند. (با مقایسات مستقیم با ارقام وزیر دارایی، Sapir، باید برخی ملاحظات را در نظر گرفت، او احتمالا در مورد وام از قبل پرداخت شده صحبت میکند در حالیکه من به وام

اعطا شده اشاره دارم، و Sapir به احتمال زیاد میان کمک مستقیم به اسرائیل و کمک به کار کم و بیش مستقل سازمانهای صهیونیستی خارج از اسرائیل تفاوت قائل میشود.)

ارقام تجارت خارجی اسرائیل ۱۹۶۱-۶۵ از میزان نیاز به این کمکهای خارجی تصویری بدست میدهد (به ۱۰۰۰ دلار):

سال	واردات	صادرات	کسر بودجه
۱۹۶۱	۵۹۱،۹۸۶	۲۴۵،۲۸۰	-۳۴۶،۷۰۶
۱۹۶۲	۶۳۴،۵۳۴	۲۷۹،۱۹۷	-۳۵۵،۳۳۷
۱۹۶۳	۶۷۳،۶۰۵	۳۵۱،۴۹۴	-۳۲۲،۱۱۱
۱۹۶۴	۸۳۷،۵۳۳	۳۷۲،۳۵۰	-۴۶۳،۶۰۰
۱۹۶۵	۸۳۴،۶۲۵	۴۲۹،۸۴۲	-۴۰۴،۷۸۳

از این ارقام به دو نتیجه میتوان دست یافت: اسرائیل به آمریکا نیاز دارد و آمریکا به حمایت از اقتصاد اسرائیل علاقه دارد. بخش بزرگی از بودجه توسعه ای کشور پس از تاسیس کشور اسرائیل با کمک سرمایه خارجی تامین و بیشترین آن از جانب آمریکا ارائه شده است.

مقایسه کنید:

کشورهای اروپای غربی، ویران شده در خلال جنگ جهانی دوم و با جمعیت تقریبی ۲۰۰ میلیون نفری، ۱۳ میلیارد دلار کمک آمریکایی دریافت نمودند (۱۹۴۸-۵۴). هندوستان با تقریباً نیم میلیارد جمعیت ۴،۳ میلیارد دلار وام خارجی و کمک (۱۹۶۱-۶۶) دریافت کرد. کشورهای توسعه نیافته با یک جمعیت تقریبی ۲ میلیارد نفری، در خلال دهه ۵۰ حدود ۳ میلیارد دلار در سال گرفتند. درآمد ملی مصر، سوریه، لبنان و اردون در میانه دهه ۶۰ همگی با هم، ۶ میلیارد دلار بود.

بانک واردات و صادرات آمریکا از همان ابتدای شروع کارش، فوریه ۱۹۳۴ تا ۳۰ ژوئن ۱۹۶۷، وام و کمکهای دیگری به ارزش ۴۴۹،۵ میلیون دلار به هندوستان داده بود. رقم معادل برای مصر ۶۲،۳، برای اردون ۵،۳ و برای اسرائیل ۲۷۴،۳ میلیون دلار بود.

مهاجران فلسطینی (۸۸۰۰۰۰) ثبت شده توسط سازمان ملل متحد در سال ۱۹۵۲ ،
۱۱۲۵۰۰۰ ثبت شده (۱۹۶۱) ، ۱۹۴۹ تا ۱۹۶۷ ، ۵۰۰ میلیون دلار کمک دریافت کردند.

آبا ابان در مصاحبه ای در چشم انداز جدید سپتامبر ۱۹۶۶ میگوید: «در مورد کشورهایایی که بار حمایت از مهاجران را بدوش میکشند میتوانم بگویم که به نظر من آنها باید درخواستی را ارائه نمایند و در آن بخواهند که از منابع عظیم در نظر گرفته شده برای حمایت از پناهنده گان در UNRWA* که بصورتی مصنوعی و ابدی حفظ میشوند، در راه اقدامی برای حل مسئله بهره برداری شود.»

* سازمانی وابسته به سازمان ملل متحد برای کمک به آوارگان فلسطینی

مهاجران فلسطینی، بر اساس آمار ذکر شده سازمان ملل در سطور فوق، سالانه و برای هر نفر ۲۶ دلار دریافت نموده اند. بر اساس آمار Sapir کمک خارجی سالانه و برای هر نفر اسرائیلی، رقمی بالغ بر ۷ میلیارد طی ۱۸ سال و یک میانگین جمعیت اسرائیلی بالغ بر ۱،۷ میلیون نفر، ۲۲۸ دلار [که ۲۰۰ دلار آن از آمریکا و آلمان غربی آمده است] میشود.

اولا حمایتی که از جانب آمریکا به اسرائیل ارائه میشود نه بخاطر نگرانی برای مردم یهود، بلکه بخاطر اینست که اسرائیل بتواند بعنوان مدافع منافع آمریکا در آسیای غربی عمل نماید.

دوم اینکه، اسرائیل بتواند بعنوان «کشوری نمونه» عرض اندام کند، کشوری که ساختار دموکراتیک و توسعه سریع آن مثالی باشد برای کشورهای توسعه نیافته. علاوه بر این اسرائیل باید حوزه سرمایه گذاری و بازاری باشد برای سرمایه ها و کالاهای آماده شده آمریکایی.

*پانویس ۱ اکتبر ۱۹۶۹: رادیو اسرائیل در ۲۹ سپتامبر ۶۹ اعلام نمود که گلدا مایر درخواستی در مورد دریافت یک کمک ۲۸ میلیارد دلاری به پرزیدنت نیکسون ارائه نموده است. گفته نشد که این درخواست بخاطر چه چیزی «هدیه، وام یا وامی اعطایی برای خرید تدارکات دفاعی در آمریکا» ارائه شد. (روزنامه اخبار روز ۳۰ سپتامبر ۶۹).

مثال اقتصادی ۱: بحران ۱۹۶۶-۶۷

بحران عمیق اقتصادی که اسرائیل را، علیرغم دریافت کلیه کمکهای خارجی، در سالهای میان ۱۹۶۷-۶۶ قربانی خود نمود* توسط جنگ ژوئن ۶۷ حل شد (تولیدات صنعتی پس از جنگ تا ۳۰ درصد، صادرات تا ۱۲،۵ درصد، گردشگری تا ۳۰ درصد افزایش یافتند) و در اوت ۱۹۶۷ نشست میلیونرها، که در گذشته راجع به آن صحبت کردم، و بر آن بود که اقتصاد را از قید و بند «موسسه خیریه جهانی» آزاد نماید، فراخوانده شد (Rouleau).

* Eric Rouleau به تاریخ ۳-۹ ژوئیه ۱۹۶۹ در Le Monde Hebdomadaire مینویسد («در می ۱۹۶۷ ۱۱۵۰۰۰ در کشور بیکار بودند، به عبارت دیگر، تقریباً یک دهم از جمعیت فعال، و در خلال تابستان خطر افزایش آن تا ۱۳۰۰۰۰ وجود داشت»)،

پس از آن «سه کنفرانس دیگر با شرکت میلیونرهای یهودی، متشکل از شخصیتهایی از جهان تجارت و سرمایه داران بزرگ از دهها کشور، در اسرائیل برگزار شده است. تلاش آنان خود را بر روی دو مورد متمرکز نموده بود: که مبادلات تجاری را توسعه دهند و اینکه بر میزان سرمایه گذاریها بیفزایند. آنها تصمیم گرفتند که ایجاد توافقنامه های مختلف را، بویژه با شرکتهای آمریکایی و آمریکای جنوبی، به ارزشی برابر با ۳۰۰ میلیون دلار، تشویق و سازمان سرمایه گذاری را - شرکت مالی اسرائیل - با سرمایه ای بالغ بر ۱۰۰ میلیون دلار بوجود بیاورند. در سال ۱۹۶۸ شمار سرمایه گذاران خارجی نسبت به سال گذشته دو برابر شده بود» (Rouleau).

(یکی از پرناتزهای ضروری دیگر: ایزاک دویچر با علاقه به نشان سوسیال دمکرات آلمانی، آگوست ببل، بر روی یهود ستیزی «سوسیالیسم دیوانه»، روایت میکند: او مینویسد، «تنها ابلهان تلاش نمودند که سیستم سوسیالیستی را توسط روی آوردن بسوی برخی از اعضای - اعضای یهودی - طبقه ظالم» تغییر بدهند.

و من مایلم اضافه کنم: تنها ابلهان بر یهودی بودن اسرائیلیهای استعمارگر و «گروههای مادر» آنها تاکید مینمایند. چنین تاکیدی قادر به تضعیف کل مبارزه ضد امپریالیستی خواهد بود و به این امر منجر میگردد که غیر یهودیان ستمگر یکبار دیگر بمنظور نجات جان خود یهودیان را قربانی نمایند.

صهیونیسم تنها بخشی از ساختار حکومتی امپریالیسم است و نمیتوان بدون حمله همزمان به امپریالیسم در تمامیت آن با آن مبارزه نمود.) بحران اقتصادی ۱۹۶۶-۶۷ استعمارگران را به اتحاد دو تدبیر ناگزیر نمود:

۰۱ مناطق جدید را فتح کنند. بدینوسیله برای کالاهای آماده شده خود بخشا بازار جدیدی بدست بیاورد - بر اساس هاآرتض، ۲ فوریه ۱۹۶۹ صادرات اسرائیل به مناطق اشغال شده در خلال ۱۹۶۸ بالغ بر ۷۵ میلیون دلار بود.

بخشا حوزه جدیدی برای سرمایه گذاری بدست آمد. و تا حدودی شرایط برای گسترش منابع نیروی کار فراهم شد: در مناطق اشغال شده در ژوئن ۱۹۶۹، ۲۰-۲۵۰۰۰ نفر از اعراب، بر اساس هفته نامه جروزالم پست ۱۶ ژوئن ۶۹، با اجازه کار که به نوبه خود به صراحت تایید مینماید که آن تنها تا زمانی اعتبار دارد «که منافع شهروندان اسرائیلی مورد تهدید قرار نگیرد» در صنایع اسرائیلی صاحب مشغله ای بودند. (چشم انداز جدید اکتبر ۱۹۶۸ ص ۵۴۰).

۰۲ روابط با سرمایه را در «میهن مادر» تقویت نماید. دو نقل قول از مقاله ای در مورد «کنفرانس میلیونرها»، در هفته نامه جروزالم پست ۳۰ ژوئن ۱۹۶۹، چگونگی انجام این اقدام را نشان میدهد: پس از اعلام آن از جانب کنفرانس اقتصادی، ۷۲ طرح آمریکایی توسط سرمایه گذاران آمریکایی تدارک دیده میشود. آنها مستلزم یک سرمایه گذاری ۶۶ میلیون دلاری هستند، و در حال حاضر انجام ۳۵ طرح آغاز شده است. از میان آن ۵۰۰ شرکت بزرگ جهان، در فهرست نشریه فورچون، ۳۱ شرکت در اسرائیل فعالند، و با ۱۰ شرکت دیگر مذاکرات جریان دارد...

«آقای ام. لابنر از آفریقای جنوبی گفت که تجارت اسرائیل با کشورش پس از کنفرانس اقتصادی ۱۹۶۸ به میزان ۴۷ درصد افزایش یافته بود... او با زیم لاینز در مورد ایجاد مسیری منظم میان ایلات-آفریقای جنوبی، که به تصور او به افزایش شدید تجارت میان دو کشور منجر میشد، بحث و گفتگو کرده بود.»

«احتمالا کارخانه ای برای چرم سافین در نزدیکی غزه ساخته خواهد شد.» «یک سرمایه گذار آمریکایی در کمپانی برومین اسرائیل... «یک سرمایه گذاری اروپایی ۱۰ میلیون

دلاری در یک کارخانه منیزیم اعلام شده است» «اهاالی آفریقای جنوبی کنسرسیومی برای سرمایه گذاری (در مورد لباس) در اسرائیل تشکیل میدهد»

صهیونیسم از طریق اتخاذ این دو اقدام نشان میدهد که طبیعتش تا چه میزان با امپریالیسم در انطباق قرار دارد و تا چه میزان با امپریالیسم - اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی متحد است. آن در منطقه ای که اسرائیل در آن قرار دارد بدنبال ادغام نیست بلکه بدنبال اتخاذ اقدامات جدیدیست برای کنترل و بهره برداری، و همزمان به منظور تحکیم و تقویت برتری خود به سرمایه بین المللی روی میاورد. پس از آن مسئله دیگری وجود دارد، بنظر نمیرسد که اقدامات اتخاذ شده در هر مورد، تا اطلاع ثانوی، به عدم وابستگی به «موسسه خیریه بین المللی» منجر بشود.

Ze'ev Sharef، وزیر دارایی اسرائیل، در ژوئن ۱۹۶۹ گفت که کسر بودجه تجاری ۱۹۶۹ تقریباً ۸۵۰ میلیون دلار خواهد شد - او در آغاز همان ماه برای مذاکره در مورد دریافت یک وام «۳۱،۵» میلیون دلاری از بانک واردات و صادرات در واشنگتن بود، هدف این بود که ال آل بتواند دومین بونینگ ۷۴۷، دهمین بونینگ ۷۰۷ و تجهیزات پتروشیمی خود را بخرد، (هفته نامه جروزالم پست ۳۰ ژوئن، ۱۶ ژوئن ۱۹۶۹). **Sewer Plockier** در فوریه ۱۹۶۹ در چشم انداز جدید نوشت: سال ۱۹۶۸ «سالی بود که اسرائیل در آن بیش از هر زمان دیگری بسوی عدم استقلال از سرمایه خارجی هدایت شد».

Plockier در ضمن در مورد نکته ذکر شده، بهره برداری از نیروی کار مناطق اشغال شده میگوید، مشارکت این نیروی کار نشان دهنده اینست که تولید در خلال ۱۹۶۸ بیش از میزان انتظار توسعه یافت - این پس از تایید این امر که یکی از بزرگترین خطرات با توسعه ۱۹۶۸ دستیابی تقریبی به بالاترین میزان بهره برداری از منابع نیروی کار بود (او در اینجا تنها شهروندان اسرائیلی را بحساب میاورد).

در حال حاضر صهیونیستها نیروی کار عربی را مورد بهره برداری قرار میدهند. آنها سرمایه های خارجی را بمنظور سرمایه گذاری در مناطق اشغالی که در آنجا نیروی کار ارزان وجود دارد جذب مینمایند. - اما یهودیان را نیز - برای صهیونیسم و امپریالیسم آمریکا یهودیان ابزاری هستند برای بهره برداری، استثمار میکنند.

این تصادفی نبود که جنگ ژوئن چند سال پس از کاهش بیش از حد مهاجرت به اسرائیل روی داد - بانک مرکزی اسرائیل در گزارش خود برای ۱۹۶۶ کاهش شدید تعداد مهاجرت را بعنوان یکی از دلایل اساسی بحران اقتصادی آنزمان برشمرد. تصادفی نبود که همزمان با اولین کنفرانس میلیونرها در اوت ۱۹۶۷ درخواستهای مکرری برای مهاجرت ارائه شدند. این نیز تصادفی نبود که شارف، وزیر دارایی، در سخنرانی افتتاحیه خود در کنفرانس اقتصادی در ژوئن ۱۹۶۷ در مورد طرحی برای مهاجرت ۱۰۰۰۰۰ نفر طی سه سال آینده تاکید نمود.

کشور اسرائیل، با بنیان استعماری، ساختار سرمایه داری و ریشه های اقتصاد خود در کشورهای امپریالیستی بیگانه- بجای اینکه یهودیان به اسرائیل نیاز داشته باشند- به مهاجرت یهودیان نیاز دارد.

در پس آن افسانه های زیبا در مورد کشور یهودی، متمرکز شده بخصوص بر روی یهودیان پراکنده بمنظور جلب آنها برای «بازگشت» به صهیون، واقعیت اقتصادی قرار گرفته است، همان امری که صهیونیستها را پس از جنگ جهانی دوم ناگزیر به ایجاد مانع بر سر راه ورود مهاجران به آمریکا کرد، همان امری که آنان را به «گردآوری» یهودیان جهان عرب در آغاز دهه ۵۰ ناگزیر نمود و همان امری که بنیان جنگ ۱۹۶۷ را بنا نهاد.

ژرژ جی. کورم در رابطه با مهاجرت بزرگ در خلال اولین دوران اسرائیل در « Les Finances d'Israël » مینویسد: «..... جذب مهاجران یهودی پس از ۱۹۵۸ نه تنها معجزه نبود (او برای موج عظیم سرمایه تشریح نموده است)، بلکه در ضمن شرط لازمی بود برای امکانات کشور اسرائیل از نظر اقتصادی برای ادامه حیات. هیچ کشوری تا این حد دوام نمیآورد اگر با این شتاب از دست بیش از نیمی از جمعیت خود خلاص شده بود.

نیروی کار عربی فقط بصورتی موقت توسط صهیونیستها مورد بهره برداری قرار میگیرد - اعراب بر اساس متن نوشته شده در قرار داد اجازه کارشان به محض ورود شمار کافی از مهاجران به داخل اخراج میشوند. «... آنها (کارگران عرب) در حال حاضر برای اشتغال کارگران یهود غیر ماهر تهدیدی بشمار میروند (چرا که دستمزد کمتر را میپذیرند)» (اس، فریدلندر، «واکنشها غیرو...») اما یهودیان مداوما مورد بهره برداری قرار میگیرند - هم کار و هم سرمایه آنان.

مثال اقتصادی ۲: بیت المقدس

شورای امنیت سازمان ملل متحد در ۴ ژوئیه ۱۹۶۹ الحاق محله قدیمی در بیت المقدس را محکوم نمود. در ۴ و ۱۴ ژوئیه ۱۹۶۷ مجمع عمومی سازمان ملل متحد به اسرائیل برای انجام هر گونه اقدامی با هدف تغییر موقعیت محله قدیمی بیت المقدس هشدار داد. شورای امنیت در می ۱۹۶۸ آن هشدار را تکرار نمود.

اسرائیل در خلال این دوران بر اساس تصمیمی یکجانبه از جانب مجلس محله قدیمی را به تصرف خود درآورده است، فلسطینیانی را که در شهر زندگی کرده اند از طریق اعمال فشارهای اقتصادی و سیاسی ناگزیر به ترک خانه و کاشانه خود نموده اند، و در بخشهایی از محله، که ساختمانهای کهنه با ماشینهای خاکبرداری ویران شده اند، ساخته اند و میسازند.

بر اساس *Le Monde Hebdomadaire*، ۱۵-۲۱ می ۱۹۶۹، اسرائیلیها محاسبه کرده بودند که میتوانند، ماهانه از سپتامبر ۱۹۶۹، ۲۵۰ خانواده را در محله قدیمی سکنا دهند. محکومیت شورای امنیت در ۴ ژوئیه ۶۹ با اعلامیه هایی پاسخ داده شدند که بر اساس آنها تصرف اسرائیل غیر قابل بازگشت بود.

اسرائیلیها اعلام کردند که بیت المقدس به دلیل اهمیت احساسی بسیار بزرگ شهر برای یهودیت، باید به اسرائیل تعلق داشته باشد (*Le Monde Hebdo* ۲۶ ژوئن- ۲ ژوئیه ۶۹). بر اساس یک نظر سنجی انجام شده توسط روزنامه اخبار امروز در ۵ ژوئیه در اسرائیل ۹۹ درصد از اسرائیلیها «آماده اند که برای حفظ پیوند بیت المقدس بجنگند و به همان میزان آماده اند که به صلح با اعراب، اگر این صلح به بهای تقسیم دوباره بیت المقدس و تسلیم دوباره بخش شرقی آن به اردون تمام بشود، پاسخی منفی بدهند».

اما بیت المقدس نیز اهمیت اقتصادی خود را دارد - اهمیتی بسیار عظیم هنگامیکه امکانات استعمارگران شرایط را برای تحکیم مواضع خود درمیابد. نقل قول ذکر شده روزنامه اخبار روز از اکونومیست، ۱۴ ژانویه ۶۹، چنین آغاز شد:

«میزان وابستگی اسرائیل به کمک مالی از خارج برای حفظ نیروی دفاعی فعلی خود بصورت فزاینده ای کاهش میابد. صادرات کشور باید مسئولیت بیشتری را تقبل نماید. انتظار میرود که صنعت گردشگری با سریعترین شتاب ممکن به افزایش درآمدهای صادرات

یاری رساند. تصور میشود که با افزایش سالانه بالغ بر ۲۵ درصد. اما سال گذشته درآمدهای گردشگری اسرائیل با ۸۰ درصد افزایش یافت.»

و در ادامه:

«در نتیجه گردشگری بیشترین امیدها را متوجه خود نموده است. هدف برای ۱۹۷۱ کمی کمتر از ۶۰۰ میلیون کرون است، و سال گذشته بیش از ۴۶۵ میلیون کرون بود. به اعتقاد اکنومیسست تهدید به خرابکاریهای جدید علیه هواپیمای آل، در مقایسه با مزایایی که میتواند به تمام بیت المقدس بعنوان یک جاذبه گردشگری ارائه دهند، باید کوچک در نظر گرفته شود.»

در مقاله ذکر شده در گذشته از Sewer Plockier، چشم انداز جدید فوریه ۱۹۶۹، نیز آمده است: «افزایش ۳۰ درصدی صادرات شاهکاری بود، اما بخش بزرگی از این افزایش از جانب منبعی غیرمنتظره ارائه شد: گردشگری، که ۹۰ میلیون دلار عرضه کرد.»

پیش از ادامه مطلب اولاً، میخواهم در مقابل عبارت "غیرمنتظره" Plockier علامت سوالی قرار بدهم. دوم اینکه کسر بودجه تجاری ۱۹۶۹ را متذکر شوم که ۸۵۰ میلیون دلار ارزیابی شده است و اینکه صنعت گردشگری در خلال نیمه اول ۱۹۶۹ کمتر از رقم مشابه با سال ۱۹۶۸ بود - اما باقی میماند: بیت المقدس یک منبع مالی جدید برای اسرائیل است. محله قدیمی - به دلیل در اختیار داشتن نقش احساسی بزرگش - قابلیت جذب سرمایه گذاران خارجی را نیز دارد.

بدون بررسی توان استدلال مختلف در مورد الحاق بیت المقدس نیز میتوان فهمید که دلایل اقتصادی نقشی ایفا مینماید. برای رژیمهای مرتجع عرب الحاق بیت المقدس از لحاظ سیاسی بیش از مبارزه مردم فلسطین اهمیت دارد. - و تبلیغات این رژیمها بدلیل الحاق، رنگ و بوی بیشتری از نژادپرستی مذهبی را بخود گرفته است. - اما بخودی خود پاسخیست منسجم به استدلال اسرائیل برای الحاق.

در ضمن نقشی که آمریکا در رابطه با محکومیت شورای امنیت در ژوئیه ۶۹ ایفا نمود قابل توجه بود. اعضای آفریقایی - آسیایی شورای امنیت (الجزایر، نپال، پاکستان، سنگال و زامبیا) اصل قطعنامه ای را مطرح نموده بودند که در آن الحاق محکوم و اعمال تحریم بر علیه اسرائیل، در صورتیکه از الغای اقداماتی که اتخاذ نموده بود امتناع میورزید، پیشنهاد شده بود.

آمریکا که حاضر به پذیرفتن اعمال تحریم نبود از تصویب قطعنامه ممانعت بعمل آورد. قطعنامه ای که پس از آن به تصویب رسید چیزی در مورد تحریمها نمیگفت – اما برای حمایت از اسرائیل گام جدیدی برداشت: در قطعنامه از قبول مورد اعلام شده ای امتناع شده بود که باز پس گرفتن تغییرات از قبل انجام شده در وضعیت بیت المقدس را مطالبه مینمود.

«آمریکا از نظر سیاسی قادر به خودداری از محکوم نمودن اقداماتی که در تضاد با قوانین بین المللی قرار دارند نبود، اما آن قطعنامه بی رنگ و لعاب و آرای ممتنع در آن بخش از مسئله ذکر شده اسرائیل تنها به یک نحو قابل تفسیر بودند – آمریکا نمیخواهد برای مدتی طولانی از چیزی بجز محکومیت‌های لفظی الحاق اسرائیل حمایت نماید.» (روزنامه اخبار روز ۵ ژوئیه ۶۹، در گزارش Sigfrid Leijonhufvud از نیویورک)

به عبارت دیگر: دورویی امپریالیسم آمریکا، که در ظاهر از آزادی و عدالت حمایت مینماید – اما در واقع از اشغال، الحاق و استبداد پشتیبانی میکند. آمریکا در سازمان ملل به همان شیوه و بصورتی مداوم از قطعنامه هایی حمایت نموده که بازگشت فلسطینیان را به خانه هایشان مطالبه نموده است، اما از پذیرش درخواستهایی سر باز زده که اسرائیل را در مورد مسئله تحت فشار قرار میدهد. گلدای مایر در آغاز ژوئن ۶۹ در تلویزیون آمریکا گفت «آمریکا بهترین دوست ما در جهان است.»

آبا ابان، وزیر امور خارجه اسرائیل، قطعنامه سازمان ملل را در مورد بیت المقدس به این ترتیب که «شورای امنیت هنگامیکه اسرائیل در خطر مرگ قرار داشت کوچکترین عکس العملی نشان نداد» تفسیر نمود. (روزنامه اخبار روز ژوئیه ۶۹) - که میتوان با تاکید لوی اشکول – نخست وزیر در سال ۶۹ بر روی حمایت وعده داده شده آمریکا به اسرائیل و حضور ناوگان ششم در دریای مدیترانه مقایسه نمود (رودینسون، «اسرائیل و اعراب»).

در بخشی از کتاب «حقایق درباره اسرائیل» تحت عنوان «گردشگری» از جمله آمده است: «از جانب دولت و سرمایه گذاران اقدامات فراوانی برای ترغیب گردشگری به اجرا گذاشته شده اند، اقداماتی که نه تنها برای ارز خارجی قابل توجه اند بلکه همچنین ابزار هستند برای ایجاد روابط نزدیکتر با تمام یهودیان در جهان... شرکت توسعه صنعت گردشگری وامهایی را، با شرایط خوب، به کسانی اعطاء مینماید که خواهان سرمایه گذاری در شرکت گردشگری، مانند هتل، رستورانها و شرکتهای حمل و نقل، باشند.»

فلسطینها با اعتصابات مکرر پاسخ میدهند. آنها بمبها را در میدان سبزی در بیت المقدس و در کافه دانشگاه عبری منفجر میکنند. آنها بسوی ساختمانهای تازه ساخته شده اسرائیلی در محله قدیمی نارنجک پرتاب میکنند. آنها بمبها را در کنار کنسولگری انگلیس، در نزدیکی بقایای معبد بیت المقدس، و در سوپر مارکتهای بیت المقدس منفجر و بر روی دیوارهای شهر نارنجک پرتاب میکنند. آنها بمبها را در سینماها کار میگذارند و علیرغم تهدید ارگانهای دولتی اسرائیل با جریمه، در ۵ ژوئن ۱۹۶۹ کلیه مغازه ها در بیت المقدس قدیمی بسته بودند.

مثال اقتصادی ۳: دستگاه صهیونیستی

احزاب سیاسی اسرائیلی در اصل در خارج از فلسطین و بخاطر جلب مردم به سرزمین فلسطین ساخته شدند. آنها برای دستیابی به این هدف ارگانهایی را بمنظور انتقال و استقرار مهاجران تاسیس نمودند و در نتیجه اختیارات و وظایفی را بدست آوردند که در دیگر جوامع به دولت اختصاص دارند. از طریق احزاب بود که مهاجران صاحب مسکن و مشغله ای شدند. (مقایسه کنید. اوری آنوری «اسرائیل بدون صهیونیسم»)

سیستم همراه با تاسیس کشور عملا و بطور کامل حفظ شد. و به همین دلیل احزاب و هستدروت، اتحادیه سراسری کارگری اسرائیل، مالک بانکها و صنایع مختلف و شرکتهای دیگری هستند، و کیبوتزها که در ارتباط با احزاب مختلف قرار دارند کارخانجات را با کارکنان مزد بگیر اداره میکنند. هستدروت متالیست بر یک سازمان اشتراکی تکمیل شده: بزرگترین سازمان کارگری بدلیل در اختیار داشتن تعدادی شرکت به اندازه شرکتهای سرمایه داری به پایین نگاه داشتن دستمزدها علاقه دارد.

اوری آنوری، نماینده مستقل مجلس در اشپیگل شماره ۱۰، ۱۹۶۹، مینویسد که احزاب سیاسی باید صهیونیست باقی بمانند، «چرا که سرمایه مورد نیازشان توسط صهیونیسم تامین میشود. ارتباط نزدیک میان طبیعت صهیونیستی دولت و ساختار «دست اندرکاران» در اینجا نهفته است. با توجه به منش و مرام صهیونیستی وظیفه حل مسئله یهودیان بر عهده اسرائیل نهاده شده است. به همین دلیل حمایت از اسرائیل برای کلیه یهودیان جهان هم ارزان است و هم درست.

صهیونیستهای واقعی به پولهای دریافتی نه بعنوان هدیه بلکه بعنوان نوعی دستمزدی نگاه میکنند که توسط یهودیان در برابر وظیفه ملیشان پرداخت میشود- یهودیانی که بدلیل داشتن علاقه به ماندن در آمریکا و یا دیگر کشورها نمیخواهند به اسرائیل مهاجرت کنند.» و آونری شیوه رسیدن وجوه جمع آوری شده به اسرائیل را اینچنین تشریح میکند:

«بخش بزرگی از طریق آژانس یهودیان پرداخت میشود، آژانسی که از سالهای پیش از تاسیس اسرائیل آنارشیسمی را، هنگامیکه مانند دولتی صهیونیستی عمل مینمود تشکیل میدهد. وظیفه اصلی آژانس یهودیان در حال حاضر توزیع پولها میان احزاب صهیونیستی است.

در حالیکه دولت و مجلس تحت نظارت شدیدی قرار دارند، در مورد آژانس یهودیان، که بدنه آن هنوز هم بر اساس یک روند معمولی دمکراتیک انتخاب نمیشود، کنترل مشابهی وجود ندارد. این ائتلافیست از دبیرخانه حزب، بسادگی موسسه ایست برای توزیع غنائم.

موسسه در ازای چشم پوشی احزاب از جمع آوری پول از آمریکا میلیونها دلار میان آنها تقسیم میکند. آژانس یهودیان، بجز تامین مالی سازمانهای جوانان، موسسات تبلیغاتی و دیگر ارگانهای مرتبط با احزاب صهیونیستی، در ضمن مسئولیت پرداخت بخش قابل توجهی از مخارج نگهداری دستگاه عظیم ساخته شده توسط این احزاب را نیز، در خارج و داخل اسرائیل، بر عهده دارد.

بدین ترتیب احزاب میتوانند با گذشتن از کنار روند دمکراتیک و کنترل، مبالغ هنگفتی را از آن خود سازند. بنابراین جای تعجب نیست که صهیونیسم برای این احزاب مقدس است.»

یکی از پیامدهای این سیستم اینست که نژادپرستی در بدنه این احزاب تعبیه میشود. بودجه ای که توسط «درخواست اسرائیل متحد» جمع آوری و توسط آژانس یهودیان توزیع میگردد برای خدمت به اهداف صهیونیستها در نظر گرفته شده است، که به گفته کنگره سازمان جهانی صهیونیستی، ۱۹۶۸:

«وحدت مردم یهود و جایگاه مرکزی اسرائیل در زندگی یهودیان است.

گرد هم آوردن مردم یهود، از طریق آلیا* از تمام کشورها، در میهن یهودی خود، کشور اسرائیل.

* یک حزب سیاسی اسرائیلی

تقویت کشور اسرائیل، که بر اساس دیدگاهی پیامبرگونه از عدالت و صلح قوام یافته است. حفظ هویت مردم یهود توسط ترویج ارتقاء یهودیت و تربیت عبری و ارزشهای فرهنگی و الهی یهودی. حفاظت از حقوق یهودیان در همه جا.» (از حقایق درباره اسرائیل، ۱۹۶۹)

برنامه صهیونیستها این است. به استناد حقایق در مورد اسرائیل، دو میلیارد دلار توسط آژانس یهودیان طی سالهای ۱۹۴۸-۶۸. نتیجه: به اصطلاح حزب کارگر اسرائیل (Mapai) اعراب را بعنوان اعضای کامل حزب نمیپذیرد.

ایجاد یک اکثریت در کنست، پارلمان، جهت لغو ممنوعیت برای رفت و آمد اتوبوس و قطار طی روز سبت، غیر ممکن بوده است.

ازدواج مدنی محقق نشده است و در نتیجه یهودیان در اسرائیل نمیتوانند با مسلمانان و مسیحیان ازدواج کنند. مطالعه کتاب مقدس یهودیان در مدارس متوسطه اعراب اجباری است در حالیکه اسلام یا مسیحیت بطور کلی مطالعه نمیشوند (S. Jiryis)، «اعراب در اسرائیل»». تاسیس باشگاه فوتبال برای اعراب ممنوع است. در حالیکه بیش از ۹۰ درصد از کودکان یهودی در سن مدرسه به مدرسه میروند رقم مربوط به اعراب فقط بیش از ۶۰ درصد است.

نگرش نژادپرستانه به اعراب البته یهودیان شرقی در اسرائیل را نیز، که از نظر ظاهر نمیتوان فرقی میان آنها با اعراب قائل شد و عملاً از همان محیط و شرایط توسعه اقتصادی میابند، هدف قرار داده است.

«بررسیهای انجام شده در دانشگاه عبری نشان میدهد که پیشداوریها بر علیه یهودیانی که از آسیا یا آفریقا میابند (و بویژه مراکشها) میان ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۹ بشدت افزایش یافت: ۱۹۵۰ تنها ۵ درصد از افراد مورد مطالعه تعصباتی را نشان میدادند، ۱۹۵۳ این میزان تا ۱۹ درصد رشد کرده بود، و ۱۹۵۹ تا ۳۴ درصد.» (سائول فریدلندر، «Réflexions sur l'avenir d'Israël») «یهودیانی که از سال ۱۹۴۸ از کشورهای عربی آمده بودند نیروی کار نسبتاً ارزانی را تشکیل میدادند» (رودینسون، اسرائیل و اعراب)».

آونری مینویسد: «از آن ۱۱ گروه پارلمانی انتخاب شده در سال ۱۹۵۴، بجز پنج نماینده (چهار نفر کمونیست و من) همه صهیونیست هستند. آنها در مورد کلیه مسائل مهم با یکدیگر توافق دارند، اختلافات تنها بر سر شیوه عمل است.»

و Sabri Jiryis در مورد احزاب صهیونیستی مینویسد، «که توان خود را، توسط مجموعه ای از اقدامات قابل توجه، قانونی و غیر قانونی، از جمله بهره برداری از موسسات دولتی و وزارتخانه ها، ارائه مزایا (که باید بعنوان رشوه توضیح داده شود) و حتی خرید آراء، معطوف آراء انتخاباتی اعراب مینمایند.» - Sabri Jiryis در حیفا وکیل و با فلسطینیانی در ارتباط است که تا تاسیس کشور اسرائیل باقی ماندند.

«قانون بازگشت» و ایدئولوژی در کل، همراه با احزاب اسرائیلی و موسسات صهیونیستی خارجی ساختار حکومتی اقتصادی- سیاسی را، بر اساس نیاز دولت استعمارگر برای جذب سرمایه و کار، تشکیل میدهند.

وجود اسرائیلیهایی مانند اوری آونری قابل درک است، اسرائیلیهایی که تمام توان نقادانه خود بر علیه این ساختار بکار میگیرند و از ایجاد اسرائیلی بدون صهیونیسم، یک ملت عبری جدا از یهودیان در خارج حمایت مینمایند. - اما با اینحال بدلیل برداشت نادرست آونری از وضعیت، انتقاد از نظرات او بمنظور پرهیز از افتادن به دام استدلال ساده انگارانه اش ضرورت دارد.

او تنها سیستم صهیونیستی را مورد انتقاد قرار میدهد، آنرا بعنوان پدیده ای قلمداد مینماید که بصورتی مستقل از جهان خارج زندگی میکند، و به همین دلیل تصور میکند که نابودی آن بدون ایجاد تغییر در شرایطی که سیستم صهیونیستی در آن موجودیت میابد و عمل مینماید امکانپذیر است. او بر این نظر است که اگر بتوان سیستم، احزاب و دست اندرکاران قدیمی را تجزیه نمود، اسرائیل قادر خواهد بود که بصورتی ناگهانی به کشوری معمولی و قابل ادغام در آسیای غربی مبدل گردد.

آونری اساسا امپریالیسم را نمیبیند، نمیبیند که صهیونیسم و امپریالیسم بصورتی تجزیه ناپذیر به یکدیگر پیوند خورده اند و از یکدیگر حمایت مینمایند. دلیل آن اینست که او از روی اشتباه «قانون بازگشت» را به تنهایی علت وابستگی به سرمایه خارجی فرض میکند.

او درک نمی‌کند، که پیوند ناگسستنی با این «قانون» همراه است با آواره نمودن مردم فلسطین از آن منطقه ای که «بازگشت» روی می‌دهد.

پذیرش یا مهاجرت یهودیان و اخراج فلسطینیان البته شرط لازم یکدیگرند - و با نفی حقوق ملی فلسطینیان که امپریالیسم به صهیونیسم گره می‌زند همراه است. عدم پذیرش اسرائیل بعنوان یک کشور در آسیای غربی به دلیل تجاوز به فلسطینیان است - که به همراه خود وابستگی اقتصادی، سیاسی و نظامی به امپریالیسم را ایجاد مینماید.

آنچه که استدلال آنوری را غیر منطقی تر می‌سازد این است که او در هر حال شکلی از هویت را برای فلسطینیان به رسمیت می‌شناسد، و اینکه او فرض می‌کند که ایجاد یک کشور فلسطینی گامیست ضروری بسوی ادغام. - اما این استدلال کاملاً مستقل از بحث وابستگی است!

نتیجه این میشود که او به دام پیشنهادی استعمارگرانه می‌فتد، که اسرائیل می‌خواست به فلسطینیان برای ایجاد کشوری متشکل از ساحل غربی اردون و غزه کمک کند («اسرائیل بدون صهیونیستها»).

شرط لازم برای این اقدام اسرائیل میتوانست ایجاد فدراسیونی میان اسرائیل و این کشور فلسطینی باشد - نیروهای نظامی آنان میتوانستند از طریق قراردادی «با توافق با ناتو یا پیمان ورشو هماهنگ شوند»! ایجاد چنین کشور فلسطینی - که تنها میتواند توسط دریافت حمایت از جانب جاسوسان فلسطینی از میان اشرافزادگان قدیمی روی دهد - البته تامین کننده انتظارات فلسطین در مورد حق تعیین سرنوشت خود نبود، آن به ادغامی منجر نمیشد، در عوض سیستم صهیونیستی، قدرت امپریالیسم، و همکاری میان آنها تقویت میشد.

مبارزه با صهیونیسم بدون مبارزه همزمان بر علیه امپریالیسم امکان پذیر نیست. و بهمان ترتیب مبارزه با امپریالیسم بدون مبارزه با صهیونیسم در آسیای غربی امکان پذیر نیست.

مثال اقتصادی ۴: آب اردون

اسرائیلیها خود را تنها با آواره نمودن فلسطینیان و غصب ۴۰ تا ۵۰ درصد از داراییهای آنهايي که باقی مانده اند خشنود ننموده اند. آنها از منابع آبی مناطق نیز، به هزینه فلسطینیان و دیگر اعراب، بهره برداری نموده اند. مطالبه مطلق اسراییل بر روی بلندیهای جولان (که تنها یک نوار باریک از بلندی «دارای اهمیت استراتژیکی است» و بقیه زمینهای غیر قابل کشت هستند) باید در رابطه با کنترل دو شاخه بسیار مهم از رودخانه اردون، یرموک و بانیا، توسط نیروی اشغالگر اسراییلی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

بهره برداری اشغالگران از آب (که در نثریات کشورهای اروپای غربی و آمریکایی با قدردانی بسیار مورد توجه قرار میگیرد) بدون توجه به نیازهای دیگران بلافاصله پس از تاسیس کشور آغاز شد. پیش از آن - ۱۹۴۶ - کمیسیون تحقیقاتی آمریکایی/انگلیسی یک پیشنهاد صهیونیستی را در مورد «دره خودگردان اردون» که نیازهای سوریه و فراردون را به آب در نظر نمیگرفت مردود اعلام نمود.

مسئله از ابتدا نه فقط نیاز، بلکه سیاسی بود. بخش بزرگی از اعراب آواره شده به دره اردون آمدند و در آنجا به آب نیاز داشتند - اما اشغالگران که اموال آنان را مصادره نموده بودند بمنظور دادن جایی به اروپاییان و دیگر مهاجران میخواستند که آب را نیز از آنان، برای آماده نمودن مناطقی جدید برای مهاجران بیشتر، دریغ نمایند.

اسراییلها برای آوردن آب به صحرای نگب با خشکاندن منطقه هول، زیر بلندیهای جولان، بخشی از آن بر اساس توافقنامه آتش بس با Syden ۱۹۴۹ در میان منطقه غیرنظامی وجود داشت، آغاز نمودند. آنها به آنجا رفتند، خشکاندند و اعراب ساکن در آنجا را بیرون راندند.

کمیسیون نظارت سازمان ملل متحد در ۹ نوامبر ۱۹۵۳ به شورای امنیت اعلام نمود که اسراییل در شب میان ۳۰ و ۳۱ مارس ۷۸۵ عرب را از منطقه غیرنظامی اخراج کرده بود. در آنزمان از آوریل ۱۹۵۱ تیراندازی جریان داشته است. اما همانطور که باربرو آلوینگ در ۲ ژوئن ۱۹۶۹ در مجله «در طول سال» نوشت «سوریهها بیش از این نمیتواند در پایین بلندیهای جولان جانهای بیشتری را منته نمایند».

در سپتامبر ۱۹۶۴ «سیستم حمل آب اسرائیل»، با هدف اعطای آب به مهاجران در نگب، روزانه با ۹۰۰۰۰۰ متر مکعب آب از دریاچه طبریه، افتتاح شد. بمنظور ارائه تصویری از معنای این رقم میتوان متذکر شد که یک سخنگوی وزارت کشاورزی اسرائیل در سپتامبر ۱۹۶۵ اعلام نمود که منابع آبی کشور از سال ۱۹۶۱ از ۲۸۰۰۰۰۰ به ۴۳۰۰۰۰۰ متر مکعب در روز افزایش یافته بود («خاورمیانه و شمال آفریقا»).

آن ۹۰۰۰۰۰ متر مکعب از «سیستم حمل آب اسرائیل» برابر است با ۳۰ درصد از مجموع منابع آبی ۱۹۶۱. این آب از دره اردون، که کشاورزان فراردونی و فلسطینی به آن نیاز داشتند، ربوده شد. سطح آب در دره اردون چنان کاهش یافته که برای چشمان غیر مسلح نیز قابل مشاهده است، و بر اساس محاسبات متخصصان انتظار میرود که دریای مرده در عرض صد سال کاملاً مرده باشد.

حملات - ه از آغاز انجام شده ی اسرائیلیها به ماهیگیران سوری - که من آنرا در کتاب «فلسطین و اسرائیل» کوتاه فکری اسرائیلی قلمداد نموده ام - توضیحات اقتصادی خود را هنگامی دریافت میکند که شما میدانید اسرائیل دریاچه طبریه را نه فقط بعنوان آبهای منطقه خود بلکه بعنوان منابع آبی خود و فقط خود - در نظر گرفته است.

صدور مجوز به ماهیگیران سوری، که در ۵۰ متری ساحل زندگی میکردند، برای ماهیگیری میتوانست برای اعراب این تصور را ایجاد نماید که آنها هیچ حقی بر روی دریاچه نداشتند و در نتیجه این برای اسرائیلیها، در صورتیکه آب آنجا را بدون فکر کردن به کشاورزان فلسطینی و فراردونی جنوب دریاچه می ربودند، متناقض بوده است.

قانون بین المللی تعیین نموده است - البته - هیچ کشوری مجاز نیست آب رودخانه ای را که از قلمرواش به قلمرو کشور دیگری جاری میشود - مگر اینکه بر روی محیط زیست یا جمعیت کشور تاثیر بگذارد، متوقف و یا منحرف سازد. بجز این مسلماً واضح است که جمعیت یک دره و یا ساکن در کنار دریاچه ای باید اجازه داشته باشد که نیازهای خود را پیش از انتقال آب از آنجا به مناطق دورتر برطرف سازند.

در حالیکه استعمارگران سدها و کانالهای خود را میساختند و کشاورزان سوری و ماهیگیران فلسطینی را به پناه بردن به اردوگاههای پناهنده گان در سوریه ناگزیر مینمودند تلاشهایی از خارج برای حل مسئله رخ داد. بزرگترین اقدام از جانب آمریکا - توسط فرستاده آیزنهاور اریک جانستون - اتخاذ شد و یکی از بسیار طرحهای آمریکا بود که موضع اسرائیل را بدون توجه به طبیعت مناقشه فلسطین تقویت نمود.

پیش از جنگ ۱۹۶۷ چهار کشور بر روی رودخانه اردون کنترل داشتند. در لبنان شاخه اصلی، حصبانی جریان دارد. در سوریه شاخه های بانیا و یرموک جاری هستند. فرار اردون دو میل در شمال یرموک را بعنوان مرز رودخانه ای با سوریه دارد. بخشهای فلسطینی - ی سیستم رودخانه در میان کشور استعمارگر اسرائیل و نیروهای اشغالگر اردون تقسیم شده بودند: اسرائیل کنترل حصبانی و بانیا، درست در شمال نقطه ای که به یکدیگر میپیوندند و اردون را تشکیل میدهند، در اختیار خود گرفته بود. و پس از آن بر روی اردون تا چند میل در جنوب دریاچه طبریه کنترل داشت. اردون در نتیجه بقیه رودخانه را تا پایین دریای مرده کنترل میکرد.

در اواسط دهه ۵۰ طرح جانستون ارائه شد. بر اساس آن دریای طبریه به مخزن اصلی آب منطقه تبدیل و آب به ترتیبی که اسرائیل ۳۳ درصد و کشورهای عربی ۶۷ درصد دریافت مینمودند توزیع میشد. (۷۷ درصد از آب حوضه اردون در میان قلمرو عربی و ۲۳ درصد در اسرائیل جاری است).

کشورهای عربی طرحی را ارائه نمودند که بر اساس آن یک مخزن در کنار یرموک ساخته میشد و ۲۰ درصد از آب را به اسرائیل میداد. اسرائیل طرحی را ارائه داد که بر اساس آن آب رودخانه لیتانی - ه لبنان را، که به اردون ارتباطی نداشت، به داخل کشیده میشد.

کشورهای عربی نمیخواستند خود را از طریق مبدل نمودن دریاچه طبریه به مخازن آب تسلیم صلاحدید اسرائیل نمایند - اسرائیل از پذیرفتن هر گونه کنترل بین المللی خودداری ورزید. (چارلز داگلاس - هوم «اعراب و اسرائیل»).

در سال ۱۹۵۶ علیرغم اعتراضات فلسطینی و سوری انجام مصالحه ای میان اسرائیل و اردون، دو کشوری که فلسطین را میان خود تقسیم نموده اند - عنقریب بود. حمله اسرائیل به مصر به کلیه تلاشها برای کسب توافق پایان داد.

پیشنهاد آمریکا تلاش روشنی بود برای ناگزیر نمودن اعراب به پذیرفتن اسرائیل بعنوان کشوری تاسیس شده برای همیشه و ارائه امکانات به آن برای تحکیم مواضع خود از طریق کشت و کار نگب که شرایط را برای کشور جهت پذیرش تعداد بیشتری از مهاجران جدید آماده مینمود.

درخواست امنیتی اسرائیلی، اما نه عربی، توسط مبدل شدن دریاچه طبریه به مخازن آب مورد اجابت قرار گرفت - خروجی دریاچه در همانزمان تحت کنترل اسرائیل قرار داشت. سامی هداوی مینویسد: «اساسا به اینکه برای اعراب فلسطینی، که اسرائیلیها میخواستند کشورشان را در تطابق با «پیشنهاد جانستون» آبیاری کنند، چه اتفاقی میفتاد هیچ توجهی نشد.» («برداشت تلخ»).

اردون پس از جنگ ۵۶ بمنظور آبیاری در دره اردون ساخت و ساز کانالی را از یرموک آغاز نمود. اسرائیل طرح خود را برای طرح «سیستم حمل آب اسرائیل» اعلام کرد و دلهره اعراب را توسط این ادعا که نگب توسط این طرح میتواندست چهار میلیون نفر دیگر را در خود جای دهد تایید نمود (رودینسون «اسرائیل و اعراب»).

کشورهای عربی در تلاشی برای ممانعت از استفاده بیش از حد آب توسط اسرائیل - آن ۹۰۰۰۰۰ مترمکعب/روزانه آب ذکر شده در سطور فوق- برآنشده که شاخه آب رودخانه اردون را به رودخانه لبنانی لیتانی، و آب بانیا را به یرموک- که همچنین در اردون، جنوب دریاچه طبریه جاری است - منحرف نمایند.

نقل قولی از چشم انداز جدید اسرائیلی ۱۹۶۶: «...همانطور که ژنرال دایان در مجموعه مقالاتی در رابطه با طرحهای عربی در مورد منحرف نمودن آب رودخانه اردون نوشت، برای اسرائیل میتوانست آسانتر باشد که «اعراب را با تشریح اینکه درگیر شدن با اسرائیل به زحمتش نمی آرد»، از طریق نشان دادن میزان قدرت «واقعی» میان دو طرف، و یا استفاده از خشونت، متقاعد نماید.» این ۱۹۶۵ بود.

مقایسه با مسئله ای از جانب رودینسون جالب است، او مینویسد «مهندسان ساختمان آب در آغاز ۱۹۶۵ اشاره کردند که، اگر چه اعراب موفق به منحرف نمودن تمام آب از بزرگترین شاخه های رودخانه اردون شدند اما با اینحال به آن میزانی که در طرح جانستون به آنها اختصاص داده شده بود دست نخواهند یافت.» (اسرائیل و اعراب)

همچنین ۱۹۶۵ ژنرال رابین گفت: «منحرف نمودن آب در صورت موفقیت تاثیر عظیمی بر روی قابلیت عمل اعراب خواهد گذاشت (قابلیتی که با عدم دریافت پاسخ از جانب عملیاتشان افزایش میابد). این امر شرایط را برای پی ریزی آزادی بیشتر فراهم میآورد و سربازان را

برای تیراندازی به هدفی که پدیدار میشود آماده تر میسازد.» (داگلاس- هوم) منظور رابین به عبارت دیگر این بود که اعتماد به نفس اعراب در صورت ساخت و ساز تاسیسات سدی شان در صلح و آرامش، تقویت میشد.

در آغاز ۱۹۶۶ طرح انحراف باتیاس توسط بمباران اسرائیلیها کاملاً نابود شده بود. یکسال پیش از آنزمان «سیستم حمل آب اسرائیل» آب را به صحرای نگب تحویل میداد. در بهار ۱۹۶۷ سدهای عربی یکبار دیگر توسط حملات هوایی و توپخانه نابود شده بودند. در ژوئن ۱۹۶۷ کشور استعمارگر کنترل باتیاس و یرموک را بدست گرفت.

۲۳ ژوئن ۱۹۶۹ اسرائیلیها برای نابود نمودن به اصطلاح کانال غور که به یکی از معدودترین مناطق حاصلخیز فرارادون آب ارائه میداد تلاش نمودند - حمله در ۱۰ اوت تکرار شد. در انتشارات تایید شده گردشگری اسرائیل «تور اسرائیل» (۱۹۶۹-۷۰) علاقه اسرائیلیها برای آب و زمین در بلندیهای جولان روبنای ایدئولوژیکی خود را دریافت مینماید:

«در دوران کتاب مقدس نیمی از طایفه Menashe در اینجا سکنا گزیدند. منطقه پس از این گریز طایفه جولان نامیده میشود. طایفه دان منطقه را مورد ستایش قرار داد و Layish (Leshem) را در بخش شمال شرقی تصرف کرد و در نتیجه همسایه Menashe شد. طایفه Geshur و Ma'acha گاهی موضعی دوستانه نسبت به اسرائیلیها داشتند (در دوران Jephthah Domaren)، و گاهی خصمانه (در دوران دولت داوید)».

جنگهای بسیاری میان اسرائیلیها و آرام (Syden) روی داد، و کنترل منطقه میان آنها دست بدست میشد. یهودیان در دوران حکومت آکساندر یانی (اولین صده پیش از تولد مسیح) در بلندیها سکنا گزیدند، اما بدلیل بروز اختلافات میان پسران او در مورد ارتیه، منطقه بدست رومیها افتاد (۶۳ پیش از مسیح).

آنها جولان را به هیرودیس دادند، که برای ساخت و ساز و پر کردن منطقه از مردم تلاش فراوانی به خرج داد. پسر او فیلیپ اقدامات پدر را دنبال کرد و ویرانه های بسیاری از آندوران در ارتفاعات پراکنده است. سال ۹۵ پس از مسیح، ۲۵ سال پس از نابودی بیت المقدس، اغرپیاس، آخرین پادشاه یهودی جولان، درگذشت.

ویرانه های باقیمانده از کنیسه ها و سازه های دیگر شهرکها، یهودیانی را نشان میدهند که علیرغم تعقیب و آزار امپراتوری روم شرقی [جانشینان رومیها] به ساخت و ساز ادامه دادند. در خلال سالهای اخیر جولان توسط اعراب (۶۳۶ پس از مسیح)، امپراتوری روم شرقی (۹۷۵ پیش از مسیح)، سلجوقیان، صلیبیون، مسلمانان Mameluke، ترکهای عثمانی، مصریان، و پس از آن یکبار دیگر ترکهای عثمانی اداره شد. جنگ بی پایان منطقه را دچار فقر نمود.

جولان پس از جنگ جهانی اول همراه با سوریه تحت نفوذ فرانسوی قرار گرفت. سوریه پس از کسب استقلال حکومت جولان را بدست گرفت، و از ۱۹۴۸ به بعد منطقه را به پایگاهی برای حمله به اسرائیل مبدل نمود.»

چند صفحه بعد تاسیسات ارتش سوریه و رویدادهای ۱۹۶۷ تحت عنوان «جولان آزاد شده» معرفی میشوند. و کمی بعد: «اغلب روستاها در خلال جنگ شش روزه رها شدند... بتازگی ده شهرک اسرائیلی در جولان تخریب شده اند: Ramat Banyas، کیبوتس جولان ، Ein Zivan، Giv'at Yo'av، نهال جشور، نهال جولان، ال-آل، Ramat Hamagshimim، Mevo Hamma و Ne'ot Golan. تعداد زیادی برای سال آینده برنامه ریزی شده است.»

در حقایق درباره اسرائیل، ۱۹۶۹، تحت عنوان «آبیاری و منابع آبی» از جمله آمده است: «بر اساس تحقیقات اخیر آبشناسی میزان سالانه ای که آزادانه و مداوم میتوان مورد استفاده قرار داد، پس از توسعه کامل کلیه منابع شناخته شده، ۱،۶ میلیارد مترمکعب است.»

چند سطر بعد گفته شده: «منابع آب در منطقه ای که در تطابق با پیمان نامه آتش بس اداره میشود تنها برای تامین نیاز منطقه کفایت مینماید.» (البته - اسرائیلیها تا حدودی بخش بزرگی از آب آنجا را بیرون کشیده اند و بخش جمعیتی اسرائیلی در جولان وجود دارند که احتیاجات آنان باید مورد توجه قرار گیرد.)
و در پایان نوشته شده:

«دانش بدست آمده در اینجا در مورد استخراج، در کشورهای آسیایی، آمریکای جنوبی و آفریقایی، به آنجا کارشناسان اسرائیلی به منظور ارائه مشاوره و کمک دعوت شده اند، تحت شرایط دشوار اعمال میشود.»

مثال اقتصادی ۵: حمله به خط لوله سراسری عربستان

در ۳۰ می ۱۹۶۹ خط لوله بزرگ نفت از عربستان سعودی به دریای مدیترانه، خط لوله ترانس عرب یا تابلاین، در بلندیهای جولان توسط شش تن از فداییان جبهه مردمی برای آزادی فلسطین (پ اف ال پ) منفجر شد. پیش از متوقف نمودن پمپاژ - بر اساس اطلاعات ارائه شده اسرائیلی ۸۰۰۰ تن نفت بیرون ریخته شده بود - بخشی از آن آتش گرفته و بخشی به رودخانه اردون ریخته و توسط آن به دریاچه طبریه، مخازن آب اسرائیل، برده شده بود.

این حمله هدف خود را به یکباره بر روی کشور استعمارگر اسرائیل، امپریالیسم آمریکا، رژیمهای عربی مرتجع و رژیمهای عربی که برای نجات جان خود برای مصالحه با دشمنان مردم عرب آماده بودند متمرکز نموده بود.

پیشینه:

۱. لوله نفتی منفجر شده به شرکت نفتی آمریکایی آرامکو تعلق داشت که در عربستان سعودی کار میکرد. انحصار کلیه اکتشافات عمده نفتی در عربستان سعودی در اختیار آرامکو، با همکاری بسیار نزدیک اقتصادی، سیاسی و نظامی با رژیم مستبد ملک فیصل، قرار دارد.

«تابلاین» نفت را از میان عربستان سعودی، اردون، سوریه و لبنان به شهر بندری لبنان، صیدا، منتقل میکند. استفان لانگ ریگ در کتاب خود «نفت در خاور میانه» این لوله نفتی را بعنوان عنصری مهم در اقتصاد نیمکره غربی، کمکی به توانایی بالقوه استراتژیکی آن - و وثیقه ای برای کسب ثروت قلمداد مینماید». (۱۹۶۸ آرامکو از طریق «تابلاین» ۴۸۰۰۰۰ بشکه در روز به دریای مدیترانه پمپاژ کرد. پیش از جنگ ۱۹۶۷ کل محموله های نفتی از کانال سوئز بیش از شش برابر میزان روزانه را شامل میشد.

پس از این جنگ ظرفیت لوله ها توسط تاسیسات جدید استخراج نفت تا ۴۲،۲ درصد افزایش یافته بود. در حال حاضر، در مقایسه با پیش از ۱۹۶۷، لوله های نفتی از عراق از میان سوریه به دریای مدیترانه، ۴۸،۵ درصد نفت بیشتر را به دریای مدیترانه منتقل مینمایند.)

۰۲ پس از اشغال فلات جولان - ه سوریه ای توسط اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ بخشی از مسیر لوله های نفتی سوریه از میان مناطق تحت کنترل اسرائیل عبور میکند.

در پاییز ۱۹۶۷ دولتهای عربی در جریان کنفرانس عربی خارطوم در مورد ادامه جریان نفت از میان تابلاین، علیرغم اشغال به توافق رسیدند - و این به ابتکار عربستان سعودی و با حمایت آمریکا انجام شد. دیگر کشورهای تولید کننده نفت، و پادشاه اردون و دیگر رژیمها عربی که با امپریالیسم آمریکا همکاری میکنند آنهایی بودند که عمدتاً از پیشنهاد حمایت نمودند.

رژیمهایی که از حمل و نقل نفت حق امتیاز کسب میکنند البته برای حمایت از پیشنهاد عربستان سعودی دلایل اقتصادی خود را داشتند. رژیم مترقی سوریه نیز به دام افتاد - که به کشور، علیرغم کنترل اسرائیل بر روی بخش بزرگی از مسیر لوله های نفتی سوریه حق امتیازات نفتی، بدون تغییر وعده، داده شده بود. اردون در سال ۱۹۶۷، ۳،۹ میلیون دلار، سوریه ۴ میلیون و لبنان ۳،۹ میلیون حق امتیاز دریافت نمودند. ۱۹۶۸ ارقام به ترتیب ۵،۳ و ۵ میلیون بود.

اردون و مصر برای حمایت از پیشنهاد دلیل دیگری داشتند: همان کنفرانس خارطوم، ۱۹۶۷، در مورد جبران خسارات وارده به دو کشور توسط کویت، عربستان سعودی و لیبی برای تحمل زیانهای وارده از ادامه اشغال مستمر مناطق «اردون» و مصر تصمیم گرفتند. عربستان سعودی در نتیجه میتواند استدلال کند که ارائه این مبلغ، اگر «تابلاین» به فعالیت خود ادامه نمیداد، امکانپذیر نبود. بنابراین هر سه کشور عربی آسیای غربی موافق بودند - به عبارت دیگر حتی مترقیان. امپریالیسم آمریکا قدرت خود را نشان داده بود.

اگر رژیم مصر و بویژه سوریه، نه در قدم اول، به منافع کوتاه مدت خود فکر نکرده بودند میتوانستند به موضع مشترکی دست یافته و مسیر لوله های نفتی منتهی به دریای مدیترانه را، که میتواند آمریکا را به ناگزیر نمودن اسرائیل برای عقب نشینی از مناطق اشغال شده متمایل نماید، متوقف نمایند.

رفتار سوریه در این رابطه سوال برانگیزتر از این هم میشود چرا که رژیم در آنجا شرایط اسراییل را برای این همکاری غیر مستقیم پذیرفت: که سوریه از نفوذ جنبش آزادیبخش سوریه به اسراییل یا مناطق تحت اشغال اسراییل جلوگیری بعمل میاورد.

اسراییلیها نیز که بر اساس اطلاعات در اسراییل از آرامکو حق امتیاز دریافت کرده اند در صورت عدم پذیرش شرایطشان با قطع خط لوله نفتی تهدید نموده بودند. سوریه بنابراین بخاطر مبلغی ۴-۵ میلیون دلاری مبارزه آزادیبخش فلسطین را فروخت. فداییان فلسطین در راه ورود به بلندیهای جولان توسط ارتش سوریه به بند کشیده شدند و بسیاری از آنان همچنان در زندان بسر میبرند.

۳. رژیمهای ارتجاعی عربی (بیش از همه عربستان سعودی) در خلال بهار ۱۹۶۹ در مورد ارائه حمایت اقتصادی به جنبش آزادیبخش فلسطین شک و تردید نشان دادند - ملک فیصل از حمایت از یک گروه فاشیستی /اسلامی تحت رهبری مفتی (عنوان مذهبی) سابق بیت المقدس - زمانی همکار هیتلر- سخن به میان آورد.

(مفتی از دهه ۱۹۲۰ تا ایجاد اسراییل رهبر مذهبی و سیاسی فلسطینها بود و از طریق همکاری با اشراف زاده گان فلسطینی و پادشاهان عرب، همزمان با پشت پا زدن به سازماندهی مردم فلسطین، به کشور فلسطین خیانت نمود.) الفتح یک هفته پیش از حمله پ اف ال پ به لوله های نفتی هشدارهای شدیدی را متوجه رژیمهای ارتجاعی عرب نموده و بر این امر تاکید ورزیده بود که فلسطینیان در صورت خیانت این رژیمها به مبارزه فلسطین، به اتخاذ تدابیری بر علیه این خائنان ناگزیر میشدند.

اینکه جبهه مردمی از مدتها قبل طرحی را بر علیه خطوط لوله نفتی برنامه ریزی نموده بود شناخته شده است - برای محروم نمودن تسلط اسراییل بر سوریه. کارزار حمله ی رخداده در پایان می ۶۹ باید در رابطه مستقیم با موضع هر چه روشنتر عربستان سعودی بر علیه جنبش آزادیبخش مورد بازبینی قرار گیرد.

۴. در می ۶۹ جبهه آزادیبخش عربستان سعودی (شاخه ای از سازمان جبهه آزادیبخش فلسطین) اعلام کرد که آمریکا در آنزمان به عربستان سعودی بمنظور تاسیس پایگاههای موشکی و دیگر تاسیسات نظامی کمک میکرد. محل و طبیعت این پایگاهها نشان میدهند که

آنها برعکس برای حفاظت از رژیم عربستان سعودی در مقابل مردم خودش در نظر گرفته شده اند و نه برای مبارزه بر علیه امپریالیسم و صهیونیسم.

۰۵ برای اسرائیل، آبی که توسط حمله به تابلاین نابود شد بجز زیان اقتصادی اهمیت سیاسی نیز دارد. ۱۹۴۹-۶۷ بخشهای بزرگتری از آب عربی در سیستم رودخانه ای اردون توسط اسرائیل منقرض شد. بر اساس محاسبات، اسرائیل پیش از جنگ از دو سوم آب اردون استفاده میکرد.

حمله به خطوط لوله نفتی، خود را بر روی دو عامل متمرکز نموده بود: بر روی بهره برداری اسرائیل از آب در کل، و بر روی این واقعیت که اسرائیل با اشغال جولان کنترل مهمترین شاخه های رودخانه اردون را بدست آورده بود.

بر اساس هفته نامه جروزالم پست، ۱۶ ژوئن ۶۹، اسرائیلیها در ابتدا از نابود شدن کامل آب دریاچه طبریه توسط نفت و بدنبال آن آب برای «سیستم حمل آب اسرائیل» میهراسیدند، و یکی از اسرائیلیها که متخصص سوئدی نامیده میشد در رادیوی سوئد اعلام نمود که امکان بروز خسارات تا بیست سال آینده قابل پیش بینی بود.

هدف اقدام این بود:

۰۱ باز کردن جبهه سوریه بر علیه اسرائیل برای جنبش آزادیبخش فلسطین و دشوار نمودن وضعیت ارتش صهیونیستی.

۰۲ نشان دادن به رژیمهای عربی و امپریالیسم آمریکا که فلسطینیها هیچگونه مصالحه ای را نمیپذیرند.

۰۳ نشان دادن اینکه خط لوله نفت به دلیل اینکه نفت عربی در آن جریان دارد الهی نیست، و اینکه ملیت دشمنان هیچ اهمیتی ندارد.

۰۴ که برای عربستان سعودی و آرامکو زیانهای اقتصادی ایجاد نمایند و نشان بدهند که فلسطینیان نیز ابزاری را برای تنبیه اقتصادی در اختیار دارند.

۰۵ که برای حکومت اشغالگر صهیونیستی زیانهای اقتصادی ایجاد نمایند و از مزیت بهره برداری از آب بکاهند.

اظهارات ارائه شده پس از حمله آموزنده اند:

گلدایر بمنظور متوقف نمودن چریکها آرامکو را برای اتخاذ اقدامات ترغیب نمود
(روزنامه اخبار روز ۲ ژوئن ۶۹).

سوریه و مصر بر روی تقویت کنترل بر روی چریکها به ترتیبی که اقدامات آنها به منافع
دولتهای عربی صدمه ای وارد نیابد تاکید نمودند. (لوریون، بیروت، ۲۲ ژوئن ۶۹).

عربستان سعودی اعلام کرد که اقدام نشان دهنده این بود که پ اف ال پ به شعارهای خود
در مورد آزاد نمودن فلسطین پایبند نیست بلکه از آنها بمنظور پنهان نمودن یک توطئه
کمونیستی خارجی، در نظر گرفته شده برای تضعیف ملت عرب، بهره برداری مینماید.
(نشریه هفتگی اورشلیم پست ۹ ژوئن ۶۹).

درخواست عربستان سعودی را، که کلیه سازمانهای عربی باید تحت یک مدیریت واحد
(لوریون، بیروت، ۲۱ ژوئن ۶۹) قرار داده شوند، میتوان با درخواست ال اهرام مصری، ۹
می ۶۹، مقایسه نمود: که دولتهای عربی باید کنفرانسی دولتی را تشکیل بدهند و در آن از
جمله در مورد «شرایط خطرناکی که جنبش چریکی عربی را تحت محاصره خود درآورده
است» و برقراری اصولی برای اقدامات چریکها در رابطه با حاکمیت دولتهای عربی، بحث
و گفتگو کنند. (روزنامه اخبار روز ۱۰ می ۶۹)

در ۹ می در عمان در مورد تمایل عربستان سعودی برای ارسال نیروی نظامی به اردون
«بمنظور تقویت دفاع از مرز غربی اردون با اسرائیل» اعلامیه ای منتشر شد. ملک حسین
در ۳۰ ژوئن دولت خود را تشکیل داد «و در کلیه موارد کلیدی افرادی را منصوب نمود که
شخصا به او نزدیک و برای نداشتن هر گونه همدردی با جنبش آزادیبخش فلسطین شناخته
شده بودند». (Le Monde hebdomadaire ۲۶ ژوئن ۶۹).

۲ ژوئن در روزنامه بیروتی «دیلی استار» به نقل از پ اف ال پ بیانیه ای منتشر شد:
انفجارها برای «مطلع نمودن آمریکا که باید بهای سنگینی را بخاطر پشتیبانیش از اسرائیل
بپردازد» در نظر گرفته شده بودند.

تابلین به «گروهی از شرکتهای استثمارگر و انحصاری آمریکایی» تعلق دارد و دولت
آمریکا «بخشی از جبهه ضد عربی است، بخشی که برای جلوگیری از مبارزه مردم فلسطین

برای بدست آوردن کشور اشغال شده خودش تلاش مینماید و به حمایت سیاسی و اقتصادی خود به اسرائیل به همان روشی که در رابطه با جنگ ژوئن ۱۹۶۷ انجام داد ادامه میدهد».

«تنها پاسخ مقابله با منافع آمریکا در جهان عرب است، که به آنها در هر جایی که وجود دارند حمله کرد. جبهه مردمی این فرصت را برای دادن پاسخ به اقدامات دولت آمریکا، هنگامیکه در حال حاضر خود را توسط مذاکرات چهار جانبه وقف توطئه مینماید، انتخاب کرد.» «مبارزه واقعی برای فلسطین مقابله مستقیم با کلیه نیروهای حامی اسرائیل است.»

پ اف ال پ پس از انتقاد ال‌ا‌ه‌رام به حمله اعلام نمود که آن خط لوله مورد حمله واقع شده متالیست بر یک طرح که در آن «منافع امپریالیستی آمریکا با اشغال اسرائیل، نیروهای مرتجع عربی و شکست رسمی رژیمها برای مواجهه با اسرائیل ادغام میشوند.»

پ اف ال پ این ادعای ال‌ا‌ه‌رام را که عملیات به منافع عربی صدمه وارد میاورند مورد انتقاد قرار میدهد و میگوید که آن منافع «در چنگ اشغالگران اسرائیلی قرار دارد و آنرا بنا بر صلاحدید و ارزیابی خود تحویل داده است. امپریالیسم در یک سر و مرتجعین در سر دیگر قرار دارند، و ارتش اسرائیل مباشر آنهاست.» (دیلی استار ۷ ژوئن ۶۹).

نقش اسرائیل

درک نقش اسرائیل در ساختار قدرت امپریالیستی بدون پی بردن به حقایق زیر امکانپذیر نیست:

۱. منافع گسترده امپریالیسم در آسیای غربی
۲. طبیعت اشغالگرانه/ نژادپرستانه/ مهاجرتی دولت اسرائیل که نمیتواند در منطقه ادغام شود.
۳. وابستگی عظیم اقتصادی صهیونیسم به آمریکا و اقلیت یهودی آن - هم پیش و هم پس از تاسیس کشور اشغالگر.
۴. اینکه صهیونیسم و اسرائیل بیان منافع طبقاتی/ اجتماعی سرمایه داری است و بنابراین با آمریکا ارزشهای مشترک ایدئولوژیکی دارد.

اگر از جانبی دیگر از این حقایق اینگونه نتیجه گیری کنیم که صهیونیسم و اسرائیل ابزار مطیع امپریالیسم آمریکا هستند، توان منافع خود-ه صهیونیسم- اقتصادی، راهبردی و سیاسی - و برای مثال تأثیر اثرات قوی باقیمانده روانی از ترور نازیها بر علیه یهودیان- را

ناچیز انگاشته ایم. اسرائیل بخشی از ساختار امپریالیستی است، اما در آمریکا به بردگی گرفته نشده است.

اسرائیل با دیگر کشورهای امپریالیستی هر از گاهی همگام بوده است - برای مثال ۱۹۶۵ هنگامیکه همراه با فرانسه و انگلیس - بر علیه خواست آمریکا - به مصر حمله شد، و اقدامی مانند حمله اسرائیل به فرودگاه بیروت در دسامبر ۱۹۶۸ در تضاد با منافع قدرت بزرگ امپریالیستی قرار داشت. منافع توسعه طلبانه صهیونیسم - که من در «فلسطین و اسرائیل» برجسته میکنم - بخودی خود مواردی نیستند که در خدمت امپریالیسم آمریکا عمل نمایند.

اما آمریکا و اسرائیل از نظر اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی بصورتی تنگاتنگ به یکدیگر مرتبط هستند - و شرط لازم برای جایگاه هر دو طرف در آسیای غربی یک جهان عرب ضعیف و خرد شده، تحت تسلط رژیمهای مرتجع منطقه، است. این خود را برای مثال به شرح بیان مینماید:

«دولت ایالات متحده آمریکا مصمم است که از سیاست مستقل و تمامیت ارضی همه کشورهای این منطقه حمایت نماید. این سیاست ایالات متحده، در دوران ریاست چهار رئیس جمهور بوده است ۰۰۰» (لیندون جانسون، ۲۳ می ۱۹۶۷).

«ما آموزه ای داریم که به حفظ استقلال کلیه کشورهای منطقه اشاره دارد و دقیقا همانطور که خواهان حفظ استقلال فردی خود هستیم به همان میزان نیز خواهان درگیر نمودن کشورهای عربی به حوزه قدرتی (حوزه سلطه) قاهره نیستیم. این آموزه در تطابق با منافع ما نیز قرار دارد. (آبا ابان در چشم انداز جدید، سپتامبر ۱۹۶۶).

در سال ۱۹۵۷، اسرائیل، چهار پادشاه عرب و لبنان - ه تحت کنترل آمریکا، به آموزه آیزنهاور، که دارای معنایی یکسان با دو نظر ذکر شده داشت، پیوستند. بر اساس این منافع راهبردی مشترک بود که اسرائیل، ۱۹۵۸، پس از کودتای دولتی در عراق به هواپیماهای شکاری انگلیس و حمل و نقل آمریکا اجازه داد که از حریم هوایی کشور برای حمایت از ملک حسین استفاده کنند.

من در گذشته نشان داده ام که آمریکا به یک حمله اسرائیلی به سوریه، بهار ۱۹۶۷، علاقه داشت و اینکه لوی اشکول آشکارا اعلام نمود که آمریکا حمایت از اسرائیل را توسط ناوگان ششم تضمین نموده بود.

ماکسیم رودینسون مینویسد: «... در پایان ۱۹۶۶ در اروپا شایع شد که رابطه نزدیک ایجاد شده میان اتحاد جماهیر شوروی، مصر و سوریه به بیداری ناگهانی و اشنگتن منجر شده است. به نظر می‌آید که آمریکاییها در صدد تدارک استراتژی جدیدی برای «دفاع از شرق نزدیک»، مبتنی بر دو ستون اصلی، ترکیه و اسرائیل، باشند.» میتوان این را با تحویل محموله بزرگ موشکی و هواپیمایی به اسرائیل، کمی پیش از آغاز جنگ ۶۷، مقایسه نمود.

با بررسی اختلافات پیش آمده روشن میشود که اغلب آنها از ارزیابیهای متناقض در مورد مناسبترین ابزار برای دستیابی به هدف سرچشمه میگیرند. آمریکا با حمله ۱۹۶۵ مخالفت نمود چرا که از منجر شدن مصر از بلوک غرب هراس داشت - در حالیکه اسرائیل در آنزمان در نظر داشت مصر را از برقراری ارتباط با اتحاد جماهیر شوروی بهراساند (هم اسرائیل، هم انگلیس و فرانسه بر این تصور بودند که حملات به سرنگونی پرزیدنت ناصر میانجامد).

آمریکا پیش از حمله به سهم خود روشی را بکار گرفته بود، عدم پرداخت کمک مالی به مصر، که اسرائیلیها آنرا بعنوان واقعی یا موثر ارزیابی ننموده بودند (عمدتا در مورد سد اسوان که به تصور آمریکاییها اتحاد جماهیر شوروی به سرمایه گذاری بر روی آن علاقه ای نداشت).

اسرائیل آمریکا را بخاطر تحویل سلاح به رژیمهای مرتجع عربی، بعنوان مثال، اردون کم و بیش همواره، عراق ۱۹۵۴ و عربستان سعودی ۱۹۶۶ بشدت مورد انتقاد قرار داده است. David Hacoen رئیس-ه در گذشته ذکر شده ی امور خارجه- و کمیته امنیت مجلس، پس از تحویل تسلیحات گفت: «چرا آمریکا به عربستان سعودی سلاح تحویل میدهد در حالیکه میداند دولت و ارتش اسرائیل در هر تجاوزی از فیصل و حسین حمایت میکند؟» (Bo Kuritzen و دیگران «در مورد امپریالیسم ایالات متحده آمریکا»).

در آنجا نیز همان هدف و استراتژی دنبال میشد، اما با دیدگاههای متفاوت به وسیله و روش- به تصور اسرائیل توان نظامیش در پیمان نامه بغداد برای حفاظت از فیصل کفایت مینمود، آمریکا با ارتشی مجهزتر خواهان تکمیل حمایت بود. اسرائیل در سال ۱۹۵۴ بر

این عقیده بود که عراق تنها در صورت پذیرفتن اسرائیل بعنوان عضو در پیمان نامه بغداد باید سلاح دریافت مینمود. آمریکا یکبار دیگر بر این باور بود که از رژیم در مقابل مردم حمایت نماید و مشارکت اسرائیل را تعیین کننده ارزیابی نمیکرد.

از سویی دیگر وجود دارد و باید روابطی بوجود بیاید که در آنها منافع هر دو طرف در تقابل با یکدیگر قرار بگیرند - در آنجا مسئله تنها بر سر ارزیابیهای متفاوت نیست. منافع اسرائیل در بخش خاصی از خاک عرب میتواند منافع آمریکا را در کشوری خاص مورد تهدید قرار دهد.

این امر اگر چه میتواند به معنای تلاش اسرائیل برای خروج از ساختار امپریالیستی باشد، اما همزمان میتواند میزان وابستگی اقتصادی و سیاسی به آمریکا را نیز به نمایش بگذارد. پیش از حمله ۱۹۵۶، در حالیکه دولت اسرائیل در مورد چگونگی عکس العمل آمریکا بحث و گفتگو مینمود، بن گوریون بر اساس رودینسون اینگونه گفته بود:

«آمریکاییها ما را به عقب نشینی وادار خواهند ساخت. آمریکا برای کسب این نتیجه نیازی به ارسال نیروی نظامی ندارد، تنها اعلام قطع روابط سیاسی، منع جمع آوری پول برای منابع مالی یهودی و متوقف نمودن وامهای اسرائیلی کفایت مینمایند.»

اسرائیل اگر چه، همانطور که گفته شد، در آمریکا به بردگی گرفته نشده است، اما قدرتش در منافع مشترک قرار گرفته و آن منافع چهارچوب آزادی عمل صهیونیستها را تشکیل میدهند.

«اعضای [جنبش همبستگی با قدرت سیاه] (پس از جنگ ۱۹۶۷) با یکسان شمردن مبارزه خود با مبارزه انقلابیون جهان سوم از وطن پرستان فلسطینی حمایت و سرعت به [تامین کننده گان مالی اسرائیل] به عبارت دیگر اقلیت یهودی در آمریکا پشت نمودند.» (ژاک آمالریک در «Le Monde Hebdomadaire» ۲۹ می-۴ ژوئن ۱۹۶۹).

امپریالیسم آمریکا بخاطر منافع اقتصادی و راهبردی خود از اسرائیل و از اقلیت یهودی در آمریکا بعنوان پل و وثیقه بهره برداری مینماید. این اقلیت توسط اندازه خود - ۵ میلیون - و توسط طبیعت عمدتاً سرمایه داری اجتماعی / اقتصادی اش تضمینی ایست برای یک ارتباط اقتصادی، سیاسی و ایدئولوژیکی میان آمریکا و اسرائیل. این - عمدتاً در رابطه با

دیگر منافع آمریکا- برای ارائه یک حمایت نامتناسب اقتصادی، سیاسی و نظامی به اسرائیل بهانه ای بدست رژیم آمریکا میدهد.

به لطف این اقلیت ارسال پول میتواند تحت نام «برای اهداف انساندوستانه» به اسرائیل هدایت شود - پولهایی که از دیدگاه آمریکایی بدرستی مورد بهره برداری قرار میگیرند. هر آمریکایی که در اسرائیل سرمایه گذاری مینماید البته به تحکیم ارتباط میان دو کشور یاری میرساند. به اقلیتی که هدایت مازاد سرمایه را به یک کشور امکانپذیر میسازد، کشوری که بازاری در حال رشد برای کالاهای آماده شده آمریکاست، «مزایایی» اعطاء میشود.

- اقلیت یهودی در آمریکا به دلیل اقدامات مشترک امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم به جامعه ای مبدل شده است که میتوان آنرا از طریق ارائه پاداشهایی خشنود ساخت، پاداشهایی که مستقیماً منافع امپریالیسم (و صهیونیسم) را تامین مینماید- توسط تدابیر امپریالیستی موفق شده اند که از بروز ناخشنودیهای اجتماعی در نزد تقریباً گروه بزرگی از آمریکاییان ممانعت بعمل آورند: وفاداری آنان خریداری میشود.

این بهره برداری از اقلیت مذهبی یهودی در آمریکا، در حالیکه آمریکا برای اسرائیل بعنوان کشور مادر عمل مینماید، بازی ثابت شده ایست با گروههای قومی مختلف - از برخی جهات قابل مقایسه با بهره برداری انگلیسیها از قوم ایبو* در نیجریه در دوران استعمار.

* زبانی در نیجریه.

<http://sv.wikipedia.org/wiki/Igbo>

بهره برداری بدون توجه به مناقشاتی رخ میدهد که میان اقلیت و بقیه جمعیت ایجاد مینماید. یک آمریکای دیگر میتواندست بر روی یهودیانی سرمایه گذاری نماید - ارائه شده توسط «شورای آمریکایی برای یهودیت»، تشکیل شده در ۱۹۴۳ (این تشکیلات در حال حاضر متلاشی شده است) - که بدنبال همگونی در جامعه آمریکا هستند، اما منافع حاکمان جامعه فعلی آمریکا چنین ایجاب نمینماید. در «رم پارتز» سپتامبر ۱۹۶۸ متن مصاحبه ای با عادل برادر سیرهان سیرهان* نقل قول میشود، که میگوید:

* قاتل رابرت کندی که به مرگ محکوم شد.

http://sv.wikipedia.org/wiki/Sirhan_Sirhan

«سیرهان یکبار گزارشی را از یک جلسه تلویزیونی دید که در آن رابرت کندی با اعضای متعلق به معبد ناوه شالوم* در پورتلند، اورگان، صحبت میکرد. کندی که کلاهی بر سر داشت، در کنیسه اعلام نمود، آمریکا باید به اسرائیل بر علیه تجاوز، از هر جایی که سرچشمه بگیرد، کمک کند.

*

http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%86%D8%A7%D9%88%D9%87_%D8%B4%D8%A7%D9%84%D9%88%D9%85?previous=yes

«بر خلاف ویتنام جنوبیها»، کندی گفت، اسرائیلیها آماده اند که برای بقای خود مبارزه کنند. اسرائیل واقعا در تقابل با ویتنام قرار دارد: دولت اسرائیل بسیار دمکراتیک، موثر و عاری از فساد است. مردم آن به اتفاق آراء از آن حمایت میکنند.» سناتور پس از آن دولت جانسون را به فروش فوری ۵۰ جت فانتوم به نیروی هوایی اسرائیل و کاهش کمکهای اقتصادی به کشورهای عربی ترغیب نمود.»

در مقاله اخیرا ذکر شده از Jacques Amalric، او به تحقیقاتی از ۱۹۶۸ اشاره مینماید که بر اساس آن میزان احساسات ضد یهودی در میان آمریکاییان آفریقایی تبار از سفید پوستان آمریکایی کمتر است.

سائول فریدلندر-ه صهیونیست در ص ۱۶۴ از «Réflexions sur l'avenir d'Israël» با امید بسیار در مورد احساسات ضد یهودی رو به رشد در آمریکا صحبت میکند، احساساتی که ممکن است به اسرائیل مهاجران جدیدی را بدهد، مهاجرانی که به باور او برای نجات کشور اسرائیل ضرورت دارند.

طرف دیگر این رابطه اینست که صهیونیسم به همان میزان از اقلیت یهودی در آمریکا بهره برداری مینماید. هنگامیکه رژیم در یک جامعه طبقاتی به بهره برداری از اقلیتی تمایل نشان میدهد بخشهایی از آن اقلیت به همکاری علاقه نشان میدهند. این اقلیت، در جهات مختلف، اغلب موضعی تبعیض شده اتخاذ کرده و بخاطر فرصتی که برای بدست آوردن مزایای جبران کننده دریافت نموده سپاسگرازی مینماید.

یک گروه حاکم یا طبقه در میان اقلیت در واقع میتواند برای همکاری- توسط ترجمه منافع خود به منافی مناسب با منافع رژیم - ابتکار عمل را بدست گیرد. بدین ترتیب رابطه ای ایجاد میشود که در آن رژیم و آن اقلیت حاکم از یکدیگر بهره برداری و هر دو از اقلیت

بهره برداری مینمایند. - تمام اینها نتایج وضعیت اقتصادی و اجتماعی اقلیت است نسبت به ساختار جامعه به مثابه یک مجموعه.

سامی هداوی در «برداشت تلخ» از متخصص آسیای غربی هاری ن. هاوارد - که در مقاله ای تلاش صهیونیسم را برای ارائه تجربه ای از ارتباط ایدئولوژیکی میان اسرائیل و آمریکا تشریح مینماید. نقل قولی میاورد:

«در سالهای اخیر (اسرائیل) در یک جهان عرب [فئودال] و [متخاصم]، که گفته میشود ضد دموکراسی، ضد غرب و ضد آمریکایی است، بعنوان [یک سنگر کوچک]، یک [دموکراسی تثبیت شده] به تصویر کشیده شده است. درخواستهای مکرر در مورد حمایت سیاسی و اقتصادی بر اساس این منافع مشترک منحصر بفرد و تضاد ادعایی طبیعی میان آمریکا و کشورهای عربی، علاوه بر بهره برداری از یک مذهب و میراث قومی مشترک و اصول لیبرالی و انساندوستانه، قوام یافته است.»

من از این نقل قول برای نشان دادن روش صهیونیسم و اینکه آنها با «ترجمه» چه هدفی را دنبال مینمایند استفاده میکنم. - من از آن مانند هداوی، هاوارد و دیگر منتقدان سرمایه داری از صهیونیسم، برای نشان دادن اینکه صهیونیستها با استدلالت زیرکانه دولت آمریکا را فریب میدهند استفاده میکنم.

آن ابتدا همانطور که قبلا در گذشته گفته شد زمانبست که منافع با لابی مطابقت دارند و فعالیتهای تبلیغاتی واقعا موثر واقع میگرددند. اما «فعالیت ترجمه ای» صهیونیستها البته مفهومی دارد. ارتباط بخوبی سازمان داده شده به معنای کسب اطلاعات دقیق در مورد علائق حاکمان و تطابق خواسته های خود بر اساس آنهاست.

با قضاوت در مورد خاطرات ترومن ممکن است که تبلیغات صهیونیستی اغراق آمیز بشوند. در حالیکه او بشدت بر روی طرح نئوکولونیالی خود سرمایه گذاری مینمود، نوشت: «تداوم در نزد رهبران افراطی صهیونیستی که انگیزه های سیاسی را سرعت میبخشیدند و از تهدیدات سیاسی بهره برداری مینمودند مرا آشفته و خشمگین کرد.» اما هنگامیکه صهیونیستها ترجمه کردند و گفتند که گرفتن نگب توسط اعراب در خدمت منافع انگلیسیها قرار میگرفت، یقینا موفق به یادآوری یا تقویت منافع ترومن در مورد جزئیاتی شدند که به غرق شدن در تحولات بزرگ سیاسی نزدیک بودند.

در حالیکه در مورد قابلیت صهیونیستها برای گذاردن تاثیر بر روی حاکمان آمریکایی نباید افراط نمود - جایگاه قدرتی آنها در آمریکا همانطور که در گذشته به اثبات رسید چندان بدیهی نیست - نباید آن بخش از فعالیت صهیونیستهای آمریکایی را که شامل متقاعد نمودن اقلیت یهودی میشود دستکم گرفت.

آن منبع بخش بزرگی از درآمد جنبش صهیونیستی است، آن برای شرایط اسراییل یک منبع بالقوه بزرگ برای نیروی کار آموزش دیده است - و آن تا آن میزان بزرگ است که بتواند بعنوان پشتیبان در خدمت مطالباتی قرار گیرد که به احزاب سیاسی نامزدهای ریاست جمهوری در زمان انتخابات اشاره دارد. و تعیین کننده برای آنها اینست که بخوبی سازماندهی شده و منظم اند.

جنبش صهیونیستی تا به آنجایی پیش رفته است که میتوان آنرا با خیانت یک یهودی مقایسه نمود که میخواهد آمریکایی و فقط آمریکایی باشد. Moshe Menuhin در «انحطاط یهودیان در زمان ما» بیانیه ای را از جانب رئیس آژانس یهودیان ناحوم گلدمان نقل میکند:

«یهودیان آمریکایی باید شجاعت پذیرش و اعلام آشکار اینرا را که دارای یک وابستگی دوگانه اند - به کشوری که در آن زندگی میکنند، و کشور اسراییل - داشته باشند. یک یهودی نباید اجازه بدهد که او را به اینکه تنها یک وطن پرست خوب، در کشوری که در آن ساکن است، متقاعد نمایند.»

یهودیت در آمریکا باید حقیقت را بداند، که شرایط اضطراری اسراییل دائمی است، دستکم برای عمر باقی مانده برای این نسل و شاید بعدی... یهودیت آمریکا در دراز مدت باید خود را به اینکه در شرایط اضطراری متعهد باشد عادت بدهد، که جمع آوری پول و تلاشهای دیگر کاری پویا و مداوم را مطالبه مینماید...» (گلدمان در ضمن این را روزی پس از حمله اسراییل به مصر گفت ۱۹۵۶).

روشن است که انسانها میتوانند صاحب وابستگیهای مختلفی باشند - یا اینکه وابستگیهایی داشته باشند که شرایط اقتصادی و اجتماعیشان در میان آنها ایجاد نموده است - اما یهودیان در آمریکا و دیگر نقاط در خارج از کشور بدین طریق، توسط منافع طبقه خاصی که خود را خارج از گروههای جمعیتی نگاه میدارد، هدایت میشوند.

بدین ترتیب امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم در همکاری با هم تنشهایی را ایجاد مینمایند که ممکن است به فجایع جدیدی برای یهودیان منجر گردد. کمیته روابط خارجی آمریکا در گزارشی، ۱۹۶۳، اعلام نمود که سازمانهای صهیونیستی طی پنج سال و نیم ۵ میلیون دلار صرف تبلیغات در آمریکا کرده اند.

امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم بر اساس منافع مشترکشان، رابطه نزدیکشان و ایدئولوژی مشترکشان بر این تلاشند که با هرگونه جنبش انقلابی مردمی در «جهان سوم» مخالفت نمایند، نشان حمایت مشترکشان به رژیمهای مستبد «ضد کمونیسم» است.

فصل سوم: دولتهای عربی و فلسطینها

خیانت رهبران عربی

مبارزه عربی/فلسطینی توده ها بر علیه استبداد، ترور و آوارگی بیش از ۵۰ سال ادامه داشته است. امپریالیسم، صهیونیسم، سرمایه داری خودی، اشراف زاده گان و طبقات حاکم در کشورهای عربی اطراف همواره دشمنان آنان بوده اند. مبارزه برای یک فلسطین آزاد بطور خاص در سه نوبت دچار شکست سنگینی شده است، ۱۹۳۶-۳۹، ۱۹۴۸-۴۹ و ۱۹۶۷.

۱- ۱۹۳۶-۳۹

مبارزه فلسطین در اوایل دهه ۹۰ با حمله فداییان به استعمارگران اروپایی آغاز شد. فداییان کشاورزان اجاره نشین و کارگران کشاورز عربی بودند که از زمینها و کارشان، پس از خرید زمین از مالکان بزرگ توسط اشغالگران، اخراج شده بودند. در میان آنان کارگران سابق در باغهای پرتقال یهودی، آواره شده توسط صهیونیستها، نیز وجود داشتند. (موشه دایان، متولد فلسطین ۱۹۱۵، نامش را از یکی از اشغالگران که در راه خانه توسط فداییان ترور شد گرفته شده است.)

به گفته Neville Barbour (در «Nisi Dominu»، بررسی کشمکش فلسطین») انگلیسیها در خلال سالهای اول از دوران ماموریت خودشان بخش بزرگی از جلگه Esdraelon را (به عربی، مرج ابن عامر)، در شمال فلسطین، که به زمینداران بزرگ تعلق داشت به اشغالگران تسلیم نمودند.

آنهايي که بر روی اين زمين زندگي ميکردند اخراج شدند - گفته شده که به کشاورزان اجاره نشين چهار درصد از قيمت خريد داده شد، به کارگران کشاورز چيزی داده نشد. در خلال اين دوران ۲۱ روستای عربي در منطقه مرج ابن عامر از روی نقشه محو شدند. حملات فدائيان بصورتي پيوسته ادامه داشت. ۱۹۲۰-۲۱ و ۲۹ تظاهرات خونيني رخ داد که توسط نيروهاي نظامي انگليسي سرکوب شد.

اين مردم فلسطين بودند که ناگزير به اشغالگران پرداختند. زمينداران بزرگ زمينهاي خود را فروختند، پول گرفتند و در بيرون و مناطق ديگر به هدر دادند. وکلای عربي بعنوان واسطه عمل مينمودند (با کيرک، «تاريخچه ای کوتاه از خاورميانه» مقايسه کنيد). - اينها همان جماعتي بودند که از استعمار، که ميخواست حقوق فلسطينيان را نمايندگي کند، بهره برداری نمودند.

در فلسطين پنج حزب عربي وجود داشت: چهار حزب متشکل بود از خانواده زمينداران و هوادارن آنها، پنجمي، Istiqlal (= استقلال) که روشنفکران سرمايه داری شهرها عضو آن بودند. اعضای اشراف زاده ي مذهبي - ه زميندار، که متقابلا با يکديگر مبارزه مينمودند، در راس رهبري عربي قرار داشتند.

يکي از اعضای خانواده حسيني، حاج امين ال حسيني، از جانب انگليسيها به مفتی بيت المقدس و رهبر شوراي عالی مسلمانان، تاسيس شده توسط دولت قيموميتي، منصوب شد. وضعيت دومين طايفه بزرگ، Nashashibi، بدین ترتيب نامطلوب شد و برای برقراري ارتباطاتي با صهيونيستها تلاش نمود. خانوادهها برای کسب مقامات مذهبي و کرسیهاي شهرداريها به نزاع برخاستند.

۱۹۳۳-۳۵ شمار مهاجران به دليل بدست گيري قدرت توسط نازيها در آلمان بسرعت افزايش يافت. کارگران کشاورز عرب و خرده مالکان تشديد تلاشهاي استعمارگران برای خريد زمين و چگونگي جذب مالکان توسط مبالغ هنگفت را تجربه ميکردند.

کارگران شهري که در خلال دوره کوتاهی از رونق در دهه ۳۰ برای اولين بار در بخش اقتصادي يهودي صاحب مشغله ای شده بودند - ميتوان وضعيت را با رونق حاصله پس از جنگ ۶۷ مقايسه نمود - اخراج شدند و بيکاري گسترده بود. ۱۹۳۳ در بسياری از شهرها

اعتراضاتی رخ داد و در جریان آنها ۲۶ عرب توسط انگلیسیها کشته شدند. فداییان اشغالگران و احشام آنان را کشتند و باغهای پرتقالشان را غارت نمودند.

زمینداران و سرمایه داران شهری برای سازماندهی اقدامی بعمل نیاوردند. اینکه در آن دوران تنها گروه فعال سازمان یافته مذهبیون عقب مانده ای بودند که تحت ریاست یک رهبر مذهبی از حیفا در مورد جنگ الهی بر علیه مسیحیان و یهودیان موعظه میکردند و تعداد زیادی از هر دو نوع را میکشند، امری عادی است.

در سال ۱۹۶۴، هنگامیکه این رهبر، درویش عزالدین ال قاسم، کشته شد زمینداران و حزب استقلال شرایط را برای بهره برداری از مراسم خاکسپاری او جهت تظاهراتی ملی/مذهبی مناسب دیدند، پس از آن طرح درخواستها از دولت موقت آغاز شد:

تاسیس یک دولت دمکراتیک، ممنوعیت برای انتقال زمین از اعراب به یهودیان، پایان فوری مهاجرت. - کیرک درباره این مطالبات اینچنین اظهار نظر میکند، اعراب ملی گرا برای کسب درخواستهای خود هرگز قادر به بسیج نیروی کافی نشدند. چرا که این آنها بودند که زمینهایشان را به یهودیان فروخته بودند. بسیاری از ملی گرایان برجسته بخاطر معاملات زمین بدست هموطنانشان کشته شدند.

دولت موقت برای ایجاد مصالحه میان مطالبات عربی و صهیونیستی تلاش نمود، اما پیشنهاد مورد قبول پارلمان لبنان قرار نگرفت. حملات فداییان، در روستاها و شهرها افزایش یافت.

همزمان به نظر میرسید که ملی گرایان در مصر و سوریه در مقابل انگلیسیها و فرانسویها به موفقیتهایی دست یافته باشند. در ژانویه ۱۹۳۶ یک اعتصاب عمومی، تظاهرات و حملاتی موثر به تاسیسات دولت موقت رخ داد و در ۲۵ فوریه فرانسویها در مورد مذاکرات وعده هایی دادند.

آن پنج به اصطلاح حزب فلسطینی تصمیم گرفتند که از سوریه تقلید و از ناخشنودی مردم بهره برداری نمایند. - و در آوریل کمیته عالی عرب تاسیس شد. مفتی با تظاهر به اینکه رهبر تمام جهان عرب است اعتصاب عمومی اعلام نمود. همزمان، آرام آرام، حملات چریکی فلسطینیها افزایش یافت.

مورخ اسرائیلی یهودا بانر (در چشم انداز جدید شماره ۶-۶۶) میگوید که تعداد چریک‌هایی که در گروه‌های کوچک و بزرگ با دریافت حمایت از جانب مردم به انجام عملیات دست میزدند پنج هزار نفر بود.

او مینویسد که تمام ماجرا بوضوح «انقلابی بود متمرکز شده بر علیه انگلیسیها و «نآرامی» بشمار نمیرفت (برخی از مورخان قدیمی این نام را برای آن اقدامات انتخاب کرده بودند). اقدامات بر علیه یهودیان بخش مهمی از این انقلاب بود. اما دشمن انگلیس بود که هم قدرت داشت و هم کلید مهاجرت یهودیان را». بانر میان جنگ چریکی از این دست و تلاش ملی بمنظور دستیابی به مطالبه نوامبر ۳۵ تمایز قائل میشود.

انقلاب به عبارت دیگر حاوی دو جنبه اساسا متفاوت بود: از سویی مسئله در مورد آغاز یک قیام مردمی بود، با کارگران و کشاورزان که برای احقاق حقوقشان، کارشان و خانه هایشان مبارزه مینمودند، از سویی دیگر مطالبات زمینداران و روشنفکران سرمایه داری.

ملک عبدالله-ه فرارودونی و وزیر امور خارجه عراق Nuri es-Sa'id بمنظور «میانجیگری» میان مفتی و دولت موقت - انگلیس قدرت را در فرارودون و عراق در دست داشت، بلافاصله اقدام نمودند. آنها از جمله ناکام ماندند بدلیل اینکه مفتی عبدالله را رقیب قلمداد مینمود.

انقلاب در خلال تابستان بصورت فزاینده ای گسترش یافت و در مناطق روستایی کشور جای پای پیدا کرد - اما روشنفکران سرمایه دار - ه متعلق به حزب استقلال بسرعت خسته و راهی خانه شدند. پس از آن نزدیک شدن فصل پاییز و به دنبال آن زمان برداشت محصول باغهای پرتقال آغاز شد. زمینداران و کشاورزان بزرگ به اعتصاب تمایل نشان ندادند چرا که بازدهی پرتقالشان را مورد تهدید قرار میداد.

پادشاهان فرارودون، عراق و عربستان سعودی بدنبال متقاعد نمودن کمیته عالی عربی که انگلیسیها جبران تخلفات آنان را وعده بودند تلاش نمودند. مفتی پایان اعتصاب را اعلام و چریکها را به توقف جنگ متقاعد نمود. در پایان اکتبر ۱۹۳۶ جنگهای سازمان داده شده به پایان رسیده بودند.

انگلیسیها در ژوئیه ۱۹۳۷ پیشنهادی را که به باورشان ملی گرایان را خشنود مینمود ارائه کردند: تقسیم فلسطین! دو کشور بوجود میامد - و اعراب داوطلبانه و یا با توسل به خشونت از کشور یهودی مهاجرت مینمودند. تصور میشود انگلیسیها، بدلیل اینکه برخی از رهبران ملی گرا در فلسطین و رژیمهای عربی کشورهای اطراف آن از چنین راه حلی حمایت نموده بودند، فکر میکردند که پیشنهاد مقبول نظر اعراب قرار گیرد. پاسخ منفی مفتی و خانواده اش به پیشنهاد نه بخاطر نگرانی برای کشاورزان عرب بلکه بخاطر این بود که بخشهای عربی فلسطین با فرار دون ادغام میشدند.

جنگ چریکی پس از طرح پیشنهاد دوباره آغاز شد. به گفته بائر در سپتامبر، اندروز، شهردار هوادار صهیونیسم منطقه کشته شد، که انگلیسیها آنرا بعنوان بهانه برای انحلال کمیته عالی بکار گرفتند و تعداد زیادی از اعضاء را اخراج نمودند. مفتی به لبنان گریخت.

اما فعالیتهای چریکی تشدید شدند. معمولاً گفته میشود که مفتی جنگها را از بیروت، پیش از اینکه در آخر سر و کله اش در آلمان پیدا بشود و مورد حمایت نازیها قرار گیرد، رهبری مینمود، اما این توسط طبیعت جنگها تکذیب میشود.

نویسنده دانمارکی- ه هوادار صهیونیست Peter Rodhe در کتاب خود «جنگ و بحران در خاورمیانه» برخی از حقایق را، که او به روشی مخصوص بخود تشریح مینماید، ارائه میدهد:

«این فهرست ترسناکی است از افرادی بلند پایه در شهرها و روستاهای عربی که در خلال این سالها به قتل رسیدند چرا که نمیخواستند با یهودیان بجنگند.»

و او بدین ترتیب میشمارد، شهردار هیرون، مختارها (مختار = تقریباً بزرگ روستا یا شهردار منطقه ای کوچک) در قیصریه، بلد الشیخ، شاه ماتا، میگدال، بت مشیر، دیر الشیخ، بت حما، در محله عقبه در نابلس و اعضای کابینه در طبریه و بیت المقدس.

سایر اعضای کابینه در بیت المقدس گریخته بودند. حملات ناموفقی نیز بر علیه شهردار حیفا، دامادش که در آنجا دبیر شورای شهر بود، و شهردار نابلس، که پس از آن از کشور گریخته بود، [اما ابتدا پس از ارسال درخواستی مبنی بر سرکوب ترور توسط او] انجام شده بود.»

به باور او این حملات کار مفتی بود - و یهودا بائر نیز بر همین نظر است اگر چه تایید میکند که «زمینداران بعنوان طبقه عملا منحل شدند، و اغلب آنها به بیروت یا مصر گریختند». جرج آنتونیوس در «بیداری عرب» مینویسد (همانطور که او در ۱۹۳۸ تمام کرد):

«یکی از تصورات رایج غلط در فلسطین اینست که ناآرامیها نتیجه ای از تحریکات خارجی است. سرزنشها به تناوب نثار نیرنگ بازیهای طبقه زمیندار، جاه طلبیهای مفتی، حمایتهای جاسوسان آلمانی/ایتالیایی و توطئه های کمونیستی میشوند.....»

انقلاب فعلی بیش از هر زمان دیگری در گذشته انقلابیست برخاسته از میان روستاییان، و علت فوری آن طرح تقسیم پیشنهاد شده است، بویژه آن بخش از طرح که در مورد نقل مکان احتمالی کشاورزان عرب در سطحی وسیع بمنظور ارائه جا به مهاجرانی که مایلند به شهروندی کشور یهودی - ه پیشنهاد شده درآیند صحبت میکند.

علت بروز انقلاب در حال حاضر نه رهبران ملی گرا، که اغلب آنان در تبعید بسر میبرند، بلکه افرادی از میان طبقات کارگر و کشاورز هستند که جان خود را با این درک به خطر میاندازند که تنها راه نجات خانه ها و روستاهایشان است. قلمداد نمودن آن بعنوان اقدامی از جانب محرکان عرب یا بیگانه پنداری بیهوده است.

تحریک سیاسی میتواند شرایط را برای افزایش هر چه بیشتر ناخشنودیها فراهم سازد، اما قادر به متوقف نمودن یک انقلاب فعال، ماهها، تحت چنین شرایط خونین و دشواری، نیست..... خشم و خشونت آنان بر روی زمین داران عرب و واسطه هایی که فروش «زمین» را امکان پذیر نموده اند، بر علیه دولت قیم که توسط سیاستهایش معاملات به نتیجه رسیدند، به یک اندازه متمرکز است. این حقیقت که بخشی از این زمینداران به سازمانهای ملی عربی پیوسته اند آنان را در مقابل طبقه شورشی دهقانان نفرت انگیزتر نموده و از میزان نفوذ رهبران سیاسی کاسته است.»

چریکهای فلسطینی علیرغم عدم وجود یک سازمان و رهبر سیاسی موفق شدند که در بهار و تابستان ۱۹۳۸ بخش بزرگی از مناطق غیر یهودی را به تصرف خود درآورند: محله قدیمی در بیت المقدس، کوهستانها با از جمله رام الله و نابلس، الجلیل، منطقه هبرون،

بیرشیا و غزه. آنها پرداخت مالیات را مطرح، دادگاهها و در منطقه ای وسیع یک دستگاه اداری را ایجاد نمودند.

انگلیسیها برای مبارزه با فلسطینیها ۱۷ هنگ نظامی را به میدان فرستادند. نیروهای نظامی بزرگ انگلیسی با تشکیل نیروهای پلیس یهودی (ارتش صهیونیستی هگانا بطور غیررسمی قانونی شد) که کلیه تاسیسات مهم، خطوط نفتی، بنادر، راه آنها، را زیر نظر داشت آزاد شدند. ملک عبدالله - ه فراردونی و دیگر رژیمهای عربی، در حالیکه چریکها در اکتبر و نوامبر ۱۹۳۸ سرکوب میشدند، هیچگونه عکس العملی نشان ندادند. نیروهای نظامی انگلیسی از مصر، فراردون و عراق بکار گرفته شدند. به فلسطینیها توسط دوستان خودشان خیانت شد - و هنگامیکه تلاش برای انقلاب سرکوب شد ارتش اسراییل با نیرویی مجهز به ۲۱۰۰۰ نفر در آنجا بود.

۲ - ۱۹۴۸ - ۴۹

نقاط ضعف آشکار شده ی جنبش ملی عربی در جریان مبارزات دهه ۳۰ به تغییری منجر نشد.

مبارزات بر علیه استبداد در فلسطین و بقیه جهان عرب در دو سطح جداگانه به موجودیت خود ادامه داد: بی علاقگی طبقات حاکم و رژیمها، همزمان خودشان نیز به مواضع خود وابسته بودند، به مبارزه با قدرتهای اشغالگر بیگانه و مبارزه مردمی که خود را بر روی دو دشمن خارجی و داخلی متمرکز نموده بودند، اما به دلیل کمبود سازمان و دانش سیاسی، بارها شکست خوردند.

در آغاز دهه ۳۰ حزب کمونیست فلسطین، که شامل یهودیان و اعراب میشد، به انتشار اطلاعات در میان کارگران در شهرها فعالانه یاری رسانده بود، اما نه در خلال انقلاب ۳۶ - ۳۹ و نه پس از آن قادر به آزاد نمودن خود از قید و بند درگیریهای داخلی نشد، درگیریهایی که با تناقضات ایجاد شده میان مهاجرت یهودی و بیکاری عربی دنبال شد.

بخشی از زمینداران فراری، پس از سرکوب انقلاب، انفجار خانه ها، تنبیه روستاهایی که به چریکها کمک کرده بودند و خلع سلاح جمعیت روستایی توسط انگلیسیها، به ملک و املاک، مناصب مذهبی و سیاسی خود بازگشتند.

مفتی تبعید شده بود و در آنجا برای حفظ دولت تبعیدی تلاش مینمود، افراد باقیمانده از خانواده اش تسلط خود را بر روی اشراف زادگان فلسطینی همچنان حفظ کرده بودند و عمدتاً با خانوادہای فلسطینی که خواهان همکاری با عبدالله - فرار دونی بودند می‌جنگیدند.

در میان خانوادہ حسینی نیز، با فالانژی که در جهت علاقہ مند نمودن صهیونیستها برای ایجاد کشوری دو ملیتی تلاش مینمود، نفاق ایجاد شده بود. رهبران سیاسی در فلسطین، در جریان نشستی که توسط کشورهای عربی در خلال دوران پایانی جنگ جهانی دوم بمنظور بحث و گفتگو در مورد مسئلہ فلسطین تشکیل شده بود، حتی نتوانستند هئیتی را انتخاب کنند.

انگلیسیها بمنظور تشکیل شکل بزرگتری از یک واحد عربی در جهت بهره برداری از احساس تعلق عربی - چرا که پادشاهان میتوانستند از یکدیگر حمایت نمایند - تلاش نمودند. اما باجگزاران مصری، فرار دونی و عراقی آنان درخواست شخصی خود را داشتند، که عمدتاً به این صورت که عبدالله - ه فرار دونی میخواست پادشاه سرزمینی شامل عراق، سوریه، فراردون و فلسطین بشود بیان میشد، در حالیکه نخست وزیر مصر، نحاس پاشا، بدنبال موقعیتی مرکزی برای قاهره تلاش مینمود، ابن سعود پادشاهان هاشمی را در عراق و فراردون بعنوان دشمنان ابدی خود قلمداد میکرد و خواهان تقویت جایگاه آنان نبود.

نتیجہ اتحادیہ عرب شد، یک سازمان همکاری در ۲۲ مارس ۱۹۴۵. حکومتهای استعمارگر در مبدل نمودن منطقه ای قومی، اقتصادی و سیاسی-ه بهم پیوسته به مناطقی که گروههای حاکم بر آنها برای حفظ موقعیت خود آماده قربانی نمودن همه چیز بودند موفق بوده اند.

اقدامات رژیمهای عربی برای فلسطین اساساً از تبلیغاتی سرشار از نفرت و خشم بر علیه یهودیان تشکیل میشد. عبدالله با هدایا و وعده در مورد موقعیتهای آینده، زمینداران فلسطینی را که با خانوادہ حسینی در تضاد بودند با خود همراه نمود.

کشاورزان فلسطینی به حملات فداییانی - ه خود بر علیه استعمارگران ادامه دادند - و کتاب سفید انگلیسی ۵۹۳۹* مهاجرت یهودیان را مسلماً ممنوع و مذاکرات در آینده را وعده

داده بود، اما محدودیتهای به اجرا گذاشته شده در مورد بهترین زمینها به اجرا گذاشته نشدند.

*

http://fa.wikipedia.org/wiki/%DA%A9%D8%A7%D8%BA%D8%B0_%D8%B3%D9%81%DB%8C%D8%AF

ترور صهیونیستها در فلسطین ۱۹۴۳-۴۸ اگرچه هدفش را بر روی ایجاد یک کشور مستقل یهودی متمرکز نموده بود، اما در جهت تسلیح یا سازماندهی مردم فلسطین قدمی برداشته نشد - تجربیات زمینداران از ۱۹۳۷-۳۹ برای آنها روشن نموده بود که مبارزه مردم تنها به استعمارگران و انگلیسیها محدود نمیشد.

تظاهرات خشونت آمیز عربی - از جمله در یافا - تل آویو تابستان ۱۹۴۶ - آمادگی مردم فلسطین را برای مبارزه نشان میداد. عبدالله روشن نموده بود که به باور او بخشهای عربی فلسطین، در صورت تقسیم کشور، به فرار دون ملحق میشدند. دیگر رژیمهای عربی خود را بر روی ایجاد مانع بر سر راه او متمرکز نموده بودند.

کسی به سرنوشت فلسطین علاقه بخصوصی نداشت - درخواست مصر در مورد موجودیت یک دولت فلسطینی صرفا اقدامی بود بر علیه عبدالله. کشورهای عربی تا یک ماه پیش از قعظنامه سازمان ملل متحد در مورد تقسیم فلسطین، موفق به برگزاری نشست، در مورد اینکه چه باید میکردند، نشدند.

سوظنهای متقابل کاری کرد که آنها در یک مورد به یکدیگر ضمانت بدهند، اینکه تنها در مرزها مراقب باشند و به فلسطینیان و یهودیان اجازه بدهند که خودشان در مورد مسئله تصمیم بگیرند.

به فلسطینیان سلاح داده میشد - اما این تقریبا توسط عبدالله، با حمایت انگلیس، مردود اعلام شد. عبدالله، گلدا مایر را در کنار رودخانه اردون ملاقات کرد و وعده داد که حمله نکند اما اعلام نمود که خیال تصرف ساحل غربی اردون را در سر داشت.

از نوامبر ۴۷ تا می ۴۸ اعراب فلسطینی - ه سازمان داده نشده و ضعیف مسلح شده بر علیه اسرائیلیهای آینده، که سازمان و تجهیزات آنها طی دهه ها تدارک دیده شده بود، جنگیدند.

صدها هزار تن از مردم غیرنظامی آواره شدند - بعدها صهیونیستها و ملک عبدالله به همراه هم میخواستند افسانه ای را کشف کنند که بر اساس آن مفتی آنان را، جهت توجیه سوء استفاده ها و خیانتهای خود، به فرار ترغیب نموده بود.

رژیمهای عربی خود را یکماه پیش از ترک فلسطین توسط انگلیسیها، به نشان دادن همبستگی ناگزیر دیدند. آنها برآنشدند که بلافاصله پس از ناپدید شدن انگلیسیها حمله کنند - عبدالله پیغام داد که هدف او بدست گیری سمت فرماندهی بود اما دیگران از فرمانبرداری از او سرباز زدند. چند هفته پس از این جلسه عبدالله با گلدا مایر ملاقاتی برگزار نمود اما اینکه آن دو در مورد تقسیم تا چه میزان با یکدیگر کنار آمدند هنوز روشن نیست.

پس از آن جنگ برای دولتهای عرب نه مبارزه ای بر علیه اسرائیل بلکه به عوامفریبی مبدل شد که در آن تلاششان بر روی ایجاد مانع بر سر راه یکدیگر برای کسب منافع بیشتر متمرکز شده بود. فرماندهی مصر از اتخاذ اقدامی برای مشارکت بر علیه حیفافا، که میتوانست به اینکه به پادشاه عبدالله سهمی بیش از ساحل غربی اردون ارائه دهد، سرباز زد.

در طول جنگ، در حالیکه نیروهای نظامی مصر در جنوب فلسطین با دشواریهای بزرگی درگیر بودند، عبدالله خود را در اریحا رسماً پادشاه اردون اعلام نمود. فرمانده عالی فرارالدونی، غلام پاشای انگلیسی، به این نیز متهم شده که به نیروهای سوری و عراقی اجازه نداده است که در کنار آل فلوجه به کمک نیروهای مصری رفته و آنان را نجات دهد. (در آنجا جمال عبدالناصر اعلام نموده بود که راه آزادی فلسطین از مصر میگذرد).

شکست در سوریه و مصر با تظاهرات خونینی بر علیه رژیمها دنبال شد، در مارس ۴۹ اولین کودتای دولتی در سوریه رخ داد، و ۱۹۵۲ خانواده سلطنتی مصر سرنگون شد.

در جهان عرب ۱۹۴۹-۶۷ تغییرات فراوانی رخ داد، اما نه برای توده های عظیم فلسطینی. تجار، وکلا، مهندسين و معلمان فلسطینی وضعیت خود را در ديگر کشورهای عربی تثبيت نمودند.

توده های مردم در اردوگاه های پناهنده گان در امتداد مرزهای کشور استعمارگر مانده و از پذیرفتن هر گونه جبران «خسارتی» امتناع ورزیده اند اما در جنگ قدرت میان دولتهای عربی نیز مورد بهره برداری قرار گرفته اند. از آنها حق سازماندهی خود، برگزاری جلسه، خواندن ادبیات سیاسی و حمل سلاح سلب شده است.

بخش عمده ای از رژیمهای عربی برای عملی نمودن وعده هایی که بخاطر آنها در رادیوهای خود فریاد کشیده بودند میخواستند تا ۱۹۶۷ در انتظار بمانند. در می ۱۹۶۷ این رادیوها روزانه مملو بودند از سرودهای مبارزه - و پیروزی، اعلامیه ها در مورد لحظاتی که فرا رسیده بودند و جلسه های نفرت انگیز بر علیه اسرائیل.

ارتش آزادیبخش فلسطین، نیروهای سازمان داده شده توسط رژیمهای جداگانه عربی، بمنظور پاسخ به مطالبات رو به افزایش فلسطینیان بعنوان طلایه دار مبارزه اعلام شدند. - و تمامی اینها تنها تلاشهای ناامیدانه رژیمهای عربی حاکم بود برای نجات وضعیت خود تا هنگامیکه وقوع حمله ای اسرائیلی مشخص شد.

اطلاعاتی مبنی بر اینکه اعراب واقعا خواهان حمله بوده باشند - بر عکس اطلاعات بیشتری از جانب دیپلماتها در مورد اینکه آنها خیال آغاز جنگی را نداشتند - وجود نداشته است.

پرزیدنت ناصر در خلال سالهای پیش از جنگ ۱۹۶۷ بر روی اینکه اعراب برای جنگی با اسرائیل آماده نبودند، که ابتدا باید مشکلات خود را حل کنند - به عبارت دیگر رژیمهای مرتجع موجود را سرنگون سازند و ساختار اجتماعی را تغییر دهند، تاکید نموده بود. پیش از در هم شکستن طبقات حاکم در کشورهای مرتجع نمیتوان از نیرویی مقتدر که قادر به مقاومت در مقابل اسرائیل و امپریالیسم باشد سخنی بمیان آورد.

بنابراین بمنظور درگیر نمودن ناصر در مانورهای فرصت طلبانه به بیش از یک اقدام تحریک آمیز نیازی نبود، که البته این خود به معنای یک دعوت مستقیم بود به مخالفان برای حمله. تهدید بر علیه سوریه قطعی بود - اما توافقنامه دفاعی میان سوریه و مصر

تسلیم ناصر را در مقابل ملک حسین و اظهارات استهزاء آمیز دیگر کشورهای مرتجع عربی در مورد نیروهای سازمان ملل متحد در امتداد خط آتش بس با اسرائیل، بسختی مطالبه مینمود.

آن مسدود نمودن تنگه تیران از جانب مصر را نیز مطالبه مینمود - در آنجا ناصر یکبار دیگر خود را تسلیم نیروهای مرتجعی نمود که در این اقدام فرصت طلبانه یک پیروزی را میدیدند. اسرائیل در آن انسداد بهانه ای را پیدا کرد که آرزویش را میکرد. و تبلیغات دیرینه و بی معنی عربی کاری کرد که لایه های گسترده ای از اعراب بی اطلاع از مانورهای مصری حمایت نمایند.

ایستگاههای رادیویی هیستری کاملی را ترتیب دادند - بویژه صوت عربی در قاهره - و در هم شکستن اسرائیل و پرتاب یهودیان را به دریا فریاد میکشیدند، که به این نیز منجر شد که دولت اسرائیل برای حمله خود از پشتیبانی کامل مردم خود برخوردار شود.

بحران نقاط ضعف بزرگ رژیم مصر را نمایان نمود. با وجود آنچه که در خلال آن ۱۵ سال- ه پس از انقلاب در قالب صنعتی نمودن، خانه سازی و رفرمهای اجتماعی رخ داده بود، بخش بزرگی از ساختار جامعه، تحت سلط عناصر سرمایه داری، با کم و بیش پیوند با طبقات حاکم رژیم گذشته و قبل از هر چیز بدنبال حفظ امتیازات یا کسب بیشتر آنها، به همان سبک و سیاق سابق باقی مانده بود. و ناصر آمده بود که از بیم احزاب سرمایه داری فاسد قدیمی باقیمانده از دوران پیش از ۱۹۵۲ از سازماندهی مردم ممانعت بعمل آورد.

کارگران به همان میزان سابق اطلاعات ناچیزی دریافت و طعمه آسانی بودند برای تبلیغات مرتجعین. و ناصر خود ناگزیر به همکاری و مصالحه با مرتجعین، با افسران ملی گرای سرمایه داری شد - و سرانجام همراه با مردم خود قربانی آنها شد.

در مورد فلسطینیها، ناصر در جریان تاسیس سازمان آزادیبخش فلسطین PLO، در نظر گرفته شده برای هدایت تمایلات رو به افزایش انقلابی اوایل دهه ۶۰ در اردوگاههای پناهنده گان فلسطینی، مشارکت داشت.

اما هدف نه حمایت از مبارزه آنان بلکه منفعل نمودن و تسلط بر فلسطینیان بود و اتحادیه عرب مراقب بود که در سازمان آزادیبخش فلسطین از وجود ملی گرایان حراف، که به

معنای تهدیدی بر علیه مواضع خودشان نبودند، اطمینان حاصل شود. در آخرین ماه پیش از جنگ - ۱۹۶۷ هـ احمد الشقیری، رهبر سازمان آزادیبخش فلسطین، نیز تحت تعقیب و آزار شدید قرار گرفت.

ناصر اجازه داد او را تا آنجایی ببرند که ملک حسین را، توسط امضای توافقنامه دفاعی با او، روزها پیش از جنگ - که به نوبه خود بهانه جدیدی به اسرائیلیها برای حمله داد- همانند یک ناجی نجات بدهد. فرصت طلبیش او را به آغوش دشمنان کشید، او با فیصل از در آستی درآمد، و بیش از دو سال پس از جنگ ۶۷ همچنان در چنگ دشمنان گرفتار است.

پاسخ به دیپلمات آمریکایی چالرز یوست در آغاز ژوئن ۶۷، که برای او تصور عبور نفت از میان تیران غیرممکن نبود، نشان دهنده اینستکه ناصر متوجه اشتباه خود شده بود، اما زمانی برای جبران آن باقی نداشت.

سوریه، دیگر رژیم ضد امپریالیستی در آسیای غربی، منسجمتر از ناصر عمل ننمود. حزب بعث سوریه طی سالهای پیش از جنگ کار سازماندهی مردم را آغاز نموده بود، گروههای شبه نظامیان کارگری را ایجاد و رفرمهای اجتماعی را به اجرا گذارده بود. به اهداف دیگر رژیمهای عربی نسبت به سازمان آزادیبخش فلسطین توجه شد، از الفتح- ه در حال رشد حمایت و اعلام شد که جنگ چریکی تنها راه رهایی فلسطین است.

- اما ۱۹۶۷ با نزدیک شدن آغاز بحران به اوج خود، رژیم سوریه اسیر هیستری شد و نشان داد که تبلیغاتش دست کمی از دیگران نداشت. تنها نشان از اینکه حزب توسط افرادی مترقی نمایندگی میشد، امتناع از امضای قرارداد با ملک حسین و انتقاد به ناصر بخاطر انجام آن بود. - اما ارتش حزب بعث با آغاز جنگ دمشق را محاصره و بجای نجات مردم، خود را بر روی نجات خودش متمرکز نمود.

مردم فلسطین در اردوگاههای پناهنده گان فلسطینی در شرق و غرب ساحل اردون به خلسه های نفرت انگیز رادیو گوش میکردند: آنها سازمان نیافته، غیرمسلح ناگزیر به دریافت فشار از جانب حملات اسرائیل شدند، همه میگفتند که کشورشان آزاد میشد، اما از میان معترضان کسی به آنها سلاحی نداد. من آنان را پس از آن، به آتش کشیده شده از بمبهای آتشزا، دیدم.

اشراف زادگان فلسطینی به ایفای نقش غم انگیز خود ادامه میدهند. در چشم انداز جدید ۲۱/۹/۶۹ مقاله ای از جوزف ناصری منتشر میشود که در آن در مورد آن بخش از طبقه مرفه فلسطین میگوید که در ساحل غربی اردون باقی مانده بودند:

«این رازی شناخته شده است که رهبران سنتی فلسطینی توسط ارائه خدمات مطیعانه به تاج و تخت هاشمی به جایگاه خود دست یافتند. آنها، بدلیل اینکه یک فلسطین مستقل رفاه حال این پادشاهی را تهدید مینمود، تمام توان خود را در جهت خفه کردن هر گونه حمایتی برای یک فلسطین مستقل که پس از شکست ۱۹۴۸ ظاهر شده بود بکار گرفتند.»

پادشاه بعنوان تشکر از خدماتشان مزایای اقتصادی را به آنان اهدا نمود و به آنها اجازه داد که در ساحل غرب اردون تجارت کنند. پس از جنگ ژوئن ۱۹۶۷ واقعیت‌های سیاسی جدیدی رخ داد که منافعشان را مورد تهدید قرار میداد.

اگر اسرائیل از مناطق اشغال شده کشوری میانگیر، در نظر گرفته شده برای حفظ جبهه شرقی، میساخت این امکان وجود داشت که وفاداری آنان به عمان، اسرائیل را بدون مشارکت فعال و اجازه آنان به عملی نمودن طرحی ناگزیر مینمود که از مدتها پیش در مورد آن تصمیم گرفته بود.

آنها بمنظور ممانعت از این اقدام، در حالیکه با سروران جدید خود در تل آویو لاس میزدند، از طریق حمایت‌های گاه و بیگاه از عمان و «سه‌نه»^{*}، در جهت انجام مانوری غیر ممکن تلاش نمودند و بر این باور بودند که مواضع خود را، بدون آنچه در آینده رخ میداد، تقویت میکردند.»

* قطنامه خارطوم متعلق به ۱ سپتامبر ۱۹۶۷ بدنبال جنگ شش روزه در نشست ۱۹۶۷ اتحادیه عرب صادر شد. این نشست با حضور ۸ کشور عربی از ۲۹ اوت تا ۱ سپتامبر بطول انجامید. این قطنامه بدلیل داشتن سه پارگراف: «نه به صلح با اسرائیل، نه به، برسمیت شناختن اسرائیل و نه به مذاکره با اسرائیل» به «سه‌نه» معروف شده است.

مبارزه فلسطینیها

مبارزه سازمانیافته فلسطینی/عربی در مراحل اولیه خود، که دو جنبه اصلی آن بازسازی و حملات پارتیزانی است، قرار دارد.

باز سازی هم در خارج و هم در داخل خطوط آتش بس، ۱۹۶۷، روی میدهد و بر اساس بسیج، آموزش نظامی و سیاسی، کارهای اجتماعی و تاسیس پایگاههای عملیاتی قوام یافته است.

یک تغییر واضح در استراتژی نظامی در اواخر تابستان ۱۹۶۹، هنگامی روشن شد که حملات پارتیزانی - مشخص شده با اقدامات سریع بر علیه اهداف مختلف و عقب نشینی سریع - بصورت گسترده ای با رویارویی مستقیم، با حملات طراحی شده بر علیه نیروهای نظامی دشمن - جایگزین و یا تکمیل شد.

اشکال سازمانی فعلی (تابستان ۱۹۶۹) باید بعنوان امری موقت، بعنوان مرحله ای از توسعه، در نظر گرفته شوند. آن عدم اتفاق و آن شکل از یگانگی موجود محصولاتی هستند از فرایندهای تاریخی طولانی در رابطه با کار سازمانی آگاهانه که برای یک دوره بسیار کوتاه در جریان بوده است.

میان سازمانهای آزادیبخش مسلح دو شکل از همکاری مداوم وجود داشته است، اولی میان سازمان آزادیبخش فلسطین (PLO) - گزینش رسمی تاسیس شده فلسطینی توسط اتحادیه عرب ۱۹۶۴- و دومی در میان فرماندهان برای مبارزه مردمی، تاسیس شده در آغاز ۱۹۶۹.

سازمان آزادیبخش فلسطین که در اصل سازمانی بروکراتیک، کنترل شده توسط کشورهای عربی، بود در آغاز ۱۹۶۹ از طریق ورود الفتح و الصائقه در رهبری آن، با کسب اکثریت نسبت به بروکراتی سابق، در جنبش مستقل آزادیبخش فلسطین ادغام شد. یاسر عرفات، رهبر الفتح، در نتیجه فرمانده ارتش آزادیبخش فلسطین (PLA) نیز شد. PLA پیش از جنگ ۱۹۶۷ بعنوان واحدهای نظامی فلسطینی-ه تحت فرماندهی کشورهای مختلف عربی سازمان داده شده بود.

PLA پس از جنگ سازمان پارتیزانی خود را، جبهه مردمی آزادی فلسطین (PLF)، که اکنون نیز تحت فرماندهی الفتح قرار دارد، تشکیل داده بود. PLA و PLF با اینحال هنوز از نظر سازمانی از الفتح مستقل هستند و تقریبا به همان میزان، نظامی آموزش دیده فلسطینی را شامل میشوند.

هئیت اجرایی سازمان آزادیبخش فلسطین در برخی از زمینه ها بعنوان شکلی از دولت در تبعید عمل مینماید - برای مثال، در رابطه با اتحادیه عرب - و در مقابل شورای ملی فلسطین، که در آن هم جنبش پارتیزانی و هم دیگر گروههای فلسطینی سازمان داده شده - مانند اتحادیه زنان، اتحادیه های کارگری، انجمن دانشجویان حضور دارند، مسئولیت دارد. از جمله موسسه ای تحقیقاتی، مرکز تحقیقات فلسطین (جهت جدا نمودن موسسه رایج خصوصی مستقل برای مطالعات فلسطین) به سازمان آزادیبخش فلسطین تعلق دارد.

کشورهای عربی پس از تاسیس سازمان آزادیبخش فلسطین پرداخت کمک سالانه ای را به سازمان بر عهده گرفتند - پس از بدست گیری رهبری PLO توسط چریکها نشانه هایی مبنی بر پشت نمودن بسیاری از رژیمهای مرتجع عربی به توافقنامه وجود دارد. الفتح در چنین مواردی به انتقام تهدید نموده و حمله به خطوط نفتی در بلندیهای جولان، صحبت شده در مورد آن در خطوط فوق، از جمله بعنوان هشدار به آن دولتهای مرتجع در نظر گرفته شده بود.

بسیاری از سازمانهای چریکی در خارج پس از بدست گیری مدیریت سازمان آزادیبخش فلسطین توسط الفتح و الصائقه کناره گیری نمودند چرا که آنها بدنبال جبهه ای (با یک رای برای هر گروه) تلاش مینمودند و قادر به پذیرش اصل حکومت اکثریت، که بلافاصله به اطاعت از الفتح منجر میشد، نبودند.

آنهايي که کناره گیری نمودند از جمله جبهه مردمی برای آزادی فلسطین (پ اف ال پ یا الجبهه) - و PLA-PLF بودند که در نتیجه نسبت به سازمان آزادیبخش فلسطین بعنوان مستقل ظاهر شدند. (در نتیجه موضع یاسر عرفات بعنوان فرمانده برای PLA-PLF در آغاز فقط تشریفاتی بود). اما مدت کوتاهی پس از ورود فتح و صاعقه به سازمان آزادیبخش فلسطین مرکز فرماندهی برای مبارزه توده ای - با یک رای برای هر جنبش چریکی - ایجاد شد.

در این جبهه از آغاز الآسیفا - شاخه نظامی الفتح - الصائقه، پ اف ال اف و جبهه دمکراتیک، آخری یک گروه انشعابی از پ اف ال پ که در فوریه ۶۹ انشعاب نموده بود، وارد شدند. در ژوئیه ۱۹۶۹ چند گروه کوچک دیگر به این مرکز فرماندهی پیوستند، با اینحال نه، PFLP، که خواهان آزادی بود، برای اینکه در تطابق با استراتژی خود به اهداف امپریالیستی در خارج نیز حمله کند.

گروههای شرکت کننده در مرکز فرماندهی سازمانهای مستقل خود را نگاه میدارند - وظیفه فرمانده به ایجاد هماهنگی، تشدید فعالیتهای نظامی سازمانهای فدایی و هماهنگ نمودن ابلاغیه های نظامی محدود است. وظیفه فرمانده بصورت تلویحی همچنین اینست که همکاری میان رژیمهای عربی را، در صورت وقوع مناقشه ای در انتظار، بویژه با ملک حسین، امکانپذیر نماید.

ایدئولوژی سازش ناپذیر الفتح در رابطه با مبارزه فلسطین محصولیست از خیانت و ناموفقیت کامل جنبشهای سیاسی و رژیمهای عربی. این نظریه ایست بنیان نهاده شده بر روی دو مبناء:

بی اعتمادی به تمایل و توانایی دیگران برای کمک به مردم فلسطین و اعتماد به نیروی خود مردم فلسطین.

- استراتژی ما بر روی آن نیرویی بنیان نهاده شده است که تودههای مردم به مبارزه ما میدهند.

- هدف ما ایجاد یک نیروی انقلابی فلسطینی است که در تمام زمینه ها قادر به ایستادگی در مقابل دشمن باشد.

- مبارزه طولانی خواهد بود، بسیار طولانی. آن آگاهی را در نزد مسئولان جهان عرب نیز تغییر خواهد داد.

- ما در زمینه نظامی خواهان در هم کوبیدن ساختار فاشیستی و نژادپرستانه اسرائیل هستیم و در زمینه سیاسی خواهان ایجاد کشوری دمکراتیک و مترقی، کشوری که در آن حقوق کلیه شهروندان ثابت و تضمین شده است.

- فلسطین بدون یک مبارزه مردمی قادر به آزاد نمودن خود نیست. ما این راه را انتخاب نموده ایم چرا که امید خود را برای بازگشت به شیوه ای دیگر از دست داده ایم.

- ما با جنبشهای عربی/سیاسی موجود هیچگونه ارتباط ارگانیک یا ایدئولوژیکی نداریم. از سویی دیگر بسیاری از اعضای ما به چنین جنبشهایی تعلق دارند.

- ما با این وجود یک بخش ادغام شده انقلاب عربی را نمایندگی میکنیم، بخشی که هدفش نابود نمودن ساختار دولتی اسرائیل و ایجاد وحدت و عدالت اجتماعی در این گوشه از جهان است.

- مردم عرب در برابر آن گروههایی در جهان عرب بپا خواهند خاست که خواهان ایجاد مانع بر سر راه مبارزه انقلابی ما هستند.

- هدف ما اینست که کلیه فلسطینیان به کشور خود بازگردند، در فلسطینی دموکراتیک زندگی کنند و مردمی را که خواهان زندگی در آن دموکراسی هستند از آنجا نرانند.
- مبارزه ما بخشی از مبارزه جهان سوم است و ما آن بخشی از جنبش آزادیبخش را تشکیل میدهیم که در سراسر جهان با امپریالیسم، نژادپرستی و استعمار مبارزه مینماید.
- یک انقلابی باید مطالعه فشرده ای را صرف کشف امکانات واقعی مبارزاتی خود کند. او باید از تجربیات گسترده انقلابی در بخشهای دیگر جهان، بویژه از رویاروییهای ضد امپریالیستی، بیاموزد.
- تجربه انقلابی میگوید که مبارزان باید در جریان مبارزه بصورتی متحد بر علیه دشمن مشترک عمل نمایند.

کلیه این نقل قولها از اظهارات رسمی منتشر شده از جانب نماینده گان رهبران سیاسی الفتح ارائه و اظهارات با همان محتوا مداوما تکرار میشوند، در نتیجه میتوان گفت که، در نبود یک بیانیه خلاصه شده، ایدئولوژی الفتح را تشکیل میدهند.

الفتح به دو دلیل اساسی برنامه ای ایدئولوژیکی را منتشر نموده است: اولی به دلیل اعتقاد به اینکه کلیه طبقات تحت ستم موجود در میان مردم فلسطین نقشی در مبارزه برای آزادی ایفا مینمایند و دومی از این اعتقاد سرچشمه میگیرد که مبارزه باید خودش ماهیت دوستان و دشمنان را افشاء سازد و اینکه مرحله اولیه ساخت و ساز، پیش از آشکار شدن این مناقشات، تا جایی که قادر است به فرصتی برای توسعه دست پیدا کند.

کارشناسان بدلیل مانورهای تاکتیکی الفتح بارها و بارها مدعی شده اند که سازمان چریکی رژیمهای موجود عربی را «میپذیرد»، و اینکه سازمان بدلیل این «پذیرش»، در ادغام با ارائه حمایتهای اقتصادی کشورهای عربی به چریکها، ناگزیر به فرمانبرداری از آنهاست.

بحران لبنان در بهار و تابستان ۱۹۶۹، هنگامیکه الفتح و الصاعقه جنگهای تمام عیاری را بر علیه نیروهای مورد حمایت امپریالیسم آمریکا به پیش میبردند و اعتراضات سازمان داده شده صدها هزار تن از کارگران لبنانی و پناهنده گان فلسطینی در بیروت، صیدا و طرابلس - که در آن دهها تن کشته و صدها نفر مجروح شدند - به روشنی نشان میدهد که الفتح در مقابل رژیمهای عربی سر تعظیم فرود نمیآورد.

جنگها بخاطر حق چریکهای فلسطینی در مورد انجام اقدامات از و داخل لبنان آغاز شده بود. هدف اسرائیل با حمله به فرودگاه بیروت، ۲۸ دسامبر ۱۹۶۸، این بود- یا بدنبال ارائه بهانه ای بود - که دولت لبنان را به اعمال ظلم و ستم بیشتر به مردم فلسطین و لبنان، بیش از آنچه که تا آنزمان اعمال نموده بود، ناگزیر نماید (در اردوگاههای لبنانی تقریباً ۱۴۵۰۰۰ فلسطینی وجود دارند).

حمله تاثیر در نظر گرفته شده را نتیجه داد و در اوایل ۱۹۶۹ دولت لبنان در جهت ممانعت از فعالیتهای فلسطینیها بارها تلاش نمود. طبقه کارگر لبنانی از چریکها حمایت کرد و جنگها و تظاهرات در ماه آوریل، هنگامیکه دولت بر علیه مردم از ارتش بهره برداری نمود، به اوج خود رسیدند. اقدامات به یک بحران دولتی منجر شد، که چندین ماه بطول انجامید، و در حالیکه این کتاب نوشته میشود، اوت ۱۹۶۹، همچنان ادامه دارد.

دو تاثیر روشن از مقاومت الفتح و الصاعقه بر علیه دولت لبنان اینست که طبقات حاکم در لبنان مواضع خود را نسبت به مردم و مبارزه مردمی و همکاریشان با صهیونیسم و امپریالیسم را برای مردم افشاء نموده اند - و اینکه حزب کمونیست لبنان از وابستگی فلج کننده به مسکو خلاص و از مبارزه مسلحانه حمایت مینماید. و الفتح موضع مستقل خود را کاملاً روشن نموده است.

جبهه مردمی و جبهه دمکراتیک (DPFLP) هر دو تحت یک برنامه مارکسیست لنینیستی - برنامه ای که در جریان کنگره حزب مادر مشترکشان «کنگره جنبش ملی گرایان عرب» در اوت ۱۹۶۸ به تصویب رسید، ظاهر شده اند.

درگیری در «جبهه مردمی» که در فوریه ۱۹۶۹ به جدا شدن گروهی و ایجاد جبهه دمکراتیک منجر شد هنوز از جنبه های مبهمی برخوردار است، اما آنچه که شناخته شده با کلیه اظهارات ساده انگارانه در مورد انشعاب، «راست» و «چپ»، در تضاد قرار دارند. خشونت‌هایی که با آن انشعاب رخ داد - از جمله با حمله و بازداشتها - در فصل بهار به اتهامات شدید، و بصورتی روشن- ساده از جانب هر دو طرف، منجر شد.

حقایق زیر مورد قبول هر دو گروه است:

- در کنگره اوت ۱۹۶۸ برنامه مارکسیستی لنینیستی مورد قبول اکثریت بزرگی قرار گرفت.

- پس از این کنگره اقلیتی از عناصر سرمایه داری- ناسیونالیستی وجود داشتند که به فعالیت‌های خود در جبهه مردمی ادامه دادند
- گروهی که جبهه دمکراتیک را تاسیس نموده بودند خود را توسط انشعاب از قید و بند این عناصر سرمایه داری- ناسیونالیستی خلاص نمودند.
- تاسیس کننده گان جبهه دمکراتیک بخش بزرگی از روشنفکران (دانشجویان، معلمان، و غیرو) در جبهه مردمی را تحت پوشش خود قرار میدادند.
- در جریان انشعاب تنها درصد اندکی از نیروهای مبارز، پایگاه جبهه مردمی، با «دمکراتها» همراه شدند - این امر پایگاهها در اسرائیل را نیز شامل میشود.

در بهار ۱۹۶۹ در جریان گفتگوهایم با هر دو گروه در مورد انشعاب و دنبال نمودن اقداماتشان در اردوگاهها روشن بود که هر دو برای آموزش اعضاء، هم در سازمانها و هم فلسطینیان ساکن اردوگاههای پناهنده گان و کشاورزان اردونی، در مورد مارکسیسم لنینیسم کار میکردند. ارتباطات مداوم با آنها نشان میدهد که هر دو طرف به این کار - که مورد تایید اعضاء گروه ضربت جبهه فلسطینی که در تابستان ۱۹۶۹ از اردون بازدید کردند قرار گرفته است- ادامه میدهند. البته دلایل اصلی مناقشه عناصر سرمایه داری/ ناسیونالیست باقیمانده بودند. در رابطه با اینها در دو گروه مترقی دو نگرش متضاد آموزش داده شد.

بر اساس یکی برای پایه گذاری یک حزب مارکسیست لنیستی این عناصر باید بلافاصله حذف میشدند. به گفته دومی بخاطر ادامه مبارزه نظامی همکاری جبهه ای با این عناصر باید تا اطلاع ثانوی- که چند تن از آنان از جمله ماهرترین افراد در زمینه نظامی - سازمانی در درون جبهه بودند - ادامه پیدا کند - و در عوض حزب را از طریق ارتقاء سطح آگاهی توده ها آماده نمود.

واضح است که در دورن جبهه دمکراتیک کار ایدئولوژیکی داخلی بمدت زیادی به پیش برده شده است - اما این نیز کاملا واضح است که تدریس ایدئولوژیکی جبهه مردمی مارکسیسم لنینیسم را دنبال میکند و بصورت قابل توجهی با تعداد بیشتری از فعالان در درون جنبش آزادیبخش ارتباط برقرار مینماید.

الصاعقه شاخه نظامی حزب بعث فلسطین است (که خود را طلایه دار جنگ مردم پسند آزادی مینامد). حزب بعث فلسطین سالها متحد حزب بعث سوریه بوده است و عناصر رادیکال حزب کارگران سوریه، کشاورزان و خرده سرمایه داری را شامل میشود.

حزب بعث مانند حزب جنبش ملی عرب حزببست تمام عربی، با شعباتی در سراسر جهان عرب، اما منشاء و نیرومندترین سنگر خود را در سوریه دارد. ترکیب و ایدئولوژی بعث در خلال موجودیت تقریباً بیست ساله حزب در جهات مختلف توسعه یافته است.

شعار مداوم «اتحاد، آزادی و سوسیالیسم» تغییر مفهوم داده است - صرف نظر از اینکه مبارزه ای ضد امپریالیستی / ضد استعماری را بدنبال تلاشی برای یک وحدت عربی و مبارزه بر علیه طبقات حاکم قدیمی عربی همواره نمایندگی نموده است. - حزب در ماده شش از اساسنامه انقلابی نامیده شده است.

بعث از همان آغاز مجموعه ای بوده است از کارگران و عناصر بورژوازی. - نفوذ مسلط دومی در خلال مبارزه بر علیه قدرتهای اشغالگر کاری کرد که حزب در پایان دهه ۴۰ و آغاز دهه ۵۰ ویژگی ملی/رمانتیک بخود بگیرد.

حزب در عراق و سوریه مورد حمایت شدید نظامیان قرار گرفت - در عراق افسران از میان طبقات حاکم بسیج شدند و پس از آن حزب به سمت مواضع فاشیستی توسعه یافت، در حالیکه در سوریه، که افسر بودن امر «خوبی» در نظر گرفته نمیشد، افسرانی با ریشه در میان طبقات کارگران - و کشاورزان شکل گرفتند - و پس از آن حزب تاکید خود را بر روی تجزیه و تحلیل مارکسیستی متمرکز نمود.

الصاعقه مانند جبهه مردمی و جبهه دمکراتیک به مبارزه فلسطین تنها بعنوان بخشی از مبارزه برای آزادی عربی نگاه میکند. الصاعقه به تازگی همکاری نزدیکی را با الفتح آغاز نموده است.

PLA-PLF بعنوان یک سازمان اصطلاحاً نظامی «سیاسی» عمل مینماید، اما در میان این سازمان حزبی مارکسیست لنینیستی نیز توسعه یافته که معمولاً به آن بعنوان سازمان مردمی برای آزادی فلسطین - بسیاری در میان این گروه پس از ۱۹۶۷ برای دوره های آموزشی به چین رفته اند - اشاره میشود.

هنوز گروه‌های کوچکی از فداییان وجود دارند که مستقلا و یا با همکاری با برخی از گروه‌های بزرگتر عمل مینمایند. Abtal el Audeh با جبهه مردمی همکاری میکند. یک گروه کوچک بسیار خوب - سازمان‌داده شده جبهه ال ندال است. جبهه آزادیبخش فلسطین، به رهبری یکی از برجسته‌ترین استراتژیست‌های جنبش آزادیبخش، احمد جبریل، در گذشته با جبهه مردمی همکاری کرده است.

گروه عمل الهیال، یک گروه کوچک منشعب از الفتح است. جبهه آزادی عربی، تاسیس شده در بهار ۱۹۶۹، با حزب بعث عراق در ارتباط است. گروه‌های پیشرو در میان سازمان‌های آزادیبخش بصورتی مداوم با یکدیگر در ارتباط هستند، اما تا اطلاع ثانوی در سطح شخصی.

همانطور که گفته شد، مبارزه آزادیبخش فلسطین در مراحل اولیه خود قرار دارد و تا پیش از دستیابی به هدف از نظر ساختاری تغییرات بسیاری خواهد نمود. تنوع فعلی باید در درجه اول بعنوان بیانی برای تفاوت‌های ایدئولوژیکی، نتیجه‌ای از وجود طبقات مختلف در میان مردم فلسطین، مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد.

اما همچنین بعنوان نتیجه‌ای از پراکندگی فلسطینیان در محیط‌های مختلف - برای مثال بعنوان بازتابی از جریان‌های مختلف در کشورهای مختلف عربی. بجز این میتوان عوامل پراکندگی را در تلاش‌های رژیم‌های مختلف عربی ردیابی نمود - عمدتاً پیش از ۱۹۶۷ - که افراد و گروه‌های مختلف فلسطینی را تحت تأثیر و مورد بهره‌برداری قرار دهند.

ادیان نیز نقش مهمی را ایفا مینمایند - ترقی خواهان برای انحلال آنها که بخش بزرگی از جمعیت را همچنان در چنگال خود گرفتار دارند بسختی مبارزه میکنند. نشانه‌های استبداد طولانی همراه با ارتقاء آگاهی و افزایش مبارزه در گستره، نابود و جنبش متحدتر و منسجمتر خواهد شد.

Matzpen (= به عبری قطب نما) یا سازمان سوسیالیستی اسرائیل تنها سازمان سیاسی ضد امپریالیست و ضد صهیونیست در اسرائیل است. این سازمان مارکسیست لنینیستی، اعضای آن تا اطلاع ثانوی اندک هستند، مانند جنبش سازمان‌داده شده فلسطینی ابتدا پس از جنگ ۱۹۶۷ برای مردم قابل رویت شد.

حزب Matzpen هم در داخل و هم در خارج فعال است و روزنامه ای را به زبان عبری و انگلیسی منتشر میکند، «Matzpen» و «Israc» (مخفف کمیته عمل انقلابی اسرائیل - ۲۱۹، Putney Bridge Road، لندن SW15) در اسرائیل توسط محافل مطالعاتی و از جمله از طریق ایجاد تماس در ارتباط با مشاجرات کارگری بدنبال آموزش کارگران، دانشجویان و شاگردان دبستانی، تلاش میشود. اشغال رژیم اسرائیل توسط تظاهرات و جلسات اعتراضی مورد حمله قرار میگیرد.

نقل قولی از ستون رهبری در روزنامه Israc، می ۱۹۶۹:

«بعنوان مثال مناقشه پیچیده و تاریخی در خاورمیانه به معنای دقیق کلمه تضادی میان یهودیان و اعراب نیست، بلکه مواجهه ایست میان استعمارگران صهیونیست - که هستند و همواره متحد امپریالیسم خواهند بود، و جمعیت بومی فلسطین. علاوه بر این موجودیت صرف «بنگاه صهیونیستی» به معنای مناقشه ایست با توده های عربی در سراسر منطقه.

مردم فلسطین که در حال حاضر برای آزادی خود مبارزه مینمایند قربانیان مستقیم و اصلی صهیونیستها هستند. این نه تنها مبارزه ایست عادلانه برای حق تعیین سرنوشت بلکه امکانیست برای یک تحول بزرگ در خاورمیانه.

تجربیات حاصله از مناقشه اسرائیلی- فلسطینی اثبات میکند که مسئله ملی به روشی ناسیونالیستی قابل حل نیست. مانند کلیه مسائل اجتماعی و سیاسی آنها تنها از طریق غیرناسیونالیستی، از طریق یک انقلاب سوسیالیستی قابل حل هستند: جامعه ای که نه به حکومتی بروکراتیک و استبدادی بلکه به جامعه ای نو منجر میشود. مردم - ه آنجایی که از کلیه مظالم اجتماعی و ملی رها شده اند باید با یاری یکدیگر فدراسیونی انقلابی را در خاورمیانه ایجاد نمایند.»

نظر نویسنده، استفان بکمان:

بنابراین Matzpen و سازمانهای آزادیبخش فلسطینی در مورد اینکه مردم در آسیای غربی تنها از طریق انقلاب قادر به رها نمودن خود خواهند بود اتفاق نظر دارند. شرط لازم برای ایجاد توافق میان انقلابیون عرب- و عبری زبان در یک مبارزه مشترک اینست که هر دو طرف به حقوق یکدیگر برای خودمختاری ملی احترام بگذارند.

در حال حاضر تجزیه و تحلیل‌های Matzpen و مارکسیست‌های فلسطینی در بسیاری از جهات در تطابق با یکدیگر قرار دارند - اما بدلیل داشتن نقائص، از جانب هر دو طرف، در مورد تجزیه تحلیل از حق خودمختاری تا اطلاع ثانوی امکانی برای همکاری مستقیم وجود ندارد.

در جبهه دمکراتیک و جبهه مردمی در مورد ملیت یهودی- فلسطینی بشیوه ای غیرمنسجم سخن گفته میشود، در مورد اینکه در اسرائیل جمعیتی وجود دارند که بدلائل مختلف تاریخی حق تعیین سرنوشت آنان باید مورد تایید قرار گیرد و Matzpen (برای مثال در اعلامیه ای منتشر شده در «نظر» شماره ۵-۶ ۱۹۶۹) به همان میزان غیر مشخص در مورد «حق تعیین سرنوشت» صحبت میکند. (الفتح تا کنون خود را با تایید اینکه، یهودیانی که خواهان ماندن در فلسطین آزاده شده هستند باید از این حق برخوردار و حقوقی برابر با دیگر شهروندان داشته باشند، خشنود نموده است.)

مسائلی که از جانب هر دو طرف باید به آنها پاسخ داده شوند:

پس از رهایی فلسطین اکثریت جمعیت فعلی در اسرائیل را چگونه باید تعریف نمود؟ مانند یهودیان فلسطینی؟ مانند فلسطینیان عبری زبان؟- آیا این تعاریف مختلف از گروهها در تطابق با اکثریت فعلی جمعیت در اسرائیل قرار دارند؟

چگونه، و پس از چه مدتی یک مهاجر که از منطقه ای دیگر، منطقه زبانی و اقتصاد مشترکی دیگر آمده است، عضو گروهی میشود که از حق تعیین سرنوشت برخوردار است؟ مردم و فرزندان آنهايي که تا ۱۹۴۸ اکثریت را در فلسطین قیمومیتی تشکیل میدادند چگونه باید تعریف کرد؟ بعنوان فلسطینی؟ بعنوان اعراب فلسطینی؟ بعنوان فلسطینیانی که بزبان عربی صحبت میکنند؟

فلسطین چیست؟

آیا فرزندان افرادی که پیش از ۱۹۴۸ در دولت قیمومیتی فلسطین حائز اکثریت بودند دارای این حق ویژه هستند که طی دورانی نا محدود به فلسطین آزاده شده بروند؟

ارائه تصویر دقیقی از میزان اقدامات چریکی و فعالیت‌های مقاومتی مردم غیر نظامی در اسرائیل و مناطق اشغال شده دشوار است. گزارشات فلسطینی و اسرائیلی در تطابق با یکدیگر قرار ندارند. مقامات دولتی اسرائیل توانستند تا مدت زمان درازی به عدم اعتماد مردم خودشان، نشریات اروپای غربی و آمریکای شمالی به گزارشات فلسطینی، تکیه کنند. نتیجه ای از دهه ها تبلیغات گمراه کننده رسمی عربی.

اما در حال حاضر اسرائیلیان و روزنامه نگاران بیشتر و بیشتری آشنا بوده اند و یا از طریق برقراری ارتباطات شخصی از اقداماتی آگاه شده اند که در نشریات اسرائیلی هرگز منتشر نمیشوند و در اسرائیل اکنون آنچه که اصطلاحاً شکاف اعتبار نامیده میشود، ظاهر شده است.

دیلی استار، بیروت، برای مثال در ۱۰ ژوئن ۱۹۶۹ گزارش داد که در ۹ ژوئن هشت سرباز اسرائیلی در یک حمله چریکی بر علیه یک تانک در نزدیکی کیبوتز Geshor کشته شدند، که در ۶ ژوئن یک ایستگاه بازرسی در منطقه Kraymeh در لبنان «از کار انداخته» شده است، که در ۳۱ می یک سرباز اسرائیلی در بلندیهای جولان کشته شد، که در ۳۱ می یک سرباز اسرائیلی در منطقه Juneidiyah در اردون کشته شد، که در ۸ ژوئن یک نظامی اسرائیلی در منطقه Turkumaniya کشته شد، که در ۹ ژوئن یک جیب توسط یک مین منفجر و مسافران آن کشته و یا زخمی شدند، که در ۶ ژوئن در حمله ای به ایستگاه بازرسی پلیس در جبلیه در نوار غزه تعداد زیادی سرباز کشته شدند، که ۶ ژوئن یک مین تعداد زیادی از اسرائیلیها را در البریج در نوار غزه زخمی نموده است، که در ۲۰ می هشت سرباز اسرائیلی در جریان حمله ای به یک ایستگاه بازرسی در نزدیکی ال اریش کشته شدند، که ۸ ژوئن تعداد زیادی از اعضای یک گشت زن اسرائیلی در جریان برخوردی در منطقه Shuwe'er در دره اردون کشته و یا زخمی شدند و اینکه در ۶ ژوئن نیروهای پارتیزان راه آهنی واقع در جنوب غزه را منفجر نمودند.

همان روزنامه در ۱۲ ژوئن ۶۹ گزارش داد که در ۱۰ ژوئن پنج سرباز اسرائیلی در جریان حمله ای در نزدیکی نابلس کشته و یا زخمی شده بودند،

که در ۷ ژوئن بیمارستان نظامی در غرب نابلس مورد حمله راکتها قرار گرفته بود (گزارش اعلام میکند که از بیمارستان بعنوان مقر فرماندهی استفاده میشد)،

که در ۶ ژوئن یک اتوموبیل اسرائیلی نابود شد و مسافران آن توسط یک مین در نزدیکی Sha'ar Hagolan در جنوب دریاچه طبریه کشته شدند،

که ۷ ژوئن در نزدیکی نابلس یک لاندروور مورد حمله قرار گرفت و در جریان آن هشت سرباز اسرائیلی کشته و یا زخمی شدند،

که ۱۰ ژوئن در جنوب دره اردون یک جیب نظامی اسرائیلی توسط یک مین نابود و مسافران آن کشته و یا زخمی شدند،

که در ۱۰ ژوئن تعداد بسیاری از سربازان اسرائیلی در جریان حمله ای به ایستگاه بازرسی در نابلس کشته و یا زخمی شدند،

در ۱۰ ژوئن در جریان حمله ای بر علیه یک واحد نظامی اسرائیلی در دره اردون یک ایستگاه رادیویی و تعداد زیادی کلبه چوبی نابود شدند،

که در ۱۰ ژوئن در مرکز نگب یک شهرک اسرائیلی با نارنجک انداز مورد حمله قرار گرفت،

که در ۹ ژوئن در جریان حمله ای به یک پست بازرسی در کنار ام سیدرا در دره اردون بسیاری از سربازان اسرائیلی کشته و یا زخمی شدند،

که یک تانک اسرائیلی توسط یک مین در نزدیکی خان یاسین در نوار غزه در ۹ ژوئن نابود شد، و اینکه در ۱۱ ژوئن در جریان برخوردی در منطقه Geshher تعداد زیادی از سربازان اسرائیلی کشته و یا زخمی شدند.

حملاتی که برشمرده شد میان ۲۰ می و ۱ ژوئن رخ داده است – اما این دوران البته گزارشات دیگری را، منتشر شده در روزهای دیگری، نیز شامل میشوند.

* و بسیاری از حملات دیگر که من از ترجمه آنها صرف نظر میکنم. مطالب صرفه نظر شده شامل تقریباً سه صفحه میشود که تماماً به گزارشات مربوط به حملات و عملیات پارتیزانهای فلسطینی اختصاص داده شده و در نشریات اسرائیلی منتشر نشده است. مترجم.

کار تقویت مردم فلسطین – آگاهی و هویت، نیروی ذهنی و جسمی آنها – یک بخش مداوم از فعالیتهای سازمانهای آزادیبخش بوده است. الفتح فعالیت اجتماعی و پزشکی را (و از جمله هلال احمر- معادل صلیب سرخ) ایجاد و مدارس را تاسیس نموده است. همزمان سازمانهای بزرگ فعالیتهای امداد رسانی اجتماعی و سخنرانی را – در اردوگاههای پناهنده گان – و مناطق روستایی اردونی راه اندازی نموده اند. برای اولین بار در اردوگاههای پناهنده گان کتابخانه احداث شده است.

رژیمهای عربی برای درک مسئله فلسطین طی نیم قرن بر سر راه مردم عرب مانع ایجاد کرده اند و بجایش باران تبلیغات پر آب و تاب و ارتجاعی را (که عنصر ضد یهودی آن باید از سویی دیگر بعنوان جنگ نژادپرستی قلمداد شود – با بیانی به عاریه گرفته شده از ماکسیم رودینسون بجای احساسات ضد یهودی در مفهوم اروپایی-آمریکایی) سرازیر نموده اند.

جنبش آزادیبخش فلسطین کار نابود نمودن کلیه افسانه های نژادپرستانه و ارتجاعی را که توسط این تبلیغات منتشر میشوند- توسط تشریحات و تجزیه و تحلیل تحولات از آغاز قرن به بعد - آغاز نموده اند.

سازمانهای مختلف بصورتی مداوم جزوات و اعلامیه هایی را بعنوان پایه ای برای مطالعات و گفتگو توزیع مینمایند، مرکز تحقیقات فلسطین و موسسه برای مطالعات فلسطین کتابها و جزواتی را به زبان عربی و تا حدی به زبانهای اروپایی منتشر میکنند.

عناوین برخی از انتشارات مرکز تحقیقات فلسطین به زبان عربی: استراتژی اسرائیل، جناح چپ صهیونیسم، دیوید بن گوریون، هستدروت، نفت عرب و نبرد برای فلسطین، کیبوتز، تعامل سیاسی، گردشگری در اسرائیل، اقلیت یهودی در آمریکا، اسرائیل و نفت، همایش نشست سران عرب و مسئله فلسطین، خاطرات هرتزل، بررسی روابط اسرائیل و آمریکا، زندگی سیاسی در اسرائیل، ادبیات صهیونیستی، غیرو و غیرو.

الفتح، «الآصفه» یک روزنامه روزانه استنسیل شده را در عمان، جبهه دمکراتیک نشریه «الحریه» و جبهه مردمی «الهدف» را (به زبان انگلیسی نیز منتشر خواهد شد) منتشر مینماید. الفتح برنامه های رادیویی روزانه ای از قاهره، که بخشی به عبری پخش میکند - و در اسرائیل به آن توجه میشود، چرا که در نشریات اسرائیلی در مورد اطلاعاتی که ارائه میشوند اظهار نظر میشود.

در حال حاضر رادیوی فتح، «صدای الآصفه» همراه با مصر «صدای عرب» (به ترتیب al Asifa و Sawt el Arab) از پرشنوندهترین ایستگاههای رادیویی در جهان عرب بشمار میروند. سازمان آزادیبخش فلسطین از سالها پیش یک ایستگاه رادیویی «صدای فلسطین» را در قاهره دارد. جبهه مردمی در نظر داشت که در پاییز ۱۹۶۹ یک ایستگاه رادیویی قابل حمل را، عمدتاً متمرکز شده بر روی مردم اسرائیل و مناطق اشغال شده، راه اندازی کند.

جنبش رهایی بخش فلسطین در خلال سالهای اخیر از نظر اطلاعاتی به موفقیت‌های بزرگی در جهان آفریقایی/ آسیایی نائل آمده است - در ژوئیه ۱۹۶۹ در جریان نشست دولتهای غیر متعهد در بلغراد بیانیه نهایی این کشورها حمایت خود را از مبارزه فلسطین (اخبار روز ۱۳ ژوئیه ۶۹) اعلام نمود. چین در جریان سالهای اخیر توجه خاصی را مبذول جنبش

آزادبخش فلسطین (برای مثال Peking Review شماره ۱۷، ۲۱ و ۲۹ ۱۹۶۹) نموده است.

فلسطینیها در اروپای غربی و آمریکای شمالی با دو مسئله درگیر هستند: با مقاومتی که خود را در جهان سرمایه داری بر روی هر گونه جنبش انقلابی متمرکز نموده و با مشکلاتی که با مسئله یهودیان در ارتباط است.

در آنجا از کلیه امکانات برای ضد یهودی خواندن فلسطینیان و بقیه اعراب بهره برداری میشود - و برای مثال هنگامیکه الفتح گروههای مطالعاتی را برای بازدید کننده گان خارجی سازماندهی مینماید نشریات سرمایه داری اتهامات عجیب و غریبی را مبنی بر اینکه این گروههای مطالعاتی میخواهند «شرکتهای یهودی را در کشورهای خودشان تحریم کنند»، منتشر مینمایند.

(اقدامات ضد یهودی البته بر ضد فلسطینیان عمل میکند چرا که مهاجران بیشتری را به اسرائیل میدهد).

نوشته ای کوتاه در روزنامه اخبار روز شیوه بهره برداری طبقات حاکم در اروپای غربی و آمریکای شمالی را از یهودیان برای مقابله با مبارزه ضد امپریالیستی در آسیای غربی به تصویر میکشد:

«بعد از ظهر روز دوشنبه صدها تن از دانشجویان خشمگین آلمان غربی به سفیر اسرائیل، آشر بن ناتان، اجازه ندادند که در دانشگاه فرانکفورت در مورد وضعیت خاورمیانه صحبت کند.

با کف زدنهای موزون، سوت و تکرار هماهنگ «ها، ها، ها - الفتح بهار آمده است» دانشجویان معترض سفیر را از هر گونه امکانی برای اظهار نظر، هدف الفتح نابودی اسرائیل و ایجاد کشوری عربی است که شامل تمام فلسطین میشود، محروم نمودند.

محروم نمودن نماینده یک رژیم دمکراتیک - سازمان یافته برای بیان نظراتش خلاف قوانین دمکراسی است. در ضمن این کار را دانشجویان آلمانی انجام میدهند.

این آلمانیها بودند که در سالهای میان ۱۹۳۳ تا ۴۵ با یهودیان بعنوان مخلوقاتی بی ارزش رفتار نمودند و در جریان جنگ جهانی دوم ۶ میلیون از آنان را کشتند. این شناخته شده است که در خلال دهه ۱۹۵۰ - و ۱۹۶۰ تقریباً تعداد زیادی از جوانان آلمان غربی در کپیوتزهای اسراییلی کار میکردند، آنها از این طریق تمایل خود را به شرکت در جبران خسارات آلمان غربی به کشور یهودیان نشان دادند.

دانشجویان خرابکار آلمانی - ه بعد از ظهر دوشنبه احتمالاً اینگونه تصور میکنند که جنایات نازیها فراموش شده و یا امریست که به آنان ارتباطی ندارد، موردی که لازم نیست به آن فکر کنند. دانشجویان آلمانی باید حتی الامکان آنچه را که در چند ده سال گذشته رخ داد در ذهن خود نگاه دارند. و از مواردی که نماینده اسراییل برای آنان سخن میگوید نتایج آشکار را دریافت نمایند.» (اخبار روز، ژوئن ۱۹۶۹).

البته در روزنامه اخبار روز قید نشده بود که رهبری دانشگاه در فرانکفورت مانع از شرکت نماینده سازمان سوسیالیستی اسراییلی Matzpen در جلسه شده بود و در مورد توقف جلسه غیرمنتظره با نماینده گان Matzpen که در آن گروهی نازیست مجهز به باتوم پنجاه عرب و دانشجوی سوسیالیست را مورد ضرب و شتم قرار دادند نیز چیزی نوشته نشده بود.

اما بدون در نظر گرفتن اطلاعات ارائه شده، نوشته کوتاه منالیزت بر اینکه مسئله یهودیان چگونه - در مورد همه ما، یهودیان و غیر یهودیان، به شیوه ای بسیار خطرناک - مورد بهرداری قرار میگیرد.

مسئولیت جنایات نازیها بر عهده چه کسیست - دانشجویان متولد ۱۹۴۴ - ۵۱؟ آیا باید حق موضع گیری از دانشجویان سوسیالیست آلمانی، که بر علیه قوانین جدید اضطراری در آلمان غربی، که بر علیه شرکت اسپرینگر اعتراض میکنند، که از ویت کنگها در ویتنام، جنبش مقاومت در ایران و کلیه مبارزات ضد امپریالیستی در جهان حمایت مینمایند، بخاطر جنایات انجام شده توسط مخالفان سیاسی آنان محدود شود؟

آیا سوسیالیستها، لیبرالها و نازیها در آلمان یکسان هستند؟ باید دانشجویان آلمانی چه نتایجی را از سخنان یک نماینده اسراییل استنتاج نمایند؟ باید دانشجویان آلمانی چه نتایجی

را از سخنان یک نماینده لهستانی استنتاج نمایند؟ و چه نتایجی را از سخنان نمایندگان آمریکایی، فرانسوی، نروژی استنتاج نمایند؟

آیا روزنامه اخبار روز تصور میکند که آلمانیها باید بار نوعی از بدهی خونی را بدوش بکشند که در ادامه بعنوان بخش جدایی ناپذیر از «نژاد آلمانی» قلمداد خواهد شد؟

اخبار روز توسط اینگونه استدلالات نژادپرستانه به یهودیان- بهر حال مطمئناً نه به اسرائیل- کمکی نمیکند. روزنامه اخبار روز و روزنامه های دیگر هر چه بیشتر در مورد آلمانی و یهودی ستیزی و مبارزه ضد صهیونیستی در آسیای غربی فریاد بکشند- در ترساندن یهودیان بیشتری که کشور خود را رها و راهی اسرائیل بشوند موفقتر خواهند شد.

روزنامه اکسپر در ۷ اوت ۱۹۶۹ در مقاله ای تمام صفحه ای فریاد کشید: «جاسوسان عرب تبلیغات سوئدی بر علیه یهودیان را کنترل میکنند.» در مقاله در این مورد صحبت شده بود، که «نازیهای قدیمی باید همراه با انتشار بیانیه در مورد نفرین صهیونیسم توسط گروههای چپ با خرسندی پایکوبی کنند» و اینکه تشابه آن با [پروتکل بزرگان صهیونیسم]* که ضد یهودیان همواره کشف و [فشاء نموده اند] قابل توجه است.»

*
http://fa.wikipedia.org/wiki/%D9%BE%D8%B1%D9%88%D8%AA%DA%A9%D9%84_%D8%A8%D8%B2%D8%B1%DA%AF%D8%A7%D9%86_%D8%B5%D9%87%DB%8C%D9%88%D9%86

در رابطه با یک نقاشی در بولتن فلسطین شماره ۳ ، ۱۹۶۹ آمده است: «ستاره داود، که نازیهای هیتلری کلیه یهودیان را ناگزیر به حمل آن بر روی البسه خود نمودند، بعنوان یک مار خش خش کن به تصویر کشیده شد.» با اینحال ستاره داود در حال حاضر نماد قدرت اشغالگر اسرائیل است.

روزنامه آفتون بلادت در ۳ اوت ۱۹۶۹ در مورد دانشجویان سوئدی در اردون مینویسد که میخواهند در مورد انجام عملیات ضد اسرائیلی آموزش ببینند- «تحریم یهودی و تخریب اماکن تجاری یهودی».

اینگونه متون در موازات با منافع صهیونیسم و یهودی ستیزی عمل مینمایند و بصورتی بیرحمانه رویاهای وحشتناکی را به یهودیان میدهند، یهودیانی که دوران نازی را تجربه نموده اند و شبهایشان همچنان در هم شکسته است.

یهودی ستیزی یکی از دشمنان اصلی فلسطینیان است: آن به اسراییل افراد بیشتر و پول بیشتری اهدا میکند، و نیاز صهیونیسم را به مناطق بیشتر افزایش میدهد.

اتحاد جماهیر شوروی جنبش آزادیبخش فلسطین و اقدامات مسلحانه آنان را بشدت مورد انتقاد قرار داده و آنان را «افراطی»، «ترتسکیستی» و غیر واقعی نام نهاده است. رژیم مسکو با واشنگتن بمنظور ایجاد یک به اصطلاح «راه حل صلح آمیز»، به عبارت دیگر نوعی از مصالحه میان خطوط آتش بس ۱۹۴۹ و ۱۹۶۷، همکاری مینماید.

به این موضع شوروی باید در تضاد با نفوذ شدید روسیه در مصر و سوریه در خلال دهه ۶۰ توجه شود، که بهره برداری بوده است از موقعیتی که آن دولتها به دلیل موضع ضد امپریالیستی خود در آن قرار گرفته بودند.

رژیمهای فعلی در سوریه و مصر مزایایی را به اتحاد جماهیر شوروی ارائه میدهند - تجارت، کنترل بر روی ذخائر نفتی تازه کشف شده، فراهم نمودن امکانات سوختی برای کشتیها - که احتمال دسترسی به آنها پس از، برای مثال، تحولات در مصر غیر محتمل است.

ادامه اشغال سینا پس از جنگ ۱۹۶۷ به معنای فشارهای سیاسی شدیدی بر روی رژیم مصر بود. اتحاد جماهیر شوروی بنابراین بدنبال مصالحه ای تلاش مینماید. - و جنبش آزادیبخش فلسطین بصورتی کاملاً روشن بعنوان مانعی بر سر راه این مصالحه ایستاده است.

اتحاد جماهیر شوروی به ساختار صنعتی و در نتیجه به توسعه طبقه کارگر حمایت ارائه میدهد اما همزمان از منافع خود به روشی حفاظت مینماید که در تلاش بدنبال یک «وضعیت موجود» با امپریالیسم آمریکا و صهیونیسم اقدامات مشترکی را انجام بدهد.

- اتحاد جماهیر شوروی در حال حاضر یک صادر کننده نفت است، یک صادر کننده که بطور فزاینده ای با نفت آسیای غربی - ه تحت کنترل آمریکا در بازار اروپای غربی رقابت مینماید - این امر کشور را طبیعتاً به افزایش کنترل بر روی آسیای غربی علاقه مند میکند. و سوسیال امپریالیسم علاقه دراز مدت به ذخائر نفت آسیای غربی را با امپریالیسم آمریکا و متحدانش به شراکت میگذارد.

بهمین دلیل مسکو میگوید که فلسطینیها «شرایط موجود کنونی در آسیای غربی را بدرستی مورد تجزیه و تحلیل قرار نمیدهند». در ضمن استاد اسرائیلی و متخصص روابط اتحاد جماهیر شوروی با آسیای غربی A. Y. Yodfat در شماره ژوئیه ۱۹۶۹ از «خاور میانه جدید» (لندن) گزارش جالبی را عرضه مینماید: «نیروی هوایی مصر بسرعت رسید و پس از آن سطح پیش از جنگ را پشت سر گذاشت (۱۹۶۷، استنفان بکمان).

اما دامنه محدود هواپیما، تا زمانی که شبه جزیره سینا در کنترل اسرائیل قرار داشت و بهمین دلیل میتوانست تنها بمنظور دفاع مورد بهره برداری قرار گیرد، مانع از بمباران مراکز جمعیتی اسرائیل شد. درخواست مصر در مورد آخرین مدل هواپیمای میگ ۲۳ رد شد.....» (با اظهارات موشه دایان در ۲۴ ژوئیه ۶۹ که «مصر میتواند جنگ با اسرائیل را دوباره آغاز و تل آویو را بمباران کند» مقایسه کنید- اخبار روز، ۲۵ ژوئیه ۶۹).

بنابراین: اتحاد جماهیر شوروی جنبش آزادیبخش فلسطین را محکوم و در ضمن عدم توازن نظامی میان اسرائیل و کشورهای عربی را تضمین مینماید. چرا؟ به نفع چه کسی؟ در همکاری با چه کسی؟

فراردون، ۱۹۶۹

- سون یات سن گفته است: اگر تو خودت و دشمن خودت را میشناسی امکان کسب پیروزی صد در صد است، اگر خودت را میشناسی و دشمنت را نمیشناسی پنجاه درصد و هنگامیکه نه خودت و نه دشمنت را میشناسی هیچ امکانی وجود ندارد.

آن مرد در چادر کتاب باز شده ای را بر روی زانوی خود دارد.

- در کتاب در مورد شیوه خرید هواپیما توسط اسرائیلیها، ۱۹۴۸-۴۹، و شیوه انجام اون وقتیکه از تلاش سوریها برای خرید هواپیما و مهمات جلوگیری شد صحبت شده.

اگر چه ما از قبل یکدیگر را میشناسیم و با یکدیگر رفیقانه رفتار میکنیم اما او پس از هر جمله ای بدگمان به من نگاه میکند و دائما مظنون است به اینکه به او با چشمان تحقیر آمیز اروپایی نگاه میکنم.

من با فداییان فلسطینی برخورد کرده ام که از صحبت کردن با من به زبان انگلیسی، اگر چه به آن تسلط دارند، امتناع ورزیده اند. البته آنها، پس از چند روز هنگامیکه ما از طریق فرد دیگری گفتگو کردیم، آمادگی خود را ابراز نمودند.

در گذشته، پیش از جنگ ۱۹۶۷، چنین اتفاقاتی رخ نمیداد. در آنزمان فلسطینها قلب خود را باز و غم، نفرت و دلتنگی خود را آشکار مینمودند. در آن لحظه موضوع در مورد خانه ای کوچک در نزدیکی Akka یا یافا، در مورد درختان پرتقال، باغهای سبزیکاری، در مورد آن قطعه زمین کوچک بود.

تفاوتی نمیکند که آن یک کارگر ساختمانی فلسطینی در کویت بود یا یک مهاجر بیکار در پناهگاه در اریحا. آنها میتوانند در آنجا در مقابل کسی نشسته و گریه کنند. هویت، اعتماد به نفس وجود نداشت، و نه حتی مبارزه ای بخاطر هویت و اعتماد به نفس.

در آنزمان در اردوگاه پناهنده گان بجز آن دلتنگی پایان ناپذیر منفعل نوع دیگری از زندگی وجود نداشت - استبداد رژیم اردون مانع از هر نوع همکاری سازمان یافته، صحبت و اطلاعات سیاسی میشد. من اردوگاه اریحا را از بازدید در ۱۹۶۳ بیاد میآورم، یک خانه غبار گرفته و بهم ریخته از گل خاکستری/سفید که فقط کودکان در آن زندگی میکردند.

در برابر گریه های بزرگسالان بیش از ابراز تاسف انجام کار بیشتری ممکن نبود. بعدها فهمیدم که فلسطینیها در خلال آن ۱۹ سال اول تا چه حد مبارزه کرده بودند، چگونه تظاهرات آنان هر گونه پیشنهادی را برای راه حلهای «انساندوستانه» وضعیتشان متوقف و چگونه مانع از پیوستن ملک حسین به دکترین آیزنهاور و غیرو شده بودند، اما برای اینکه قادر به درک آن و علل وضعیتشان بشوم لازم بود که آنها خود را برای یک مبارزه سازنده سازماندهی مینمودند.

آنهايي که ويژگي ملت گرایی جنبش آزاديبخش فلسطين را مورد انتقاد قرار ميدهند مسئله را بدرستي درک ننموده اند. آنها نميفهمند که يك ملت تا چه ميزان ميتواند توسط ظلم و ستم در هم شکسته شود، و اينکه توسعه بايد بصورتي گام به گام رخ بدهد. يك ملت - ه بدون هويت نه قادر به نجات خود است و نه ديگران.

- ما پيش از ۱۹۶۷ در اردوگاههاي پناهندگان متل برده زندگي ميکرديم.

در اردوگاه Bakaa، نه چندان دور از عمان، از يك چادر بعنوان کافه و محلي براي بحث و گفتگو استفاده ميشود. ۴۰-۵۰ نفر گرد ميز و بر روي زمين گلي نشسته اند، و با صدائي بلند با يکديگر گفتگو ميکنند.

- آژانس امداد رساني سازمان ملل متحد قرص ويتامين امپرياليسمه.

آنها در اين مورد که چرا راننده گان تانکهاي اسراييلي به صندليهاي خود زنجير شده اند بحث ميکنند. در جنگ کرامه، ۲۱ مارس ۱۹۶۸، هنگاميکه اسراييليها براي اولين بار با مقاومت واقعي برخورد نمودند، از جمله تانکها از کار انداخته شدند، و در آنها راننده گان زنجير شده نشسته بودند. تنها توضيحي که به نظر همه کمی منطقي به نظر ميآيد اينست که يك راننده تانک اجازه ندارد که بترسد و براي رها نمودن وسيله نقليه خود تلاش کند.

- اما روحيه جنگي اونا که در موردش خيلي صحبت ميکنن!؟

پس از جنگ کرامه بود که جنبش آزاديبخش فلسطين بصورتي جدی شتاب گرفت. پيش از آن فدائيان اغلب دانشجو بودند، پس از کرامه کارگران آمدند. از اردوگاه، از کويت، عربستان سعودي، الجزاير و مراکش، از اروپا و آمريکا. در حال حاضر فدائيان در الجزاير، کوبا و چين آموزش داده ميشوند.

- الجزايريهها از جمله در مورد شيوه مبارزه در شهرها آموزش ميدن. کرامه هويت داد.

در جریان مباحثات Mouna به من کمک میکند.

- سوریه بدلیل توافقنامه محرمانه ای که با اسرائیل، عربستان سعودی و آمریکا در مورد خطوط نفتی جولان داره، به فداییان اجازه نمیده که اونجا کار کنن.

- لبنان هم همینطور.

- برای ضربه زدن به اون خیلی زوده، باید اول اونو بسازیم.

- سلاح دارید؟

- تو همه چادرها سلاح وجود داره، و در هر خانواده ای کسی وجود داره که فدایی باشه.

جیپها با فداییان از تمام موانع ایجاد شده توسط ارتش اردون و پلیس، بدون اینکه از سرعت خود ذره ای بکاهند، عبور میکنند.

جرج و من بر روی قله یک کوه، در میان بوته های خار، خشخاش و تعدادی درخت کاج چتری و کاج اسکاتلندی نشسته ایم. در همین نزدیکی یک اردوگاه جوانان پ ال اف پ قرار دارد.

- من پنج تا ترانه نوشتم که پسرها میخونن - برای اینکه به اونا یاد بدم، اونا اینطوری بهتر یاد میگیرن - یکی در مورد صهیونیسم، دومی سوسیالیسم، سومی ما چگونه میخوایم کشور خودمان را از آب تا آب دوباره فتح کنیم، به عبارت دیگر، از اردون تا دریای مدیترانه، و چهارمی در مورد جبهه ی ما جبهه فقراست، و پنجمی در مورد ۴ نوامبر ۱۹۶۸، وقتیکه ملک حسین برای خلاص شدن از دست چریکها تلاش کرد: من همیشه به یاد اونایی هستم که بدست ملک حسین کشته شدن.

او در چادر از هر تسل، مناخیم بگین، نسخه سارتر از Les Temps Modernes با دیدگاههای عربی و اسرائیلی در مورد مسئله فلسطین، کتابهایی دارد.

- من همیشه میخوام بدونم که صهیونیستها چطوری فکر میکنن - ما باید با دشمن خودمون آشنا باشیم.

من تکرار این را به اشکال مختلف بارها از فداییان مختلف شنیدم. جرج بر خلاف مروان که از سون یات سن نقل قول میآورد به آن نقطه ای دست یافته است که بتواند از اروپایی یا

سفید بودن من چشم پوشی کند. او در چادر کتابهایی را با عناوین مختلف به عربی ترجمه میکند.

«سه منبع مارکسیسم» از لنین، «خانواده، مالکیت خصوصی و منشاء دولت» از انگلس، «مطالعه ای مختصر در ماتریالیسم دیالکتیک از Vodostenik Jachov، «تجربیات سوسیالیستی» از سارتر، Deutscher، دوبره و دیگران، «مبارزه طبقاتی در فرانسه» و «مسئله یهودی» از مارکس، «در مورد انقلاب» از انتشارات الفتح، آثار مانو در سه بخش، «تاریخ کشورهای سرمایه داری»، یک بخش از کتاب «سرمایه» از مارکس، «مبارزه رهایی بخش عربی» از مارکسیست لنینیست فلسطینی ناجی الوش، به تازگی اخراج شده از لبنان بخاطر حمایت از فعالیت فداییان.

در بیرون گروهی از جوانان در حال تمرین تیراندازی هستند و برخی ماکسیم گورکی را مطالعه میکنند. در پایین دره اردوگاهی وجود دارد، اقوام آنها در آنجا، در چادر و یا در جعبه های کوچک از پشم شیشه زندگی میکنند.

ابو رید:

- در دوران انقلاب عربی همه طبقات همراه با هم در مبارزه شرکت کردن اما رهبران خرده سرمایه دار بودن و پس از آزادی قادر به ادامه انقلاب نبودن. مردم فلسطین باید به همین دلیل با روش دیگه ای شروع کنن. فتح میگه که دشمن، امپریالیسم جهانی و صهیونیسمه. ما فکر میکنیم که رژیمهای عربی مرتجع هم - با تفاوتهای ظریفی برای سوریه، عراق، الجزایر و مصر - که پلی رو برای امپریالیسم و صهیونیسم تشکیل میدن دشمن بحساب میان. اونا بدنبال یک راه حل صلح آمیز، و بهمین دلیل مخالف مبارزه فلسطینیها، هستن.

عضو پ اف ال پ است، به اردوگاهها و روستاها مسافرت و درباره مارکسیسم لنینیسم سخنرانی و آنرا تدریس میکند، هم برای اوردونیها و هم برای فلسطینیها. من یک شب در اردوگاه به او برخورد کردم. او در آنزمان راهی انجام یک سخنرانی بود.

ابو رید در تاریکی همراه با هشتاد پناهنده از اردوگاه از بلندیها بالا میرفت، یک راه پیمایی تقریباً نیم ساعته. در دره ای کم عمق چادری بزرگ برپا شده بود که ما به داخل آن رفتیم و در اطراف چراغهای نفتی نشستیم.

عربی ضعیف من به هر حال برای بدست آوردن تصویری از آنچه او در مورد آن صحبت میکرد و اسنادی که ارائه میداد کفایت مینمود. آن تجزیه و تحلیلی بود از تاریخ فلسطین از ۱۹۱۷ تا وضعیت موجود و پراکندگی در میان جبهه مردمی. او برای مدت زمان درازی در مورد خیانت طبقه اشراف فلسطینی - حسینی، Nashashibi و Nusseibe - صحبت کرد و پس از آن گفت:

- خانواده های بزرگ با کشور کاری ندارند، اونا فقط عاشق اموال خودشون هستن. حاضران در چادر با دقت گوش میکردند و سوالاتی را مطرح مینمودند.

- در جهان عرب کسی چیزی در مورد مناقشه فلسطین نمیدونه. استالین ۱۹۴۷ تصور میکرد که اسرائیل در تاریکی عربی به نوری مبدل میشه. مونتسکیو در «روح القوانین» این استدلال را برای امپریالیسم ارائه داد: مرد سفید باید تمدن را به کشورهای دیگه گسترش بده.

- مردم در حال حاضر در راه هستند.

شبی ایست مهتابی. من همراه با گروهی از فداییان PLF در خانه ای نیمه بمباران شده در روستایی پایین رود اردون هستم. از شمال نور از طرف طبریه، و درمقابل از کیبوتزها و جاده ها، سو سو میزند. اسرائیلیها راکت های نوری را بر روی رودخانه پرتاب میکنند و توپخانه ها در اطراف میگردند. کسی میگوید که کیبوتزها در آنسو با حلقه هایی از سربازان، میدانهای مین و تانکها احاطه شده اند. در کوه - پشت سر ما توپخانه اردونی، و کمی دورتر عراقی وجود دارند.

گروه شب قبل از روی رودخانه عبور و به ایستگاههای اسرائیلی حمله و در آنجا یکی از فداییان کشته شده بود. یکی از آنها شیوه فرار از زیر بمبهای آتش را تشریح مینماید.

ما در روستای رها شده قدم میزنیم. در - ه مدرسه روستا باز و مسجد ویران شده است، خیابان پر از سوراخهای بزرگ است و در همه جا خانه ها با دیوارهای فروریخته دیده میشوند، سوراخهای کوچک بر روی دیوارها و حصارها نشان از استفاده اسرائیلیها از بمبهای خوشه ای دارند.

ساحل شرقی اردون با بمبهای خوشه ای تماما بمباران شده است – Adasia، Shuneh، Meshara- و جمعیت باقی مانده در حال حاضر در اردوگاه زندگی میکنند. تفاوتی نمیکند که فلسطینی هستی یا اردونی. من بیاد میاورم که در نقشه تفریحی اسرائیل که بر روی در مستراحم در استکهلم قرار دارد کلیه مناطق نزدیک به رودخانه اردون پاک شده اند. Shuneh بهر حال تقریبا بزرگ بود و توسط اشرافزادگان عمانی بعنوان «تفریحگاه زمستانی»، هنگامیکه هوا در کوه سرد بود، استفاده میشد. ما در خانه ای نسبتا سالم چای مینوشیم. فداییان الصاعقه، الفتح و پ ال اف در آنجا هستند.

- اینکه رهبران چطوری فکر میکنند برای ما اهمیتی ندارد، ما هدف خودمونو میشناسیم. اونا میتونن خودشونو با سیاستهاشون سرگرم کنن، اما این فداییان هستن که میخوان فلسطین را ایجاد کنن.

مردی کهنسال از ما با چای پذیرایی و یکی از آن سه نفریست که همچنان در روستا زندگی میکند. در نور مهتاب کوه از میان پنجره شکسته مانند سایه ها به نظر میاید.

- هدف ما برگشتن به خونه بخصوصی نیست بلکه هدفمون برگشتن به کشور خودمونه.
- یهودیایی که دوست دارن میتونن تو فلسطین با ما زندگی کنن.

یکی از آنها ۱۹۴۶ در غزه متولد، ۱۹۶۲ فارغ التحصیل و ۱۹۶۷ مهندسی کشاورزی را در مصر به اتمام رسانده است. نفر متولد سفاد سال ۱۹۴۸، در اردوگاهی در سوریه مدرسه ابتدایی را به پایان رسانده، برای دومین بار در سال ۱۹۶۷ به پناهنده مبدل و پس از جنگ به الفتح ملحق و قاچاق سلاح را، تسلیحات باقی مانده ی ارتش سوریه، از فلات جولان آغاز نموده است. دیگری متولد رامله ۱۹۴۶، تحصیلات خود را ۱۹۶۵ در غزه به پایان رسانده و علوم انسانی را در دانشگاه اسکندریه مطالعه کرده است.

- محمد (پیغمبر مترجم) گفته، کسی که به امور خیریه کمک میده بهتر از کسی که از اونجا میگیره.

سگها در خانه های خالی زوزه میکشند، اسرائیلیها در چند کیلومتری جنوب ما راکتهای نوری پرتاب میکنند.

لطفی، از جبهه دمکراتیک

- دولت اردون خرده سرمایه داریه. اون بیشتر از هر چیز خودشو روی حفظ اموال، خانه و کارخانجات متمرکز کرده و در نتیجه سیاستی به نفع اسرائیل را دنبال میکنه.

محمود، الفتح:

- هر چی مبارزه طولانیتر میشه، تضادها روشنتر میشن. در الجزایر مبارزه آزادیبخش با مذاکرات تموم شد و نه با یک پیروزی برای اون، بهمین دلیل انقلاب ناتموم موند.

عمر، جبهه دمکراتیک:

- ما فکر میکنیم که سیستم تهاجمی فعلی با مینها و حمله به جیبها نتیجه ای نمیدن. باید دست به اقدامات گسترده تری بزنینم، عمدتا از پایگاههای داخل اسرائیل. ما باید پایگاههای متحرک داشته باشیم.

عبدالله، جبهه مردمی:

- بین اهداف اقتصادی و نظامی همیشه تفاوتی قائل شد. یک اقتصاد قوی یه ارتش قوی ارائه میده.

سامی، الفتح

- اگر اتحادیه عرب زمانی از پرداخت به سازمان آزادیبخش فلسطین امتناع کنه ما میتونیم همون کاری را بکنیم که تا بحال انجام دادیم. پولو از افراد خصوصی و رسما از کشورهای عربی مختلف بگیریم.

هواداران جنبش آزادیبخش فلسطین در همه جا خانه به خانه میروند و کمک مالی دریافت میکنند - و رسید ارائه میدهند.

- از طرف الفتح و سایر سازمانها معمولا هر پنجشنبه پیش من میان.

توفیق، جبهه آزادی:

- علت تشکیل گروه‌های مختلف تصادفی نیست، این نه به افراد مختلف بلکه به تفاوت‌های ایدئولوژیکی، از اینکه افراد فدایی چگونه قلمداد میشن تا تمام تصویر استراتژیکی - ارتباط بین فداییان از داخل، ارتباط بین فداییان و سازمان سیاسی و غیرو و غیرو، مربوط میشه. یک هدف مشترک وجود داره، اون هدف برای یک سازمان تنها کفایت نمیکنه، اما برای یک جبهه جایی که در مورد حداقل پول به توافق رسیده شده کفایت میکنه.

با جیب بطرف پایین، تا نقطه ای نزدیک به خط آتش بس در جنوب فرار دون در حرکت هستیم. ابتدا با گروهی از رؤسا برخورد میکنیم که از صحبت کردن به زبان انگلیسی سرباز میزنند. بر روی صندلی عقب ماشین مواد منفجره پلاستیکی و نارنجک‌های سبز، که مانند مخروط بزرگ بنظر میایند، قرار دارد. کسی از من پرسید که در سوئد به اینکه ضد یهودی هستم متهم نشده ام.

ما در راه از کنار چند ویلای بزرگ که توسط باغها محصور شده اند عبور میکنیم و توفیق میگوید:

- اونا مالیاتهای ما را میگیرن و صرف خودشون میکنن. پادشاه در سوئیس و بیروت پول داره، و در بیروت هم خونه داره.

پایگاه در کنار یک وادی* قرار دارد. هوا گرم است و مرطوب، چند صد متر زیر سطح دریا. جیبها و کامیونها، در حال حرکت بسوی اسرائیل، قابل رویت هستند.

* وادی، رودخانه ای که فقط در فصل بهار چند هفته ای آب دارد. مترجم.

- اگر اسرائیل فرار دون را به تصرف خودش درمیآورد عربستان سعودی و لبنان با اسرائیل متحد میشدن - بد نبود اگر این وضعیت پیش میومد.

- بودجه سفارت آمریکا در عمان- برای اینکه مردم را برای تخریب چریکها بخره- با بودجه دولت اردون برابره.

آنها از تسلیحات مختلف استفاده میکنند. سلاحهای دستی یشان از نوع کلاشینکف است، کارل گوستاو و «مانو»، زره پوشها انگلیسی و روسی، و مسلسلها بلژیکی هستند. هشت نفر از میان گروه پس از عملیات اخیر که شامل انتقال سلاح و مواد منفجره به یکی پایگاهها در منطقه تحت اشغال شده میشد کشته شده بودند.

- اینجا تعداد زیادی سایگون وجود داره اما حتی یک هانوی هم وجود نداره.

نشریات جهانی سرمایه داری تلاش خود را بر روی متهم نمودن فلسطینیان به اینکه جاسوسان و مزد بگیران رژیمهای عربی هستند متمرکز نموده اند، این روزنامه ها بصورتی خستگی ناپذیر تکرار میکنند که «خرابکاران» از رژیمهای عربی حمایت اقتصادی، بویژه نام کشورهای صاحب نفت ذکر میشود، دریافت میکنند.

اما تا اطلاع ثانوی هیچ هانویی در آسیای غربی وجود ندارد، فقط رژیمهایی که آنان را علیرغم میلشان ناگزیر به قبول موجودیت جنبش آزادیبخش مینمایند، و اینکه خود را با مردم خودشان متحد نشان بدهند و با دیگر رژیمهای عربی ادای احترام خود را به جنبشی تسلیم نمایند که روزی به تهدیدی بر علیه کمک دهنده گان مبدل خواهد شد.

ملک حسین یکی از عموهای خود را بعنوان فرمانده کل منصوب نموده است، اما چریکها پیوند خود را با افسران تحتانی تر و معمولی - ه ارتش اردون مستحکمتر مینمایند.

- از طریق ترور پادشاه اردون میشه اسرائیل را به حمله تحریک کرد.

چریکها خود را در کوهها و تپه ها، از نظرها پنهان میدارند و تونلها را حفر میکنند.

۱- ۲۱ ساله، سرباز سابق در ارتش اردون، فدایی از ۱۵ ماه پیش.

۲- ۲۰ ساله، سرباز سابق در ارتش اردون، فدایی از یکسال پیش.

۳- ۲۷ ساله، کارگر کشاورز، فدایی از ۱۹۵۶.

۴- ۲۵ ساله، دانش آموز فارغ التحصیل، دفتردار سابق، فدایی از یکسال پیش.

۵- ۱۹ ساله، دانش آموز فارغ التحصیل، فدایی از یکسال پیش.

۶- ۲۴ ساله، سابقا راننده، فدایی از ۸ ماه پیش.

۷- ۲۰ ساله، راننده، فدایی از چهار ماه پیش.

۸- ۱۸ ساله، تحصیلات ناتمام دبیرستانی، فدایی از یکسال پیش.

۸- ۲۰ ساله، برق کار سابق، فدایی از یکسال پیش.

- ۹- ۲۴ ساله، کارگر کشاورز سابق، فدایی از شش ماه پیش.
 ۱۰- ۲۱ ساله، دانش آموز فارغ التحصیل، فدایی از ژوئن ۱۹۶۷.

ضمیمه ۱

ادبیات

- جرج آنتونیوس، بیداری عرب، نیویورک ۱۹۶۵
 اوری آنری، اسرائیل بدون صهیونیستها، نیویورک ۱۹۶۸
 اوری آنری، مجموعه مقالات در Der Spiegel شماره ۶-۱۲ ۱۹۶۹
 Neville Barbour، Nisi Dominus، بررسی کشمکش فلسطین، لندن ۱۹۴۶
 Michael Bar-Zohar، «Histoire Secrète de la Guerre d'Israel» پاریس ۱۹۶۸
 Michael Bar-Zohar، Le Prophète Armé، پاریس ۱۹۶۶
 Georges G. Corm، Les Finances d'Israel، بیروت ۱۹۶۸
 ایزاک دوچر، یهودی غیر یهودی، موضوع بحث ۱۹۶۹ [مقاله در مورد اسرائیل در بایگانی مارکسیسم: دهمین روز تولد اسرائیل]
 دانیل یوربری، لغتنامه جغرافیایی، Örebro ۱۸۱۳
 J. G. Mac Donald، ماموریت من در اسرائیل، لندن ۱۹۵۱
 چالرز داگلاس-هوم، اعراب و اسرائیل، لندن ۱۹۵۸ رابرت انگلر، سیاستهای نفت، شیکاگو ۱۹۶۷
 حقایق درباره اسرائیل، بیت المقدس ۱۹۶۹
 تنودور هرترسل، دولت یهودی، لندن ۱۹۶۷
 Sabri Jiryis، اعراب در اسرائیل، بیروت ۱۹۶۸
 Saul Friedländer، Reflexions sur l'avenir d'Israel، پاریس ۱۹۶۹ سامی هداوی، برداشت تلخ، نیویورک ۱۹۶۷
 Joachim Joesten، Öl regiert die Welt، دوسلدورف ۱۹۵۸
 Leila S. Kadi، بررسی روابط آمریکایی-اسرائیلی، بیروت ۱۹۶۹
 جرج ای. کیرک، تاریخچه ای مختصر از خاورمیانه، لندن ۱۹۴۶ Bo Kuritzén و غیرو، درباره امپریالیسم ایالات متحده آمریکا، فیلسوفهای جوان، موضوع بحث ۱۹۶۹
 آبراهام لئون، La conception matérialiste de la question Juive، پاریس ۱۹۶۸
 [به فارسی مارکسیسم و مسئله یهودی]
 A. Lilienthal، اسرائیل چه بهایی دارد؟ شیکاگو ۱۹۵۳
 جان لیندبرگ، بازی عربستان، طبیعت و فرهنگ ۱۹۵۶
 B. Litvinoff، بن گوریون اسرائیل، لندن ۱۹۵۴
 اس. اچ. لونگ ریگ، نفت در خاورمیانه، لندن ۱۹۶۸
 اشرف لطفی، نفت اوپک، بیروت ۱۹۶۸
 جان مارلو، ناسیونالیسم عرب و امپریالیسم انگلیس، لندن ۱۹۶۱
 Moshe Menuhin، انحطاط یهودیت در زمان ما، نیویورک ۱۹۶۵
 خاورمیانه و شمال آفریقا، انتشارات اروپا لندن ۱۹۶۶
 آرتور مورس، هنگامیکه شش میلیون جان دادند، نیویورک ۱۹۶۵

چشم انداز جدید، تل آویو، شماره ۲، ۶، ۷ و ۹، ۱۹۶۶، شماره ۷، ۱۹۶۸ و شماره ۲ و ۴،
۱۹۶۹

بهمن نیرومند، شاه ایران، موضوع ۱۹۶۸
هاروی اوکانر، امپراطوری نفت، نیویورک ۱۹۵۵
پیتر رود، جنگ و بحران در خاورمیانه، کپنهاک ۱۹۶۷
ماکسیم رودینسون، اسرائیل و اعراب، پنگونن ۱۹۶۸
توماس روردام، قدرتهای مالی و سیاستهای بزرگ، Rabén & Sjögren ۱۹۶۴
جی. پی. سارتر، Les Temps Modernes، شماره ۲۵۳ سال ۱۹۶۷ پاریس
Patrick Seale، مبارزه برای سوریه، لندن ۱۹۶۵

سیاحت اسرائیل، بیت المقدس ۱۹۶۹

منابع مطالعاتی بیشتر:

طارق علی، انقلابیون جدید، سرمایه «مبارزه در خاورمیانه» از تونی کلیف، Aldus ۱۹۶۹ [در
بایگانی مارکسیسم: تونی کلیف: مبارزه در خاورمیانه]
Caleb J. Anderson، جهان غیرامن ما، موضوع ۱۹۶۵
استفان بکمان، فلسطین و اسرائیل، موضوع ۱۹۶۹ [در بایگانی مارکسیسم: استفان بکمان: فلسطین و
اسرائیل- تجزیه و تحلیلی از نگاه چپ]

واننا بکمان، خاطرات یک بحران، Aldus ۱۹۶۷
لوراند گاسپار، تاریخ فلسطین، Pan ۱۹۶۹
کارل مارکس، در مورد مسئله یهودی، در رهایی بشریت، Aldus ۱۹۶۵ [در بایگانی مارکسیسم:
مارکس در مورد مسئله یهودی]

Caleb J. Anderson، توانایی سیاست اسرائیل، روزنامه آفتون بلادت ۲۷ اوت ۱۹۶۹
استفان بکمان، ۲۳ سول در مورد یهودی ستیزی و غیرو. Tidsignal ۱۶، ۱۹۶۹
استفان بکمان، DN- یک روزنامه سوندی- و گفتگودر مورد چپ، تفسیر ۸، ۱۹۶۸
ایزاک دوچر و غیرو، پرونده اسرائیل عبارت و تصویر ۷، ۱۹۶۷
پر گارتون، مجموعه مقالات در آفتون بلادت ۱۴ و ۱۸ فوریه ۱۹۶۹
پر گارتون، اتخاذ موضع در مناقشه فلسطین، DN ۵ دسامبر ۱۹۶۷
Jan Guillou، جنگ قدرت در اسرائیل، و جنبش آزادیبخش فلسطین، Tidsignal ۳۳ و ۳۴،
۱۹۶۹

لیف رولاند یونسون، اسرائیل، فلسطین و امپریالیسم، انجمن مارکسیسم ۵، ۱۹۶۸
Bo Kuritzén، مجموعه مقالات در آفتون بلادت ۲۰ ژوئیه، ۱۲ و ۱۳ اوت ۱۹۶۸
Bo Kuritzén، نامه به یک اسرائیل شایسته، Tidsignal ۳۸، ۱۹۶۸
یان میردال و غیرو، Clartés Palestinanummer، ۴، ۱۹۶۷
یوران پالم، این یهودی ستیزی، DN ۷ اوت ۱۹۶۹
یوران پالم، چگونه مبارزه با یهودی ستیزی؟ DN ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۹
یوران روسنبرگ، اسرائیل پس از «دور سوم»، Clarté در ۱۹۶۹
یوران روسنبرگ، آموس کنان، Matzpen، تفسیر ۵، ۱۹۶۹
ویکتور وینده، اسرائیل از داخل، آفتون بلادت ۱۵ آوریل ۱۹۶۹
ویکتور وینده، عدالت برای فلسطینیها، آفتون بلادت ۲۳ سپتامبر ۱۹۶۹
زمان طوفان، ۱ سپتامبر، ۱۹۶۹، سنت طولانی از مبارزه آزادیبخش در فلسطین، و امپریالیسم در

آسیای غربی
خبرنامه ویتنام ۳ ، ۱۹۶۹ ، نفت در آسیای غربی

ضمیمه ۲

اطلاعات وارد شده در ارتباط با غلط گیری چاپی این کتاب، در پایان سپتامبر ۱۹۶۹.

۱- سازمان کشورهای صادره کننده نفت (اوپک) ارقام زیر را برای تولید نفت در کشورهای عضو در خلال ۱۹۶۶ ، ۱۹۶۷ و ۱۹۶۸ منتشر نموده است. ارقام ۱۰۰۰ بشکه در روز را نشان میدهد

Free Palestine, 48 Falcon Road, London SW Lutte Palestinienne, C. Krouch,
23801 Paris R. P

۱۹۶۸	۱۹۶۷	۱۹۶۶	
۴۹۶،۶	۳۸۲،۱	۳۶۰،۶	ابوظبی
۶۰۰،۷	۵۰۵،۴	۴۶۴،۶	اندونزی
۲۸۳۹،۸	۲۶۰۳،۲	۲۱۳۱،۸	ایران
۲۶۱۳،۵	۲۴۹۹،۸	۲۴۸۴،۱	کویت
۲۵۹۰،۹	۱۷۴۰،۵	۱۵۰۱،۱	لیبی
۳۳۹،۴	۳۲۳،۶	۲۹۱،۳	قطر
۳۰۴۴،۲	۲۸۰۶،۲	۲۶۰۹،۹	عربستان سعودی
۳۶۰۴،۱	۳۵۴۲،۱	۳۳۷۱،۱	ونزوئلا
۱۷۶۳۰،۳	۱۵۶۳۱،۱	۱۴۵۹۹،۷	مجموع

۲- در ۲۸ اوت - ۳ سپتامبر ۱۹۶۹ Le Monde Hebdomadaire اعلام نمود که پایگاه Wheelus در لیبی در زمان کودتای دولتی ، ۱ سپتامبر ۶۹ ، شامل ۶۰۰۰ نفر میشد و اینکه اسکادران هوایی از فانتومهای اف ۴ تشکیل شده بود.

۳- بیت المقدس پست هفتگی در ۲۵ اوت ۱۹۶۹ گزارشی را از نیویورک تایمز نقل قول نمود که بر اساس آن اسرائیل به کردستان عراق تسلیحات ارسال مینماید - این گزارش بدون تفسیر ارائه شده بود.

۴- در کتاب طارق علی «انقلابیون جدید» (Aldus ۱۹۶۹) از تونی کلیف فصلی به نام «مبارزه در خاورمیانه» وجود دارد. تونی کلیف در دهه ۳۰ در فلسطین ساکن بود. یک نقل قول:

«کلیه اعضای جنبش اتحادیه ای صهیونیستی - هستدروت ، باید دو هزینه اجباری ویژه را پردازند:-
«برای کار یهودی» - مبلغی که صرف سازماندهی نگهبانان اعتصاب میشد و غیره. بر علیه استخدام
کارگران عربی، و ۲)- «برای کالاهای یهودی» - که پولها برای تحریم تولیدات عربی بکار گرفته میشد.
هیچیک از احزاب صهیونیستی، حتی «چپ ترین» آنها در hashomer hatzair، در حال حاضر مابام-
به تحریم کارگران عرب در کارخانجات، یهودی، در اماکن ساخت و ساز و باغهای میوه یهودیان
اعتراضی نکردند.

هیچکس از پرداخت دو هزینه به هستدروت سرباز نزد. در تمام جنبش کیبوتز یک عرب هم وجود
نداشت (با اینحال پس از تاسیس اسراییل وضعیت در این مورد دستخوش یک تغییر رادیکال شده است:
در حال حاضر یک عضو عرب در کیبوتز En-Dor وجود دارد!) حتی به یک کودک عرب اجازه ورود
به کیبوتز یا مهد کودک داده نشد.»

۵- شورای ملی فلسطین در اولین هفته سپتامبر ۱۹۶۹ کنگره هفتم خود را در قاهره برگزار نمود.
در آن برای سازمان آزادیبخش فلسطین، PLO، کمیته اجرایی انتخاب شد، و مهمترین خبر انتخاب
نماینده جبهه دمکراتیک (DPFLP) بود. مدیر اجرایی در نتیجه شامل چهار نماینده برای الفتح، دو
نماینده برای الصاعقه، یک نماینده برای جبهه دمکراتیک و پنج نماینده برای به اصطلاح مستقلها شد.
یک خبر مهم نیز این بود که عبدل مجید شومان، مالک بانک عرب، کمیته اجرایی را ترک کرده است.

در بیانیه پایانی شورای ملی از جمله گفته میشود که «فلسطینیها مصم اند که انقلاب خود را تا پیروزی و
تاسیس یک دولت فلسطینی دمکراتیک، بدون تبعیضات مذهبی یا نژادپرستانه، ادامه بدهند.»

در ادامه بر روی «استقلال کلیه فعالیتهای فلسطینی و مخالفت با هر گونه تلاش برای گذاردن تاثیر یا
تسلط بر این فعالیتهای» تاکید شد، و گفته شد که کسی در نظر نداشت که در اقدامات داخلی کارگران «تا
زمانیکه مانعی بر سر راه توسعه انقلاب ایجاد نکرده اند» مداخله نماید.

۶- اقدامات قابل توجه فلسطینیها از پایان اوت تا پایان سپتامبر ۱۹۶۹:

تظاهرات توده ای عظیم و اعتصابات در بیت المقدس پس از حمله به مسجد ال القصی ۲۱ اوت.

حمله به ایستگاه پلیس در Suwaymah در اردون ۲۳ اوت.

حمله به شرکت حمل و نقل زیمس اسراییل، دفتر لندن ۲۵ اوت.

حمله راکتی به غرب بیت المقدس از مناطق تحت کنترل اسراییل ۲۶ اوت

ربودن یک هواپیمای متعلق به خطوط هوایی ترانس آمریکا به سوریه ۲۹ اوت.

بمبگذاری در یک پارک ماشین در حیفا ۳۱ اوت.

حمله ای با شرکت سیزده گروه فدایی به مواضع اسراییلی در جولان ۳۱ اوت

حمله چندین گروه فدایی به مواضع اسرائیلی از جمله در **Ma'oz Haiyi, Kefar Rupin** در بیت یوسف در دره اردون ۳۱ اوت - ۱ سپتامبر

حمله راکتی به شهر اسرائیلی **Qiriat Shemom**، ۲ سپتامبر.

حمله چندین گروه فدایی به مواضع اسرائیلی و شهرکهای واقع در جنوب دریاچه طبریه ۳-۴ سپتامبر.

بمبگذاری در سفارتخانه های اسرائیل در **Bond**، هاگ، دفتر ال آل در بروکسل ۸ سپتامبر.

انفجار سد **Nahraim** آنجایی که یرموک با اردون همراه میشود ۱۲ سپتامبر.

حمله جمعی صدها فدایی به مواضع اسرائیلی در دره اردون ۱۸ سپتامبر ۱۹۶۹.

۷- گروه ضربت در جبهه فلسطینی در ۱۲ اوت ۱۹۶۹ گزارش زیر را در اتاق خبر رادیوی سوند ضبط کردند:

«هم اکنون گروهی از نماینده گان سازمان ملل متحد بمنظور بررسی اتهامات وارده به اسرائیل در مورد نسل کشی و شکنجه در بیروت بسر میبرند. ماگنوس فاکسن بیروت»، «گروه توسط ابراهیم بویر سفیر سنگال در سازمان ملل متحد رهبری میشود. او از جانب کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد مامور بررسی جرائم جنگی ادعایی شده است که توسط اسرائیل بر علیه کنوانسیون ژنو از سال ۱۹۴۹، همانی که در مورد حمایت از مردم غیرنظامی در مناطق جنگزده نوشته شده، صورت گرفته است. کمیسیون شب گذشته بازجویی خود را در بیروت آغاز و فردا صبح در دمشق به کار خود ادامه خواهد داد و آنرا روز جمعه در عمان به پایان میبرد. تابحال تنها بخشی از اسناد منتشر شده اند.

اسناد ابتدا پس از پایان کار کمیته منتشر میشوند. شاهد اصلی کمیته در بازجویی بعد از ظهر روز گذشته استاد **George Dieb**، استاد در حقوق بین الملل در دانشگاه لبنان، بود. او با دریافت ماموریت از جانب موسسه ای فلسطینی در بیروت مسئولیت تهیه اسناد را بر عهده گرفته است.

او نتایج سیاست استعمارگرانه اسرائیل را بصورت گسترده ای شرح داد، و به اظهارات ۲۰۰ شاهد مجزا، بخشا جمع آوری شده توسط شهادتهای دست اول اما همچنین بر گزارشات در مورد تجاوز به اعراب که در نشریات اسرائیلی منتشر شده اند، تکیه میکند.

اتهامات نسل کشی بر اساس حوادث ژونن ۱۹۶۷، چند هفته پس از جنگ هنگامیکه ۲۳ عرب در صحرای سینا در نزدیکی رافا در اقدامی تلافی جویانه مورد هدف گلوله قرار گرفتند و در گوری دسته جمعی خاک سپرده شدند، قوام یافته اند. استاد **Dieb** در مقابل گروه سازمان ملل اعلام کرد که پلیس اسرائیل و سازمان امنیت ۱۷ روش تروریستی را اعمال مینمایند، یک فهرست از جزئیات وحشتناک که به نوبه خود با آنچه که در اتاقهای شکنجه یونانی پدید آمده قابل مقایسه است.

قربانیان برای اعتراف به فعالیتهای چریکی و ارائه نام چریکها مورد ضرب و شتم قرار میگیرند، شلاق زده میشوند، در معرض شکنجه های برقی قرار میگیرند و از نظر جنسی تحقیر میشوند. در بازجویی امروز سه آمریکایی، یک ناشناس، دومی خبرنگار بیروت برای کریستین ساینس مونیاتور و سومی همسر یک پزشک لبنانی که درگذشته در بیت المقدس کار کرده بود، شهادت دادند.

همسر پزشک آمریکایی در مورد تلاش نیروهای نظامی اسرائیلی گفت که پس از تجاوز اسرائیل در ژوئن ۱۹۶۷ مانع از انجام ماموریت آژانس کمک رسانی بین المللی در بیت المقدس و ساحل غربی اردون میشدند.

روزنامه نگار آمریکایی در مورد گفتگوهایش با وکلای اسرائیلی شهادت داد، که او به دلیل دشواریهای ایجاد شده مداوم توسط پلیس اسرائیل نتوانسته بود با موکلان عرب بازداشت شده خود تماس بگیرد، در یک مورد مسئله تا آنجایی پیش رفته بود که وکیل کارآگاهی را بمنظور ردیابی وکیل خود، که زندان به زندان منتقل میشد، استخدام کرده بود. اسرائیل از ورود گروه سازمان ملل به مناطق اشغال شده ممانعت بعمل آورده بود، چرا که کمیسیون سازمان ملل همزمان از بازبینی گزارشات اذیت و آزار یهودیان در کشورهای عربی سرباز زده بود»

۸- در آغاز سپتامبر ۱۹۶۹ گروه ضربت جبهه فلسطین بیانییه زیر را به روزنامه اخبار روز، افتون بلادت و سردبیران TT ارسال نمود.

«در رابطه با ربودن یک هواپیمای TWA توسط جبهه مردمی فلسطین به دمشق چند گزارش بخشی از بیانییه منتشر شده از جانب سخنگوی جبهه، جرج حبش، را بعنوان نقل قول ارائه نموده است.

در Svenska Dagbladet، ۳۰ اوت آمده است، حبش تشریح نموده «گروه او به دشمن اسرائیلی خود در هر جایی از جهان حمله خواهد کرد و با حملات جدید در لندن و گسترش این مبارزه تا آمریکا تهدید نمود».

ما در ۳۰ اوت در استکهلم اجازه مرور کلیه تلگرافهای ترجمه شده موجود در دفتر سردبیران آژانسهای خبری UPI، AP و TT را دریافت کردیم. تلگراف TT شامل AFP و رویترز نیز میشد. تنها خبرگزاری که از جانب حبش نقل قول نمود AP بود، و آنها آنرا در قالبی انجام داده بودند که SvD بیانییه را منتشر نموده بود.

اما روزنامه اخبار روز، که در گزارش خود در ۳۰ اوت اعلام میکند که اسناد AP، UPI و TT- رویترز را مبنای کار خود قرار داده است، مینویسد که حبش در مورد امکان ادامه «موج ترور بر علیه شرکتهای یهودی «صهیونیستی» در لندن و انتشار به دیگر کشورها هشدار داد».

روزنامه افتون بلادت در ۳۰ اوت مینویسد: «انفجار یک بمب در یک شرکت یهودی در سوئد در هر لحظه ای امکان دارد - در هر جایی در جهان که یهودیان تجارت میکنند یا سازمانهای صهیونیستی

وجود دارند. - ما بر میزان عملیات خود خواهیم افزود، در هر گوشه ای از جهان، این را دیروز دکتر جرج حبش گفت.

گروه ضربت سوندی جبهه فلسطینی اشاره به این امر را بشدت ضروری احساس میکند، که تحریف اظهاراتی بیان شده در یک مصاحبه بدین شیوه ویا تفسیر آن به روشی جاهلانه تا چه میزان خطرناک است. جنبش آزادیبخش فلسطین با دولت اسرائیل و دستگاه سیاسی- اقتصادی صهیونیستی که هدفش حفظ و تقویت اسرائیل است مبارزه مینماید.

ما با امپریالیسم آمریکا مبارزه میکنیم که اسرائیل و صهیونیسم را حمایت و بهره برداری مینماید، و اینکه اجازه میدهد توسط اسرائیل و صهیونیسم مورد بهره برداری قرار گیرد. اما، به عبارتی دقیقتر، با یهودیان مبارزه ای در میان نیست.

درک این امر باید ساده باشد، یهودی ستیزی، نژادپرستی تلقی میشود، امری که بر علیه فلسطینیان عمل مینماید، که میزان کمکهای اقتصادی و مهاجرت به اسرائیل را افزایش میدهد.

اینکه یهودی ستیزی در لهستان ضد صهیونیسم خوانده میشود و اینکه اماکن مقدس در بیت المقدس به شورش مرتجعین مذهبی منجر میگردد با اهداف مبارزه فلسطینیان ارتباطی ندارد. گروه ضربت جبهه فلسطینی «سفير اسرائیل در سوئد یاکوف شیمونی در مقابل بازدیدکننده گان اسکاندیناویایی در Givat Haviva، اوت ۶۹ اعلام نمود که او ۱۹۴۸-۴۹ ریاست برنامه های عربی رادیو را بر عهده داشت و میتوانست تضمین نماید که هیچ فرستنده رادیویی، قبل یا در جریان جنگ، فلسطینیان را به فرار ترعیب ننمود. او گفت، اما کلیه رهبران فلسطینی از همان ماه آوریل ۴۸ گریخته بودند.

